



سهند

SAHAND

۲۴

آنچه در این شماره می خوانید

- سرآغاز
- آیا زمان عمل فرا نرسیده است؟
- از جماران تا جم کران
- بیاد مانده ها
- دادگاه مصدق
- راهی آشنا برای هماهنگی (بخش ۲)
- هادی خرسندی
- قرآن را بخوانیم
- فریب و دروغ بزرگ
- تاریخچه ائتلاف های سیاسی ایران پس از جنگ دوم جهانی
- یادواره یک بچه قزاق
- خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی
- سخن از سخن خیزد
- سخنان پاپ در آلمان
- روبرت ردکر و اربعاب اسلامی ها
- درگذشت دکتر کمال جناب

پاریس - آبان ماه ۱۳۸۵
نوامبر ۲۰۰۶

فهرست

الف	شورای نویسندگان	سرآغاز
۱	رحیم شریفی	آیا زمان عمل فرا نرسیده است؟
۱۰	نیو نابت	از جماران تا جم کران
۲۱	محمد مشیری یزدی	بیاد مانده‌ها
۲۶	مظاهر مصفا	دادگاه مصدق
۳۰	نیو نابت	راهی آشنا برای هماهنگی (بخش ۲)
۵۷		هادی خرسندی
۶۴	مهران قوام	قرآن را بخوانیم
۷۸	لطف آبادی	فریب و دروغ بزرگ
		تاریخچه ائتلاف‌های سیاسی ایران
۸۴	شادروان حسین ملک	پس از جنگ دوم جهانی
۹۶	محمد ایرملو	یادواره یک بچه قزاق
۱۱۲	رحیم شریفی	خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی
۱۱۸	فرامرز گیلانی	سخن از سخن خیزد
۱۳۲	لطف آبادی	سخنان پاپ در آلمان
۱۳۴	ترجمه نوا آبتین	روبرت ردکر و ارباب اسلامی‌ها
۱۳۸	امیرحسین امیرپرویز	درگذشت دکتر کمال جناب





«ارتجاع» از واژه‌های رایج در گفته‌ها و نوشته‌های سیاسی و اجتماعی بود که خصوصاً در استدلالات کمونیستی بچشم می‌خورد. در یک کلام، در چارچوب ایدئولوژیک، از ارتجاع و مرتجع، اصرار و عمد در عقب ماندن و ضدیت با عمل و تغییر و سازندگی فهمیده میشد. حزب توده به عنوان نیروی پیشتاز و انقلابی در فهرست مخالفان و دشمنان و رقبای خود مرتجعان بسیاری را ردیف میکرد. بهر حال این تغییر و توصیف جا افتاد و حتی پس از فتنه مذهبی‌ها و اوباش و لوطی‌های دور و بر آنها در سال ۱۳۴۲، صحبت از فتنه مرتجعین و تلاش‌های کور ارتجاع سیاه پیش آمد و اشاره‌هایی هم به اتحاد شوم ارتجاع سیاه و ارتجاع سرخ شد. حرف بیهوده‌ای نبود.

اما ارتجاع سیاه از عوامل اصلی بسیاری از گرفتاری‌ها و بن‌بست‌ها و عقب‌ماندگی‌های جامعه ما بوده و هست.

در عهد صفوی ارتجاع سیاهی که بهمت همین صفویان بنیان محکمی گرفته بود عامل جنگ شیعه و سنی شد. به ضرب شمشیر حنفیان ایران را به تشیع دعوت کردند. زخم این فاجعه چندان التیام‌ناپذیر ماند که بسیاری از جمعیت‌های سنی را به دامن دشمنان سنی و مسیحی انداخت و بالاخره در زمان قاجاریه نیمی از خاک و جمعیت کشور از دست رفت و

هنوز از همین زاویه در خطر هستیم.

در واقع ارتجاع سیاه با تحریک عوام الناس قوای ایران را به مصاف بی‌عاقبت روس تزاری فرستاد. در نهایت موجودیت و مصالح کشور فدای این جماعت زیان‌کار و انگل شد. ارتجاع سیاه دست در دست استبداد حکومتی در برابر مشروطه‌خواهان ایستاد ولی به زانو درآمد و سرکرده‌اش سر به نیست شد.

در همین دوران، ارتجاع سرخ هم وارد صحنه شد. آنها خود را مرتجع‌شناس و مرتجع‌شکن میخواندند ولی مطالعه احوال جوامع کمونیستی نشان میدهد که در آن دنیای جمود و خمود اسیر ایدئولوژی چگونه ساعت زمان از حرکت افتاده بود.

ارتجاع سرخ خواستار کشاندن ایران به آن ورطه بود و ایران را فضای حیاتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی میدانست. در حرکت‌های تجزیه‌طلبانه از نهضت جنگل در گیلان تا بساط فرقه آذربایجان و جمهوری مهاباد و یا اصرار بخشیدن نفت شمال به روس‌ها ارتجاع سرخ مستقیم و غیرمستقیم فعال بود. ارتجاع سرخ در توصیه این اعمال، مقابله با استعمار انگلیس را عنوان میکرد که بهر حال ایران و ایرانیان در این معامله مغبون بودند.

ارتجاع سیاه در نابودی و ترور رهبران فکری و مدیران جامعه با ارتجاع سرخ در رقابت و مسابقه بود. از زمان ترور ناصرالدین‌شاه قاجار تا همین امروز و قطعاً تا زمانیکه این انواع ارتجاع مؤثرند اکثریت قریب به اتفاق قربانیان در فهرست این دو ارتجاع بوده‌اند. آنها بنام حق و حقیقت و بحکم انقلاب قربانیان را بدفکر و بدعمل و مرتجع معرفی میکردند و تا نابودی آنان پیش میرفتند.

باری این دو نوع ارتجاع، افتان و خیزان در حوالی دههٔ چهل به همراهی و همگامی و همدردی نزدیک شدند.

مارکسیسم اسلامی و شاید بتوان گفت اسلام مارکسیستی با گویندگانی چون علی شریعتی و جلال آل احمد و جزوه‌نویسان بعدی مجاهد خلق و امثال اینان، در جوار ایدئولوژی بافان و تاریخ پردازهای احزاب توده (اشتباه چاپی و تاییبی نیست، منظور حزب توده و گروه‌های نظیر اوست) و ترشحات قلمی ملاهای سیاسی همچون خمینی و همچنین یادداشت‌های شبه‌علمی و سست پایه امثال بازرگان جای اثرگذاری عقل سلیم و اندیشه آزاد را تنگ کرد. هیچ برنامه درستی در برابر ایرانیان نبود و اگر بود یا ممنوع بود و یا وزن و اثری درخور پیدا نمی کرد.

مبلغان ارتجاع سرخ و سیاه، فرهنگ و تمدن و تاریخ و گذشته و حال ایران را شرح ستم شاهان و فتودالها و مرتجعین میخواندند و خصوصاً تاریخ ایران باستان را بی ارزش و غیرانسانی معرفی میکردند.

وجود ملت را انکار میکردند و به ملیت و خلق و توده و امت می پرداختند. ایران در انترناسیونالیسم و یا دارالاسلام گم و گور شده بود.

سرانجام با بهره‌گیری از جهل و بی توجهی خواص و عوام، عوامل ارتجاع سرخ و سیاه در اتحادی شوم که از حمایت قدرت‌های بیگانه هم برخوردار بود زمام امور، بلکه لگام همگان را بدست گرفتند.

در اتفاق مصلحتی سال ۵۷، برادران اسلامی که بر دوش مؤمنان سوار بودند طبعاً همه امور را قبضه کردند و رفقای پرمدها و زیاده طلب را بر جایشان نشاندند و هر جا لازم شد سر به نیستشان کردند.

انقلاب ۱۳۵۷ بعنوان پیروزی مستضعفین و خلع‌ید از امپریالیزم صورت پذیرفت و ایدئولوژی آن مثل اعلای ترکیب مهوع اسلام و مارکسیسم و امتزاج نامیمون ارتجاع سرخ و سیاه بود. طبیعت بظاهر متناقض ولی در باطن توتالیت‌ر و ارتجاعی، این دو ارتجاع را درهم آمیخت و ایران لطمات فراوان از این همسویی دید. صدماتی که مانع اساسی هرگونه رهایی و گشایش و تغییر اساسی و سازنده است. منشاء ایجاد نفرت و نفاق و شک و تردید است. مولد جنایت و بدکاری و بداندیشی است. در ظاهر مدعی جمهوریخواهی و حتی طالب دموکراسی است و در واقع هر لحظه در تخریب آن اساس میکوشد. در لاف و گزاف‌گویی و توجه به محرومان و توده‌های تنگدست رقیبی ندارد. در عتاب و خطاب به جهانیان دنبال غارتگران و دزدان و شیاطین بزرگ و کوچک می‌گردد و در همان دایره وسیع جز با مراکز شرارت و تروریسم کنار نمی‌آید. بزور اسلحه و ارباب و یاوه‌گویی و ژاژخایی و تقویت جهل و خرافه و دروغ روزگار می‌گذرانند.

چنین است که در فردای رستاخیز ارتجاع سیاه و سرخ در سال ۵۷، ایرانیان بویژه زنان و اقلیت‌ها و ضعفا، حقوق و آزادی‌هایی را که تدریجاً بدست آورده بودند نابود شده دیدند. ایران ملعبه دشمنان بزرگ و کوچک گشت و از هر حیث ذلیل شد. عوامل این دو ارتجاع در میان نیروهای آزادیخواه که هدفی جز رهایی و سرافرازی ایران ندارند نیز رخنه کافی داشته و دارند و تاکنون مانع هرگونه اتفاق و اتحاد پردامنه و مؤثری شده‌اند و خوب است همه آنها که دنبال اتحاد سراسری هستند بدین مهم توجه کنند.

اما، اینجا قصد و جای بحث کشف نیست، بلکه اشاره‌ایست به وجود و تأثیر این عناصر و عوامل بدکردار و بداندیش بر گذشته و حال و آینده کشور.

نجات ایران از این گرفتاری و مانع بزرگ بدون یک برنامه روشن و عملی، بیگانه از فرمایشات ایدئولوژیک سرخ و سیاه و صرفاً برآمده از سوابق و واقعیات و مصالح ملت و کشور ممکن نیست. در اینصورت با صرفنظر کردن از عناصر منفی میتوان به مرحله مهم دخالت هماهنگ ایرانیان در سرنوشت خود نزدیک شد. خواسته‌های مهم و مثبت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دو قرن اخیر، همچون برقراری حکومت قانون و استقرار آزادی و لائیسیته در عین حفظ تمامیت کشور، حاکمیت ملت و تدارک نظام و دولتی کارساز و مقتدر باید از اصول این برنامه باشد. و بهر حال تجربه گرانقدر انقلاب مشروطه و تحولات بعدی نظیر هر آنچه که در طول تاریخ ایران سازنده بوده و یا از جهان میتوان به وام گرفت میتواند مورد نظر قرار گیرد.

البته ارتجاع سیاه حاکم هم بی‌خیال ننشسته و با موقعیت و امکاناتی که غصب کرده خود را برای شرایطی سخت‌تر مهیا می‌کند و بی‌تردید ارتجاع سرخ همکاری نهایی با آنها را بر پذیرش خواسته‌های آزادیخواهان و ایران دوستان ترجیح خواهد داد.

آیا زمان آن نرسیده که معماران و مبلغان انقلاب اسلامی، یا انقلاب شکوهمند یا قیام توده‌ها و یا هر عنوان دیگری که از سوی ارتجاع سرخ و سیاه به این فتنه ایران برپاداده داده‌اند پاسخگو باشند؟ از سیمت قضاوت و داوری و حضور در هیأت منصفه دست بردارند و در دادگاه تاریخ از روی انصاف، حال به میل یا به اجبار، به «انتقاد از خودی» واقعی بپردازند و اتهامات خود را بپذیرند.

شورای نویسندگان

رحیم شریفی

آیا زمان عمل فرا نرسیده است؟

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

۲۸ سال است که ایرانیان برون مرزی اعم از چپ و راست و جمهوریخواه و مشروطه طلب در رسانه‌های گروهی از روزنامه گرفته تا هفته نامه، ماهنامه، فصل نامه و رادیو و تلویزیون‌های متعدد علیه رژیم آخوندی قلم فرسایی و داد سخن می‌دهند و به اصطلاح، روشنگری می‌کنند و نابسامانی اوضاع کشور و جنایات رژیم را برملا می‌سازند بدون آنکه توجه کنند مخاطب آنها چه کسانی هستند و آیا اصلاً گوش شنوایی در خارج برای شنیدن هزاران درد بی‌درمان مردم وجود دارد؟ اگر هدف آگاهی دادن به مردمی است که در داخل وطنمان توسط رژیم آخوندی به گروگان گرفته شده‌اند و در آتش ظلم و بی‌عدالتی و فقر می‌سوزند باید قبول کنیم آنچه تمام مدعیان مبارزه در این راستا نوشته‌اند و گفته‌اند بازگو کننده ذره‌ای از ظلم و بیداد رژیم نمی‌تواند باشد و در حکم سرشک از رخ پاک کردن هم نیست تا چه رسد به علاج درد. اگر مخاطب، ایرانیان مقیم خارج هستند که اینان اعم از شخصیت‌ها و گروه‌های سیاسی و مخالفین گوششان به این حرف‌ها بدهکار نیست و هرکدام کشک خود را می‌سایند. گروهی از اینها در گردهمائی‌های خود فقط در باره بورس و سهام و برد و باخت در پوکر و رامی سخن می‌گویند و لاغیر. یک بار به یکی از این آقایان سهند را هدیه کردم نپذیرفت و گفت حوصله خواندن آنرا ندارد. گروه دیگری از ایرانیان مقیم خارج که اکثریت را تشکیل می‌دهند، افرادی هستند که با دست خالی فرار را بر قرار ترجیح داده راهی غربت شده‌اند و تمام تلاش و کوششان بدست آوردن لقمه نانی برای اداره زندگی خود و خانواده‌شان است و فرصتی برای

مطالعه نشریات ندارند و به تلویزیون هم دسترسی ندارند.

از این دو گروه که بگذریم به مخالفان می‌رسیم که هرکدام ساز خود را می‌زنند و به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند نجات وطن است. در این میان توده‌ای‌های سابق هنوز دنبال خط‌مشی خودشان هستند و یک هدف را دنبال می‌کنند و آن انتقاد و حمله به امریکاست، با جمهوری اسلامی هم مخالفتی ندارند و در اوایل انقلاب بازوی اصلی رژیم برای نابودی کشور و تسریع در سپردن کار بدست آخوندها بودند و در خدمت انقلاب البته به امید واهی دست‌یابی به قدرت و حکومت برای استقرار رژیم کمونیستی در ایران. در همان روزهای انقلاب یکی از آنها در مکالمه تلفنی با نگارنده ضمن بدگوئی از خمینی مدعی بود که آخوندها محلل هستند و حکومت از آن‌ها خواهد بود و تهدید می‌کرد که همه ماها را خواهند کشت. اکنون نیز باوجود اینکه چوب کج‌روی‌های خود را خورده عده‌ای به تیر غضب رژیم گرفتار آمده و جانشان را از دست داده‌اند و عده دیگر فراری شده‌اند هنوز در راستای مماشات با رژیم گام برمی‌دارند و در اغلب موارد رژیم را تأیید می‌کنند. از این گروه‌ها که بگذریم به سایر گروه‌ها اعم از جمهوری‌خواه چپ و راست و مشروطه‌خواه و سلطنت‌طلب می‌رسیم که بجای چاره‌اندیشی و گام برداشتن در جهت همبستگی به درون ستیزی مشغولند و در اغلب موارد در جهت خواست رژیم گام برمی‌دارند. مدتی دنبال خاتمی رفتند و در وصف سید خندان مقالات مفصلی نوشتند و در رسانه‌ها داد سخن دادند بدون اینکه به این نکته توجه کنند که آقای خاتمی با تأیید شورای نگهبان و قبول قانون اساسی و اصل ولایت فقیه باصطلاح انتخاب شده است و امکان ندارد در جهت خلاف آرمان‌های رژیم گام بردارد. وظیفه او مشخص و تلاش برای تثبیت و تحکیم موقعیت رژیم بود نه باز کردن زنجیر از دست و پای مردم. او آمده بود که بدنبال حادثه برلین و بر باد رفتن حیثیت سران رژیم آب رفته را بجوی بازگرداند و موجباتی فراهم سازد که سفرای غربی که ایران را ترک کرده بودند بازگردند تا دولت‌هایشان بتوانند با بستن قراردادهای سودآور، منابع کشورمان را غارت کنند، که الحق این وظیفه را بخوبی انجام داد. بطور

خلاصه نتیجه حکومت هشت ساله او جز فقر و سیه‌روزی و فساد روزافزون و قتل‌های زنجیره‌ای و تعطیل مطبوعات و زندانی شدن مدیران جراید و نویسندگان و بطور کلی مخالفین و منقذین نبود. مهم‌تر از همه ماجرای ۱۸ تیر بود که جوانان و دانشجویان با دلگرمی به وعده‌ها و سخنان فریبنده توخالی وی به میدان آمدند ولی نه تنها مورد حمایت قرار نگرفتند که به سختی سرکوب و زندانی شدند که هنوز بعد از گذشت سال‌ها عده‌ای از آنها در زندان بسر می‌برند و یکی از آنها بجرم اینکه پیراهن خونین رفیقش را بر سر دست گرفته بود محکوم به اعدام شد! متأسفانه آقای خاتمی نه تنها برای نجات آنها اقدامی بعمل نیاورد، در مصاحبه‌اش اظهارنظر کرد که «از کجا اینها مقصر نبوده باشند؟». فشار به دانشجویان و جوانان در دوران او به اوج رسید و عده زیادی از آنها با کوچکترین انتقادی دستگیر و زندانی می‌شدند. البته دشمنی با دانشجویان در رژیم اسلامی سابقه‌ای دراز دارد. خمینی در ابراز دشمنی با آنها فریاد برآورد که: «ما هر چه میکشیم از این دانشگاه‌ها و دانشگاه دیده‌هاست». آیت‌الله گلپایگانی با شنیدن گفته‌های خمینی سر زخمش باز شد و در ابراز کینه و دشمنی با طبقه تحصیل کرده گفت: «بدبختی ایران از زمانی آغاز شد که مکتب‌خانه‌ها را بستند و مدارس جدید را گشودند». این کینه‌های دیرینه موجب شد که به مدت ۴ سال دانشگاه را تعطیل کردند و حالا هم تبدیل به قبرستان کرده‌اند و در آن شهدا را دفن می‌کنند. و بدتر از این ریش و قیچی را بدست یک آخوند دانشگاه نرفته حوزه علمیه قم سپردند تا مریدانی تربیت کند که ارزش یک ده شش‌دانگی را داشته باشند. ای کاش طرفداری از خاتمی در همان دور اول با روشی که در پیش گرفت چشم‌های مدعیان روشنگری و اپوزیسیون و اصلاح‌طلبان را باز میکرد و با مشاهده راه و روش چهار ساله‌اش برای دومین بار بدنبال او راه نمی‌افتادند که ۴ سال دیگر با سکوت و مماشات و تسلیم موجبات تسلط بیشتر و یکه‌تازی رژیم جنایتکار و چپاول‌گر را فراهم سازد. جالب‌تر اینکه در پایان یافتن نقش خاتمی، عده‌ای از همین مدعیان به اصطلاح اصلاح‌طلب تلاش نمودند تا بار دیگر هاشمی رفسنجانی را که دشمنی‌اش با ایران و

ایرانی داستان آفتاب آمد دلیل آفتاب را تداعی می‌کند به میدان آورند و او را تنها راه نجات و حلال مشکلات بخوانند. اینها نمی‌خواهند قبول کنند که انتخاب این‌چنانی رئیس‌جمهور یا وکلا ربطی به مردم ندارد و این شورای نگهبان است که صلاحیت افراد را برای احراز پست تشخیص می‌دهد. اصولاً وقتی رهبر و ولی‌فقیه موضوعی را که مورد تصویب اکثریت نمایندگان قرار گرفته با یک کلمه بعنوان حکم دولتی باطل می‌کند عدم این رأی‌دهندگان به ز وجودشان است. نمونه این کار را در مجلس ششم دیدیم.

جالب‌تر و تأسف‌بارتر داستان محمود احمدی‌نژاد و توطئه نشانیدن او بر کرسی ریاست‌جمهوری بود با آن افکار پوسیده ۱۴۰۰ ساله و ادعای تشکیل دولت امام زمانی و آوردن پول نفت بر سر سفره مردم! بدبختانه مثل اینکه از نظر این گروه‌ها موضوع وطن و نحوه اداره آن و حکومت دینی ولایت فقیهی حل شده و ملت ایران با همه زشتی‌هایش به آن گردن نهاده است و مشکل فقط حفظ و نگهداری رژیم است و داشتن سلاح اتمی برای همین منظور و نگرانی از مخالفت‌های امریکا و تصور حمله احتمالی نظامی به تأسیسات اتمی است که همه ایرانیان را بقول گردانندگان رژیم نگران ساخته است. حتماً در این رابطه اعلامیه گروهی از استادان ایرانی دانشگاه‌های امریکا را دیده یا از رسانه‌ها شنیده‌اید که برعلیه حمله احتمالی امریکا صادر و آنرا نفی کرده‌اند که البته این خواست قلبی هر ایرانی است و در آن بحثی نیست ولی مثل اینکه این آقایان مشکلی در داخل از نظر نحوه اداره کشور و دیکتاتوری خشن مذهبی توسط آخوند سراغ نداشته و نخواستہ بودند یک کلمه در باره رژیم و آنچه بر سر مردم ایران می‌آورد انتقاد کنند چه بسا در بین این استادان کسانی باشند که آیت‌الله خمینی در رابطه با ترک کشور گفت «برن گم شن». شاید اینها رژیم را تثبیت شده می‌دانند و ضمن تمکین فکر کرده‌اند راهی پیش گیرند تا هرچه زودتر بتوانند به کشور بازگردند و در خدمت رژیم پست و مقامی بدست آورند؟! کار تحریک احساسات ملی توسط دستگاه تبلیغاتی رژیم تا آنجا پیش رفته که حتی عده‌ای از ملیون نیز بدام این تبلیغات افتاده و استفاده از تکنولوژی هسته‌ای را که حق مسلم هر

کشوری است و رژیم آخوندی بعنوان سرپوشی برای پنهان کاری‌ها و دست‌یابی به سلاح اتمی آنرا وسیله‌ای بمنظور تحریک احساسات ملی و میهنی مردم مورد سوء استفاده قرار داده است، تأیید می‌کنند و ابداً به عاقبت کار دادن سلاح مخرب جهنمی اتمی بدست یک مشت جانی که سادیسم آدم‌کشی و جنایت تمام وجودشان را گرفته است نمی‌اندیشند. چندی پیش در پاریس با یکی از آنها که ادعای ملی‌گرایی دارد دیداری داشتم. او پرونده اتمی ایران و روشی را که محمود احمدی‌نژاد در این رابطه در پیش گرفته تأیید و از آن طرفداری می‌کرد. به این دوست بدم تبلیغات رژیم افتاده گفتم، هیچ ایرانی مخالف دست‌یابی به دانش هسته‌ای نمی‌تواند باشد ولی در شرایط فعلی و وضع نابسامان زندگی آنچه اصلاً به ذهن مردم خطور نمی‌کند تکنولوژی هسته‌ای است، زیرا مردم در شرایط فعلی کشور با هزاران درد بی‌درمان روبرو هستند که مهم‌تر از همه تأمین نان خالی برای خانواده است. مردمی که در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند نمی‌توانند به اتم فکر کنند، آنها در فکر احتیاجات اولیه و مدرسه و بیمارستان هستند که به برکت سیاست غلط اقتصادی رژیم پولی شده است آنهم با وضعیتی اسفناک که در همه کلاس‌ها ۷۰-۸۰ شاگرد حضور دارند و اغلب در دو یا سه نوبت از کلاس‌ها استفاده می‌کنند. مردم بیشتر به فکر درمان بیماران خود هستند که بیمارستان‌های خودکفا شده بیمار اورژانس را هم تا مبلغی پیش پرداخت نکنند نمی‌پذیرند و بارها در جراید داخل خوانده‌ایم که بیمار بدلیل دیر رسیدن پول در مقابل در بیمارستان جان باخته است! مردمی که این چنین گرفتارند چگونه می‌توانند به تکنولوژی هسته‌ای فکر کنند و برای دست‌یابی به آن به تظاهرات دست بزنند؟! آنهم با شناختی که مردم از آخوند دارند و میدانند که هدف رژیم از دست‌یابی به فن‌آوری اتمی، ساختن بمب اتمی است برای بقا و دوام سلطه جهنمی خود. با این وصف چگونه فردی که خود را ملی میداند نمی‌تواند درک کند که هدف رژیم در این راه صلح‌آمیز نیست. یک نگاه کوتاه به راه و روشی که رژیم در مدت ۲۷ سال در پیش گرفته نشانگر نیت واقعی اوست. این رژیم نرسیده به اتم از هیچ جنایتی چه در

داخل و چه در خارج روگردان نبوده است، از جمله کشتار هزاران ایرانی در داخل، کشتن ۳۲۰ سرباز امریکائی و حدود ۲۵۰ سرباز فرانسوی در لبنان، ترور بیش از ۶۰ نفر از مخالفین در خارج از کشور، ایجاد آشوب و بلوا و کمک به تروریست‌ها در افغانستان و عراق و لبنان و سودان و مالزی، تحمیل جنگ ۸ ساله به ملت ایران به امید واهی دستیابی به «قدس»، شرکت در آدم‌کشی‌های گسترده و ایجاد بلوا و آشوب در اغلب کشورهای جهان از طریق دادن کمک مالی و پول به تروریست‌ها و آموزش آنها در داخل کشور ایران. حتماً در روزنامه‌ها خوانده یا در رسانه‌های خبری شنیده‌اید که رژیم تهران ۵۰ میلیون دلار پول و ۳۰۰ اتوبوس و سه هواپیما و سه بیمارستان صحرائی به گروه حماس هدیه کرد. به این بذل و بخشش‌ها هزینه‌های سرکوب مردم را اضافه کنید که به نیروهای انتظامی اعم از لباس شخصی و بسیج بخصوص سپاه پاسداران و گارد ویژه ضد شورش و چماق‌داران پرداخت می‌شود فقط برای مقابله با مردم و حفظ و بقای رژیم. با چنین اوضاعی دفاع از فعالیت‌های اتمی رژیم و برابر دانستن این اقدام با ملی شدن نفت نمی‌تواند کار یک ایرانی ملی‌گرا و روشنفکر باشد. مشکل اصلی و درد جان‌سوز ملت ایران رژیم اسلامی و حکومت دینی تحمیل شده به زور اسلحه است و تلاش همه آنها که درد وطن دارند باید کوشش در جهت برچیدن این نظام و بساط جهنمی باشد نه تعدیل برای بقای آن. متأسفانه عده‌ای از تکنوکرات‌ها برای دستیابی به ثروت و مقام، آب به آسیاب رژیم آخوندی میریزند و نه تنها به فکر رهائی از چنگال رژیم خون‌آشام نیستند که به طرق مختلف به بقای آنها کمک می‌کنند. امثال ولایتی و لاریجانی تحصیل کرده امریکا هستند و دوران جوانی را در دیار غرب گذرانده‌اند، چگونه نمی‌دانند که داستان امام زمان و نماینده خدا بر روی زمین و وجود امام و فقیه افسانه‌ای ساخته و پرداخته آخوند برای فریب مردم است. متأسفانه تعداد این آتش‌بیاران کم نیستند، نمونه‌های زیادی مانند بنی‌صدر، حبیبی، قطب‌زاده و سلامتیان و عده زیادی از همین قماش بودند که رژیم آخوندی را راهنمائی و بر تخت حکمرانی نشاندند. بنابراین تنها چاره درد برچیدن این بساط آخوندی است که باید

همه یکدل و یک‌زبان در این راه برنامه‌ریزی کنند چون رژیم در وضعی قرار دارد که پیاده کردن آن از کرسی قدرت کاری بس عظیم و دشوار است، بخصوص که در حال حاضر قدرت در دست سپاه پاسداران است که رئیس جمهور را در اختیار دارد و به رهبر هم چندان اعتنائی ندارد و صرف‌نظر از هدف‌های سیاسی در برنامه‌های اقتصادی پیش‌تاز و شرکتی فعال و گسترده دارد و در حال حاضر متجاوز از ۲۶۰ طرح را با مبلغی معادل پنجاه میلیارد دلار در اختیار دارد و با داشتن بنادر اختصاصی دیناری گمرک نمی‌پردازد و هر کالائی را بدون کنترل وارد و به بازارها عرضه می‌کند. البته این درآمدها بخاطر حفظ رژیم و بصورت باج جدا از بودجه سرسام‌آور سپاه است که از جیب این ملت گرسنه پرداخت می‌شود. در واقع پول توجیبی سران سپاه است که در حمایت از رژیم کوتاه نیایند و از سرکوب مردم غافل نباشند چون اینها نه خدا می‌شناسند نه دین و نه پیغمبر و از آنهایی هستند که به قران و دستورات دینی هم بی‌توجه و بی‌اعتنا هستند و فقط به پول و ثروت و قدرت می‌اندیشند و مانند اختاپوس بر اقتصاد کشور دست انداخته‌اند و با نیروئی که در اختیار دارند به هیچ مقرراتی پای‌بند نیستند و با توجه به اینکه حساب و کتابی هم در کار نیست نتیجه این فعالیت‌های اقتصادی به جیب گشاد سران سپاه و آخوندها سرازیر می‌شود. لذا سپاه پاسداران برای حفظ و نگهداری این درآمدها به هر جنسیتی دست می‌زند و کوچکترین حرکت اعتراضی را در نطفه خفه می‌کند و با دستگاه‌های اطلاعاتی و زندان‌های اختصاصی و ایجاد کمیته‌های شکنجه به راه خود ادامه می‌دهد.

از سپاه که بگذریم خود آخوندها اصلی‌ترین مشکل هستند که از خرسواری و روضه‌خوانی ۱۰ ریالی به اتومبیل‌های ضد گلوله و ویلاهای مجلل و ثروت‌های نجومی بدست آمده از مصادره و غارت اموال مردم چنگ انداخته‌اند و سررشته تمام فعالیت‌های اقتصادی را نیز در دست دارند لذا پیاده کردن آنها از قدرت به این سادگی امکان‌پذیر نیست، بخصوص آنها با تنظیم قانون اساسی و بوجود آوردن سازمان‌هایی مانند شورای نگهبان و مجلس خبرگان و شورای تشخیص مصلحت و گماشتن افرادی بنام مسئول

کمیته سیاسی و عقیدتی از طبقه آخوند در تمام ارگان‌های حکومتی کنترل گسترده‌ای در تمام زمینه‌ها اعمال می‌کنند و اصولاً حکومت را ارثی خداداده برای فقها می‌دانند. سخنان آیت‌الله مصباح یزدی در دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه مؤید این مطلب است که در آن صراحتاً نقش مردم را در حکومت نفی می‌کند. به گفته‌های وی توجه کنید: «در حکومت اسلامی حقانیت فوق مقبولیت است و تفاوت حکومت ولی فقیه با دموکراسی لیبرال نیز در همین است. خداوند خلافتش را از طریق پیامبر و امامان به فقها و دین‌شناسان داده است و از این رو فقها و حکومت اسلامی در ایران حقانیت مطلق دارند و جمهوریت با نظر مردم نقش تعیین کننده در حکومت اسلامی ندارد. چه مردم بخواهند و چه نخواهند حکومت اسلامی حق حاکمیت را از آن خود میدانند زیرا فقها معتقدند این حکومت از سوی خداوند به ایشان به ارث رسیده است، مردم فقط می‌توانند آنرا قبول نکنند». و لابد به عنوان محارب با خدا و ضد دین چوبه‌دار را ببوسند و به جهنم سرازیر شوند؟!

مبارزه با چنین موجوداتی با این طرز تفکر و سابقه ۱۴۰۰ ساله در فریب و تحمیق مردم، و با داشتن میلیون‌ها نیروی سرکوب و درآمد عظیم مالی از فروش نفت و دریافت خمس کلیه درآمدها توسط ولی فقیه کاری است که احتیاج به برنامه‌ریزی دقیق و همدلی و هم‌بستگی همه ایرانیان دارد. این مطالب را از دو نظر بازگو کردم که این راهی را که تا بحال رفته‌ایم کوچکترین دردی از ملت ایران در این ۲۸ سال دوا نکرده است چون همه‌اش حرف بوده است و نصیحت سعدی را که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» فراموش کرده‌ایم. چاره درد همبستگی و همدلی همه ایرانیان و روآوردن به عمل و تنظیم برنامه برای دستیابی به هدفی باید باشد که همه از دل و جان پذیرای اجرای آن باشند. اگر در خارج در نتیجه وحدت و همبستگی شورائی بوجود آید می‌تواند قوت قلبی برای مبارزان داخل کشور باشد و لاغیر. این شورا باید یک هدف را دنبال کند: افشاگری و تشریح جنایات رژیم برای ساکنان کشور یا شهری که در آن زندگی می‌کنند. ایرانیان باید در هر شهری که زندگی می‌کنند کمیته‌هایی مرکب از تمامی

نیروها بوجود آورند که به زبان ساکنان همان شهر ضمن برشمردن فجایع آخوند خواست خود را که یکی از آنها می‌تواند مراجعه به افکار عمومی با نظارت مراجع بین‌المللی برای نفی رژیم موجود باشد و این نوشته‌ها را برای جراید و تمام رسانه‌ها و پارلمان و دانشگاه‌ها و کانون‌های صنفی و کلیساها و قضاات ارسال دارند تداوم این برنامه افکار عمومی را در دنیا به نفع مردم ایران می‌تواند رهنمون شود. بعلاوه اجرای چنین برنامه‌ای جدا از توجه به عقاید و نظرات گروه‌ها خود موجب نزدیکی و همدلی همه ایرانیان از هر عقیده و مسلکی می‌تواند باشد و گرنه با روشی که در این ۲۸ سال ما ایرانیان مقیم خارج در پیش گرفته‌ایم مشکل این کشور و رهائی از رژیم آخوندی جز خواب و خیال باطل نمی‌تواند باشد.

خواننده گرامی

درج و نقل مطالب سهند در نوشتارها، نشریات، رادیو و تلویزیون‌ها و اینترنت و دیگر دستگاه‌های ارتباط جمعی با ذکر مأخذ موجب سپاسگزار است.

از جماران تا جم کران

هزار سال و اندی از برپایی مسجد یا زیارتگاه جم کران میگذرد. این مکان شاید از نخستین زیارتگاه‌های شیعه باشد که اخیراً پس از برپائی حکومت ملایان و رونق بارگاه امامت و ولایت و نیابت، با هیاهوی بسیار از گمنامی نجات یافته است. اما اهمیت این محل در چیست؟

همه ما کمابیش از چگونگی پیدایش و اشتهار بسیاری از مکان‌های مقدسه داستان‌ها شنیده و در اسناد و کتاب‌ها، حکایت‌های مشابه و رایج میان دیگران را هم خوانده‌ایم. حال شاهدیم که سرکردگان حکومت چگونه تبلیغات و سرمایه‌گذاری برای رونق جم کران را مناسب ادعاهای ولایت و نیابت یافته و حتی به کسب درآمد از آن مشغولند.

جم کران روستائی بسیار قدیمی و ای بسا که پیشینه باستانی و پنهان خود را در آوازه کنونی جستجو میکند. جم کرانی که امروز بهره‌مند از صاحب‌الزمان به اشتهار رسیده محل گمنامی نبوده و نیست. سرشناسانی چون میرداماد و ملاصدرا و محسن فیض و قاضی سعید مدنی و دیگران نیز هر کدام چند صباحی در آن نقطه رحل اقامت افکنده‌اند. در این یکصد سال نیز محققانی برجسته همچون هانری کوربن، اسلام شناس فرانسوی در این نقطه به بررسی و تأمل پرداخته‌اند.

پیش از آنکه به ابعاد قضیه بپردازیم مفید میدانیم، مشاهدات مستقیم و شنیده‌ها و نظرات هانری کوربن (یادداشت‌های او مربوط به سال ۱۹۶۲ میلادی است) فرانسوی که در جلد چهارم از مجلدات هفت‌گانه در باب جنبه‌های روحانی و فلسفی اسلام آمده و از جم کران نیز مطالبی دارد در

اینجا منعکس کنیم*.

یادداشت‌های هانری کرین

زیارتگاه سامره در عراق جاییست که امام دوازدهم در آن از انتظار غایب شده است. اما زیارتگاه جم کران در ایران از محل‌هاییست که وی را رؤیت کرده‌اند.

جم کران واحه‌ایست در یک و نیم منزلی شهر قم و همین زیارتگاه بی‌تکلف با بنائی نظیر بقیه ساختمان‌های خشتی آن آبادی مورد نظر ماست. در اینجا در حدود سده‌های چهارم و پنجم هجری، پس از رؤیت امام دوازدهم توسط شیخی که در آن محل می‌زیسته، ساختمانی برپا گشته که از زیارتگاه‌های شیعه است.

در پرداختن به چگونگی این ظهور و رؤیت، گفتنی است که مسجد جم کران به نقل از یکی از کتاب‌های متعدد ابن بابویه Ibn Babuyeh به امر امام دوازدهم ساخته شده است. این کتاب امروزه در دسترس نیست، اما روایت ماجرا به نقل از ابن بابویه در کتابی دیگر زیر عنوان «تاریخ قم» نوشته یکی از معاصران ابن بابویه بنام حسن بن محمد قمی آمده است.

برای روشنایی بخشیدن بیشتر به موضوع اضافه می‌کنیم که در قرن گذشته محقق بنام میرزا حسین نوری (کلمه طیبه) متذکر کتاب تاریخ قم از حسن بن محمد قمی گشته است. بهر حال کتاب تاریخ قم، قضیه جم کران را با تأکید و نقل از صفحاتی از کتاب «مؤنس الحزین فی المعرفة الحق والیقین» منسوب به ابن بابویه آورده و همانطور که گفتیم امروزه ناپیداست.

میرزا حسین نوری تذکر می‌دهد که تاریخ ماجرا یعنی ۳۹۳ هجری /

* Henry Corbin

- En Islam iranien

. Aspects spirituels et philosophique IV.

- L'Ecole d'Ispahan - L'Ecole Shaykhieh.

- Le Douzième Imam

Galimard, Chapitre II - Le Sanctuaire de Jamkaran (pp. 339-346), 1972.

۱۰۰۳ میلادی نمیتواند از صحت برخوردار باشد. زیرا ابن بابویه منبع اصلی خبر، پیش از این تاریخ در ۳۸۱ هجری / ۹۹۲ در گذشته است.

با توجه به این ناروشنی و اغتشاش، میرزا حسین نوری از متن عربی کتاب تاریخ قم حسن ابن محمد یاد میکند که از قسار در سال ۸۶۵ هجری وسیله حسن ابن علی ابن عبدالملک قمی به فارسی برگردانده شده است. آن متن عربی نیز امروزه در میان نیست و برگردان فارسی هم بعدها در سال ۱۳۱۳ شمسی توسط سید جلال الدین تهرانی به طبع رسیده است.

بهر رو روایت به صورت اول شخص مفرد به نقل از شیخ جم کران چنین حکایت میکند که شیخ در یکی از شبهای ماه رمضان سال ۳۷۳ قمری / فوریه ۹۸۴ میلادی، طرف صحبت امام دوازدهم میشود.

در این زمان چهل سالی از غیبت کبرای امام میگذشته است. روایت با تشریح برخی نکات حائز اهمیت در باب مناسک آئینی رایج و قدیمی، از جمله نقش تغییر پوشاک برای کسب فیض آغاز میگردد. در این زمینه در روایات دیگر نیز حکایت شده که امام در زمانی مشخص در پوشاکی سمبولیک ظاهر میشود و این نوع ظهور رساننده این معناست که او از عالم ملکوت آمده است.

در مناسک مربوط به رازهای میترا، این تغییر پوشاکهای پیاپی نشانگر درجات ارتقاء معنوی و عرفانی بوده و بهر حال دیگر آیینها نیز با آن معنا بیگانه نبوده اند. بیفزائیم که جایگزینی پوشاکی با پوشاک دیگر از جمله آدابی است که لزوماً برای گذار از عالمی به عالم دیگر صورت می پذیرفته است. این روایت نیز از همان ابتدا معلوم میدارد که شیخ جم کران با شگفتی از دیدار میهمان عالیقدر، مناسک را هرچند نه با آگاهی از معانی قدیمی، یکان یکان مراعات کرده است.

شیخ دو بار میکوشد در کسوت معمول خود حاضر شود ولی هر دو بار بانگی آمرانه خطایش را تذکر می دهد. بدین عنوان که وی نمیتواند با این لباس ظاهری که از آن باطن او نیست قدم به عالم ملکوت بگذارد.

دیگر آنکه شیخ بیهوده در جستجوی کلید خانه است و باز صدائی

نهیب می‌زند که برای حضور در عالم بالا نیازی به این کلید نیست (همین تشبیه را سهروردی نیز در جائی بکار بسته است).

سرانجام هنگامیکه شیخ به حضور امام میرسد، جلالت و منزلت و مقدار امام و اطرافیانش را بویژه در نگاه به پوشاکشان درمی‌یابد.

در بارگاه امام، شیخ به دیدار دانای جلیل‌القدری فیض می‌یابد که همان خضر پیامبر است که مقرر همیشگی‌اش در جوار چشمه آب حیات است.

باری، روایت با بهره‌گیری از سمبول‌های عادت شده و آشنا قصد دارد رؤیت امام زمان را به اثبات برساند. شیخ عفیف و صالح (حسن جم‌کرانی) میگوید:

شامگاه سه‌شنبه هفدهم رمضان سال ۳۷۳ هجری / ۲۲ فوریه ۹۸۴ میلادی، در بستر بودم که در خانه را کوبیدند. پاسی از نیم‌شب می‌گذشت. مردانی به بانگ بلند مرا مخاطب قرار داده و گفتند: «برخیز و دعوت امام محمدالمهدی، صاحب‌الزمان را اجابت کن». با اضطراب تمام برخاستم و گفتم باید پیراهنم را بپوشم. اما صدائی را شنیدم که می‌گفت، از این لباس بگذر که از آن تو نیست. در جستجوی پوشاک خود باش. در حیرت بودم و در حال جستجوی کلید باز صدائی برآمد که در باز است. هنگامیکه از آستانه در گذشتم به جمعی جلیل‌برخوردم و اظهار ادب کردم. در پاسخ گفته شد، خوش آمدی، و در نهایت مرا به محلی که حالیه مسجد جم‌کران است وارد نمودند.

با نظاره آنجا تخت باشکوهی را دیدم که مردی جوان در حدود سی سال در میان بالش‌های گرانبهای آن تخت جلوس نموده بود. در برابر او پیری (شیخ یا دانائی) کتابی در دست داشت و برای مرد جوان باز می‌خواند. در آن مکان، بیش از شصت تن حاضران در آستان جوان به نماز مشغول بودند. برخی سفیدپوش و بعضی نیز سبزپوش.

پیری که کتاب می‌خواند حضرت خضر بود که بمن گفت:

زمان آن رسیده که علت احضارت توسط امام را بدانی. غاصبی، به نام

حسن مسلم، زمین مطهر و مقدس از آن ما را غصب و آلوده کرده است. شیخ حسن جمکرانی مأمور است تا پیامی را به این شخص ابلاغ نماید. اینکه حسن مسلم دست از زمین غصبی بردارد و در آن مکان زیارتگاهی برپا شود. در این هنگام، امام مرا با نام مخاطب قرار داده و فرمود: نزد حسن مسلم میروی و میگویی، اکنون پنج سالی است که از این زمین محصول بر میداری و امسال هم چنین کرده ای. از این پس حق چنین عملی را نداری و باید درآمد حاصله از زمین را برگردانی تا صرف هزینه بنیان مسجدی در همین محل بشود. همینطور به حسن مسلم بگو «بخواست خدا، اینجا زمینی مقدس است» ولی تو خیال کرده ای که مالک آن هستی. خدا تا بحال جان دو دختر جوانت را گرفته ولی تو متنبه نشده ای. اگر با خواست الهی معارضه کنی، بلایائی دیگر بر تو نازل خواهد گشت، تا اینکه به تمام و کمال هشیار شوی.

شیخ حسن جمکرانی معروض داشت، ای آقا و حامی من، برای چنین مأموریتی باید نشانه و دلیل اثباتی در دست داشته باشم. در غیر اینصورت کسی اعتباری به گفته های من نخواهد داد.

امام فرمود: چنین خواهد شد. برخیز و پیام مرا به حسن مسلم برسان. اما ابتدا سراغ سید ابوالحسن رضا را بگیر و از او بخواه که خود را به حسن مسلم برساند و با نامبرده در باره بهره ای که از زمین گرفته و اینکه باید صرف ساختن مسجد بشود سخن براند. سید ابوالحسن همچنین باید همه سرشناسان و معتمدان رهق تا اردهال را حاضر کرده و بدانها تفهیم نماید که این زمین ها از آن ماست و بهر حال کار ساختمان مسجد باید سامان بگیرد.

بدین ترتیب امام مضمون وقف را معلوم میدارد. نوع و کیفیت دعا و نماز زائرین نیز معین میشود که کم و کیف آن هنوز پس از ده سده معمول و مجری است. امام فرموده بود که این دعا و نماز اجر نماز و دعای خانه خدا و کعبه را دارد.

بعدها شیخ احمد احسائی (مؤسس مذهب شیخی) نیز در اشاره به زیارت نامه جمیع، یا زیارت نامه امام دوازدهم، حضور در زیارتگاه و پرداختن

به دعا در محل را مرادف با گذار از عالم محسوس و موجود به عالم ماوراء محسوسات دانسته و از موجودیت هورقلیائی حضرت میان آن دو عالم سخن میدارد.

بگذریم، با اشاره امام، حسن جم کرانی مرخص شد. اما هنوز چند قدمی نرفته بود که امام بدو خطاب کرده و گفت: در گله چوپانی به نام جعفر کاشانی، قوچی با پشم سیاه و سفید انبوه خواهد یافت که به هفت علامت مشخص است. باید برای قربانی خریداری شود و گوشتش هم برای شفا میان بیماران و عجزه توزیع گردد. این عمل اجر قربانی همان گاوی را دارد که از آن در دومین سوره قرآن یاد شده است.

ضمناً امام افزود که پس از هفت روز در آن مکان حاضر خواهد شد. این ظهور و رؤیت امام را پیش تر ذکر کردیم و مربوط به همان شب ماه رمضان یا «لیلة القدر» است.

شیخ حسن جم کرانی ادامه میدهد: پس از دیدار با امام آن نقطه را ترک گفته تا دیگرباره به زمان و مکان محسوس آدمیان وارد شود. پس از آن حال و هوای غریب دیدار با امام، شیخ حسن که اکنون شاهدی یگانه و ممتاز بحساب می آمد مأمور بود اوامر حضرت در باب ارتقاء بنای مسجد را تحقق بخشد.

میگوید: «به خانه برگشتم و بقیه شب را به تأملی عمیق گذراندم. فردای آن روز سراغ دوستی را گرفتم و با او به محل دیدار امام شتافتم». شگفتا که توده‌ای از زنجیر و میخ درهم فرو رفته را در آن مکان می بیند و در آن نشانه‌هایی از دیدار دیروز را می یابد.

از آن پس ایندو با شتاب به دیدار سید ابوالحسن رضا می شتابند و حین ورود در می یابند که او انتظار آنها را می کشد و از حسن می پرسد، آیا تو از اهل جم کرانی؟ شیخ حکایت شب پیشین را بازگو می کند. سید می گوید، ای حسن، من همان دیشب خواب نما شدم و دانستم که صبح فردا کسی به نام حسن جم کرانی به دیدارم خواهد آمد و باید حرف‌های او را باور کنم، آنگاه از خواب پریدم و همین طور که می بینی مدتی بود که انتظار تو را می کشیدم.

از این مرحله سید ابوالحسن رضا رشته امور را بدست می‌گیرد. سه نفری به راه می‌افتند و بین راه جعفر کاشانی چوپان را می‌بینند. قوچ مورد نظر امام هم دوان دوان خود را به قدوم سید ابوالحسن می‌افکند. با اعلام نیت خرید قوچ، با کمال تعجب از چوپان می‌شنوند که تا آن زمان قوچ را ندیده و از زمان پیدا شدن هم نتوانسته ضبط و ربطش کند و حال می‌بیند که با پاهای خود آمده و خاکساری میکند. بهر حال آن قوچ را ذبح کرده و گوشتش هم به سفارش امام توزیع می‌شود.

از آن پس حسن مسلم غاصب را احضار کرده و وامیدارند تا زمین مقدس را واگذار کند. معتمدین محلی و سرشناسان رهق نیز حاضر شده و در حاصل آنچه برای تدارک ساختمان مسجد لازم بود صورت می‌پذیرد. سید ابوالحسن رضا آن زنجیر و میخ‌های اسرارآمیز را نیز با خود به قم برده و به در خانه‌اش نصب میکند که پس از لمس کردن بطرزی اعجاز‌آمیز نیاز مراجعان را برطرف می‌ساخته است. بنظر می‌رسد که با مرگ سید ابوالحسن از آن میخ و زنجیرها نیز نشانه‌ای بر جای نمانده است. تا اینجا مروری بود بر روایت هانری کوربن از قضیه جمرانی (چاپ ۱۹۷۲).

همچنین مفید است از توجه دولت هویدا به این مسجد و زیارتگاه شمه‌ای بیاوریم. در آن زمان اشاره‌هایی توصیه‌آمیز، لزوم توجه و ترمیم بنا را مطرح می‌ساخت. کسانی چون سید حسن نصر که از همان هنگام در پی اسلام مدرن بوده و از دربار هم سر درآورده بودند کارسازی می‌کردند. هم او بود که پیش‌تر، هانری کوربن را در جریان قضیه جمران گذاشته بود. یادداشت سید حسین نصر در این باب که ۵۵ سال پیش (در ۱۹۵۹) منتشر گشت مورد مراجعه نخستین کوربن قرار گرفت. ناگفته نگذاریم که حسین نصر در تدارک برخی موضوعات رایج بعدی از جمله همین مطلب «گفتگوی تمدن‌ها» دست داشت. نتایج همان نظردهی که سوابقش در دفتر شهبانو موجود بود بعداً از جمله افاضات محمد خاتمی شد.

باری، جم کران واقع در نزدیکی قم یعنی در جوار مزار خواهر امام هشتم (متوفی در شانزده سالگی)، بهر تقدیر مورد عنایت نخست وزیر هویدا نیز قرار گرفت. در این مورد یادداشتی از ضیاء الدین شادمان استاندار وقت استان مرکز در نشریه «ایران نامه» بچاپ رسیده که بدان مراجعه میکنیم.

شادمان با تشریح موقعیت جم کران، از مشاهدات خود به هنگام بازدید از آن محل و گفتگو با متولی و همچنین روایات مربوط به مسجد و چاه جم کران یاد میکند و البته در مراجعه و دقت بیشتر در منابع و اسناد دیگر نظیر کتاب مفاتیح الجنان، تاریخ‌های مندرج در روایات را صحیح و سالم نمی‌یابد. ایشان تأکید کرده‌اند که در طرح موقعیت مسجد جم کران (تاریخ آن مراجعه و بررسی را ذکر نکرده‌اند و شاید همان اوائل دهه پنجاه شمسی باشد) و دستورات مرحوم هویدا، مسأله غیبت و ظهور صاحب‌الزمان، مطرح نبوده است. بهر حال نخست وزیر در فرصتی از استاندار شادمان می‌پرسد که این مسجد جم کران در کجاست و چه وضعی دارد؟ و اینکه حضرات آیات می‌خواهند برای رفاه زائران و نمازگزاران اقداماتی بشود. جاده‌اش اصلاح و اسفالت گردد، یک چاه عمیق آب هم در آن حفر نمایند... آقای شادمان هم به نوبه، شمه‌ای در باره گفته‌های متولی و روایت غیبت امام زمان در آن چاه (نظیر مورد سامره) سخن می‌گویند. در نهایت نخست وزیر می‌گوید، سید (خطاب به آقای شادمان) مردم معتقداتی دارند. اگر زائران و نمازگزاران کمتر گرد و خاک بخورند و کمتر ماشینشان در دست‌انداز بیفتد و آب سالم بخورند اشکالی دارد؟ حضرات آیات هم که پافشاری میکنند. خودت انجام کارها را زیر نظر بگیر... هزینه آن را هم من از بودجه نخست وزیری تأمین میکنم. برو این کار خیر و عام‌المنفعه را تمام کن. این بود بخشی از خاطرات آقای شادمان که نحوه برخورد دولت‌های وقت با توقعات ارباب مسجد را هم نشان میدهد.

همین ماجرای جم کران را برای هر صاحب خرد و انصافی طرح کنند خواهد گفت: داستان کهنه تصاحب و تملک املاک و استفاده رندان از ایمان و اخلاص عوام است. منتهی اگر تا مدت‌ها این رندان و جانشینانشان در

سکوت کرده سواری میکردند، مدتی است که با دعوت و دین و دولت نو بی‌پروا تر و پرهیاهو تر گشته‌اند. بستر اصلی ادعا و دعوت این جماعت جریان‌های نبوت و ولایت و امامت و مهدویت است که دانسته یا نادانسته اندیشهٔ راهنمای همگان به قلم و کلام رفته است. نبوت مقدم و مهم‌تر است. در واقع ولایت فراتر از نبوت نیست اما در شیعه دست بالا دارد. علی، ولی‌الله است که در اذان شیعه می‌آید، بدین معنا امر الهی فیضی برای آدمیان است که با پایان گرفتن و یا محدود شدنش در دوران نبی خاتمه نمی‌پذیرد. میدانیم که پیامبر اسلام پایان دهنده و خاتم انبیاء است. اما ولایت امر الهی در دایره امامت علی و فرزندان او و در نهایت امام دوازدهم ادامه یافته و با بیان غیبت، جاودانه میشود. این چگونگی، محور ایمان و اساس آرزوی شیعه است. با کند و کاو در پیشینه عادت فکری و ایمان ایرانیان که به کار شیعه هم آمده، پذیرش روز رستاخیز و ظهور سوشیانت و منجی امری بدیهی بوده است. سوشیانت در روز رستاخیز مردگان و زندگان را حاضر و نیکی‌ها و بدی‌ها را پاسخ میگوید. این رابطه سوشیانت با نیکی و جهان‌آهورائی که در مقابله با اهریمن و بدی و دروغ و تیرگی است در آئین ثنوی نظیر دین زرتشت امر غریبی نبود و در این نبرد نیکی و بدی عالم پیر دگرباره جوان میشد.

ولی در مذهب توحیدی که مشیت الهی امری بالاترید است، مقابله امام زمان و صاحب الامر با معصیت و بدی سرانجام بخشی از حکمت و مشیت الهی را هدف میگیرد که بنا بر تعریف انسان در برابرش حیران است. این ایمان بدون تردید است که سرانجام با مقدمهٔ نبوت به سهولت در ولایت و امامت ذوب میگردد و با تدبیر غیبت صاحب الامر تا بی‌نهایت بیمه میشود.

مذاهب سنی به نبوت بسنده می‌کنند و بدین معنا بخش اساسی اسلام یا نبوت را پشت سر دارند (انتگریم سنی)، اما شیعه گویا با هراس از بی‌آیندگی یا برای تصاحب زمانی که در پیش است به یاری امام غایب، غرق در زمان محسوس یا نامحسوس غیبت کبرا گشته و در واقع دین و دنیا را

برای ابد با هم گره می‌زند.

دیگر آنکه شیعیان و یا واضح‌تر بگوئیم توده شیعه ایرانی و پاره‌ای از دیگر اقوام و ملت‌ها ثناگو و مؤمن ملکات و فضائل نبوی و محمدی هستند و از این راه خیر و صلاح را می‌جویند و در مقابل، انگار امید و اطمینانی به همان خیر و صلاح ندارند و آینده را جز با اوج گرفتن امواج شقاوت و معصیت نمی‌بینند. برای نجات از این بلیات هم راهی جز ظهور امام غایب نمی‌جویند. توده ایرانی از این لحاظ سردرگم و پریشان و سخت خودآزار است.

غیبت امام دلیل و توجیه حضور ولی فقیه

اینهم از انگیزه‌های هیاهوگران دست اندر کار است. حکومت اسلامی از طریق امامت یا نیابت امام ادعا میشود. فردی از ارباب عمام، ملائی، فقیهی یا مجتهدی بلحاظ سیادت که ثابت کننده خویشاوندی با پیامبر است مدعی تداوم سلاله نبوت و امامت میشود. در مورد خمینی و خامنه‌ای که این خویشاوندی را با عمامه سیاه مشخص کرده و میکنند چنین بوده و هست. و میدانیم که حکومت‌های مناطق اسلامی نیز در گذشته و حال بهر صورت انتصابی به پیامبر اسلام و یا دست‌کم به وابستگان ایشان میرسانده‌اند و هنوز میرسانند تا نظیر آنچه در ایران معنا و امکان حکومت و دولت بوده تحقق یابد و با مشروعیت اسلامی جابر و غاصب بحساب نیایند.

با این مقدمات، تدبیر غیبت امام پس از ماجرای نواب اربعه که خود را نایب و واسطه امر می‌شمردند به کار ارباب عمام و فقها آمد. تا آنجا که سده‌ها همه حکومت‌ها و دولت‌ها خود را نایب امام شمرده و مستدعی رضایت آیات الهی بودند. این مفهوم حتی در اسناد مهمی چون قانون اساسی هم درج گردید. در نهایت با آمادگی مورد نظر ملاهای جسورتر و متوقع‌تر صاحب خود دولت و دستگاه مملکتی مطرح و عملی گشت.

حال که اهمیت غیبت امام برای مبلغان ایدئولوژی حکومت امامت و نیابت روشن شده و نتایج عملی از آن حاصل گشته، لزوم اعلام رابطه همه‌جانبه باطنی و حتی ظاهری امام با برگزیدگانش تکلیفی اجتناب‌ناپذیر

است.

برای مراجعه پیگیر با امام غایب سر زدن به چاه اصلی در سامره (چرا در چاه؟ علماء بهتر میدانند) در کشوری دیگر چون عراق دشوار است. لذا چاه دسترس و ایرانی غیبت در جم کران ناگهان چنین پرآوازه میشود. این چاه مهمترین تونل ارتباطی نودولتان حکومت اسلامی با مؤمنان ساده دل است. از صدر تا ذیل، از عناصر حکومتی تا آحاد عوام هر کدام به نیت و ملاحظه ای بدان چاه مراجعه میکنند. حکومت زمینی امام زمان گزارش مهمات را بطور مرتب و از طریق همین چاه به عرض میرساند. همچنین مسائل مهم و پیچیده حتی مشکل حکومت با دنیا از قبیل فعالیت های اتمی و غیره آن در چارچوب فتنه های آخر زمان قرار میگیرد. ایدئولوژی مهدویت در خدمت حکومت آخرین حد و مرزهای میان حکومت و دولت و مذهب را درهم می نوردد.

در جامعه ای نظیر ایران که افراط صاحبان مسجد و بارگاه با شدت و حدت راه هرگونه ابراز وجود و جنبش و تنفس آزادانه ایرانیان را بسته آنچه در جماران و یا جم کران گذشته و میگذرد ماجرای عجیب و غریبی نیست و اگر در بر همین پاشنه بچرخد، تماشاخانه ایران باز هم شاهد بالا رفتن و افتادن پرده های دیگری از این بازی ها خواهد بود. رهایی از بند نادانی و خرافه و دروغ جز با پذیرش اصالت و هستی و نقش یکایک ایرانیان و رفع تبعیض میسر نیست. برای حصول به چنین گشایشی امید بستن به دیکتاتوری و زعیم هر قدر هم مصلح بنماید نیز بی ثمر است و فقط دوران اسارت را طولانی خواهد کرد. بهر صورت از شرایط نخستین این گشایش پذیرش جدائی دین از دایره زندگانی عمومی و حوزه حقوق و وظایف فردی و اجتماعی آنان و خصوصاً در حوزه قدرت و عملکرد دولت است. لایسته اگر مفهومی در جامعه ایران بیابد لابد باید ولایت و شایست و ناشایست های مشروع و مورد نظر ماجراجویان مسجد و منبر را هدف قرار دهد و به حاکمیت ملت و آزادی روی آورد.

محمد مشیری یزدی

«بیاد مانده‌ها» «اولین سفر به امریکا»

پائیز سال ۱۹۵۷ بود که برای اولین بار به کشورهای متحده امریکا سفر کردم.

این مسافرت بر حسب دعوت اداره اصل ۴ ترومن انجام گرفت. این برنامه از مصوبات رئیس جمهور ترومن بود که در اصل ۴ آن مقرر شده است که کشور امریکا به کشورهایی که دوست او هستند کمک‌هایی در زمینه بهبود اقتصادی، کشاورزی، صنعتی و بهداشتی و غیره مبذول نماید و بمنظور اعمال این کمک‌ها، کارشناسانی را به ایران اعزام داشته و نیز پاره‌ای از کارمندان دولت ایران را بمنظور مطالعه و مشاهده امریکا به آن کشور دعوت نماید.

هیئتی که من جزو آن دعوت شدم مرکب از مدیران اداری وزارتخانه‌های ایران بود. اعضای این هیئت، آنچه بیاد دارم این اشخاص بودند: مزینی از وزارت فرهنگ، مجلسی از وزارت دادگستری، رحیمی لاریجانی از وزارت کشور، سالور از وزارت کشاورزی، اسدی از وزارت بهداری و عده‌ای دیگر. من از طرف وزارت کار انتخاب شده بودم.

اکثر اعضای این هیئت به زبان انگلیسی آشنائی نداشتند لذا یک مترجمی به نام منوچهر افضل در تمام دیدارها و کنفرانس‌ها همراه ما بود و گفتگوها را بصورت هم زمان ترجمه مینمود. سفر بسیار فشرده و دیدنی بود. عده‌ای از شهرهای امریکا و مؤسسات مربوطه دیدار و نحوه اداره آن‌ها توضیح داده شد.

سفرها غالباً با هواپیما انجام میشد. سفر ما از نیویورک و سپس از

واشنگتن پایتخت امریکا شروع گردید. در واشنگتن از مجالس مقننه، کاخ سفید، خزانه داری امریکا، کتابخانه ها و نقاط دیدنی دیدار و در همه جا اطلاعات لازم به ما داده شد. از تأسیسات سدهای عظیم رودخانه می سی سی پی و نحوه اداره آنها و بعضی از شهرهای ایالت تنسی دیدن کردیم. سپس عازم شمال امریکا شده از شهر عظیم شیکاگو و تأسیسات شهری آنجا اطلاعات جالبی کسب شد و بالاخره با عزیمت به غرب امریکا و اقامت در ایالت کولورادو و شهر دنور (Denver) و نیز دیدار از ایالت ثروتمند کالیفرنیا و شهرهای بزرگ آن، لوس آنجلس و سانفرانسیسکو و مرکز آن ساکرامنتو به مسافرت خود ادامه دادیم.

از این سفرها چند خاطره بیاد مانده است که شاید شنیدن آنها بی لطف نباشد:

در اولین نامه ای که از امریکا به تهران فرستادم چنین نوشتم: «امریکا حمال ندارد، حمل این چمدان سنگین از این شهر بدان شهر عاجزم کرده است» (در آن زمان چمدانهای چرخدار امروزی وجود نداشت). خانه های امریکا دیوار ندارند! محصور نیستند، دزد به آسانی میتواند وارد خانه شود! اینجا اگر اتومبیل نداشته باشی مثل اینکه پا نداری! خیابانها پیاده رو ندارند! اینجا اکثر مردم ایران را نمی شناسند غالباً آن را با عراق فرق نمی گذارند! اسکناسها همه یک اندازه و یک رنگ هستند. اگر کمتر غفلتی بنمائی، اسکناس ۲۰ دلاری را بجای یک دلاری از دست میدهی! اینجا سرزمین سرعت است. وقت غذا خوردن ندارند. غذا را به شکل لقمه ای بنام ساندویچ میخورند! تا وقتشان هدر نرود!»

امریکا، در آن زمان نیز همچون امروز کشور ارتباطات جمعی بود، همه جا مخبرین روزنامه ها و رادیوها حضور داشتند (در آن زمان تلویزیون حضور امروزی را نداشت).

هنگامیکه در ایالت تنسی بودیم، دیداری از شهر چاتانوگا در برنامه تعیین شده بود. سفر ما از محل اقامتمان در شهر نکسویل به شهر چاتانوگا با اتومبیل انجام گرفت. گذر ما در این سفر از جاده ای جنگلی انجام گرفت.

حضور درخت‌های عظیم و برگ‌های رنگارنگ پائیزی جلوه‌ای چشم‌گیر به این سفر داده بود. و قتیکه به چاتانوگا رسیدیم، ما را در هتلی اقامت دادند، راهنمای ما به ما گفت بالاخره موفق شدیم شما را در یک هتل اقامت سفیدپوستان مسکن دهیم! بدو از این تذکر چیزی دستگیرم نشد. وقتی که به سیر و سیاحت شهر پرداختم مشاهده نمودم که در این شهر برای سوار شدن اتوبوس، خط انتظار سفیدپوستان و سیاه‌پوستان از یکدیگر جداست. و در داخل اتوبوس هم محل نشستن سفید و سیاه از یکدیگر منفک می‌باشد (نظیر همین وضعی که در حال حاضر در ایران بین مسافری زن و مرد در اتوبوسها معمول است). این تفکیک سیاه و سفید در این شهر زیبا در تمام مظاهر زندگی شهری مشهود بود. همانطور که بدو اشاره کردم، در این اقامت کوتاه مخبرین روزنامه‌ها و رادیوی محلی به سراغ هیئت ما آمدند و با هریک از ما مصاحبه‌ای مینمودند. وقتی که نوبت به من رسید این پرسش و پاسخ بین ما مبادله گردید:

به مخبر گفتم: پیش از اینکه به سئوالات شما جواب بدهم، میتوانم پرسشی از شما بنمایم؟ جواب قبولی داد و این پرسش و پاسخ بین ما مبادله گردید:

س: شما اهل چاتانوگا هستید؟

ج: بله.

س: هرگز در این فصل پائیز بین چاتانوگا و نکسویل با اتومبیل سفر کرده‌اید؟

ج: بله، مکرر.

س: من در این سفر سخت تحت تأثیر جلوه‌های زیبای این جاده جنگلی و درختان و برگ‌های رنگارنگ آن شده‌ام. آیا شما هم بدین زیبایی طبیعی توجه نموده‌اید؟

ج: بله، منطقه و ایالت ما یکی از زیباترین جلوه‌های طبیعت را دارا می‌باشد.

س: گمان نمی‌کنید که این جلوه، از آلاش و اختلاط رنگهای طبیعت

بوده باشد؟

ج: چرا، همینطور است، جای تردید نیست.

س: حالا میخواهم نتیجه گیری از پرسش هایم بنمایم و بپرسم چرا از این جلوه بخشی زیبای طبیعت پند نگرفته و در شهرتان رنگ سیاه و سپید را از هم جدا کرده اید؟

مخبر روزنامه نویس از سؤال ها و نتیجه گیری من یکه خورد و گفت: حق با شماست، مردمان اندیشمند و دانای شهر از این وضع ناگوار ناراحت و حتی شرمند هستند. این رویه تعصب آمیز ناپسند تاریخی از دیرباز در این شهر مانده است. آرزو دارم روزی این روش ناعادلانه اصلاح گردد.

فردای آن روز مصاحبه، این مطالب در روزنامه محلی و سپس در واشنگتن پست درج گردید. نمیدانم امروز هم این وضع ادامه دارد؟

در مراجعت از بعضی شهرهای کوچک امریکا به واشنگتن، مخبری به سراغم آمد و این گفتگو رد و بدل شد:

س: شما که اکنون از دیدار شهرهای امریکا برمی گردید، آنها را چگونه دیدید؟

ج: شهرهای امریکا بسیار تمیز و جالب هستند ولی بکلی با شهرهای کشورهای اروپا و شرق فرق دارند.

س: چه فرقی دارند؟

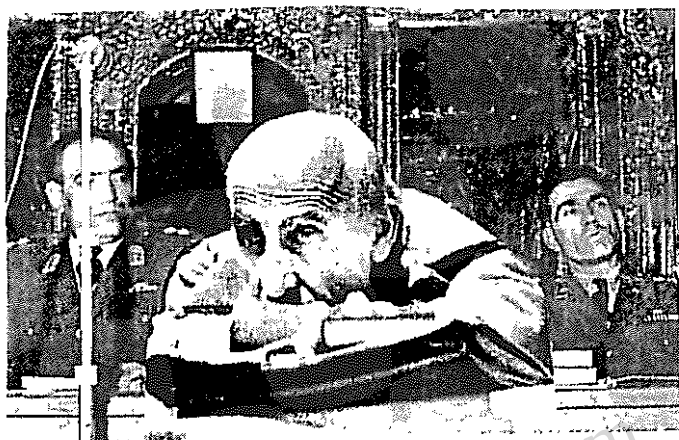
ج: بگذارید جوابتان را اینطور بدهم، اگر چند روزی در یک شهر امریکا اقامت نمایم و یک شب مرا با تزریق آمپول بیهوش نموده و به شهر دیگری منتقل نمایند، وقتی که به هوش آیم و به گردش شهر جدید بپردازم، تا مدتی نمیدانم شهرم عوض شده است، زیرا خیابانها و کوچه ها همه یک شکل و قواره می باشند. ساختمانها همه یکسانند، نام خیابانها با حروف و عدد شناخته میشوند و اسمی ندارند که با شهر دیگر فرق داشته باشد. اغذیه فروشها همه یک شکل و یک نامند. این هم شکلی شاید کار را آسان میکند و برای مردم امریکا عادی باشد ولی جلوه ای که در تنوع شهرهای شرقی و اروپائی می بینید قابل مقایسه با این شهرها نمی باشد، نظم

ساختمانی این شهرها را ندارند ولی زیبایی و جذابیت آنها شاید در همین بی‌نظمی آنها بوده باشد.

هنگامیکه در شهر دنور امریکا بودیم خبر رسید که یک هواپیماهای مسافری با متجاوز از یکصد سرنشین در آسمان منفجر شده است. چند ماهی بعد که به ایران مراجعت نموده و علت وقوع این حادثه را دنیال مینمودم، چنین اعلام گردید: مردی، مادرش را که با این هواپیما عازم سفر بوده است، قبل از عزیمت به مبلغ هنگفتی بیمه عمر نموده است. هنگام عزیمت مادر با هواپیما، پسر یک بمب ساعت شمار در چمدان او تعبیه می‌نماید تا پس از انفجار و فقدان مادر از مبلغ کلان بیمه بهره‌مند گردد. این مرد گویا محکوم به مرگ شد و از آن بعد مراقبت‌های سفرهای هوایی بیشتر گردید. در این روزگار دیگر سفر هوایی ایمنی ندارد.

در روزهای آخری که سفر ما رو به پایان بود در واشنگتن، یک جامعه‌شناس و متفکر کنفرانسی داد و مطالب جالبی برای هیئت ما ادا و توصیه نمود، بدین قرار:

اکنون که به کشور خود باز می‌گردید، شاید در نظر داشته باشید که دانستنی‌ها و دیدنی‌های خود را در امور محوله بکار بندید و با احتمال قوی با مشکلاتی روبرو خواهید شد. این امری طبیعی است. شرایط هر کشوری با کشور ما فرق میکند. انتظار نداشته باشید آنچه در اینجا می‌گذرد، در کشور دیگری قابل انطباق باشد. به گمان من باید کوشش نمائید آنچه را مفید و منطبق با اوضاع و احوال کشورتان تشخیص می‌دهید بکار بندید والا ناموفق خواهید بود. شاید استقرار حکومت تاریک جاهلیت که اکنون بر کشور ما فرمان روا می‌باشد نتیجه عدم توجه ما به توصیه آن جامعه‌شناس بوده باشد.

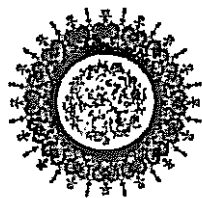


دادگاه مصدق

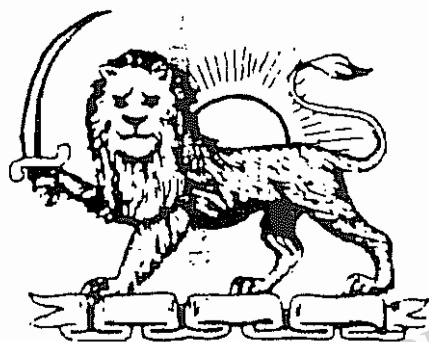
رفتم به دادگاه مصدق دیدم به حال غم و اندوه
 دیدم به حال غم و اندوه پنهان جمال ماه مصدق
 کوهی ز عزم و رأی نهان بود در پیکر چوکاه مصدق
 دریائی از امید نهان داشت لبخند گاه گاه مصدق
 تیغش زبان و خامه دوسر داشت آزادگی سپاه مصدق
 هر راه کاین ددان بنمودند چاه است راه راه مصدق
 کشتی دل شکست چو برخاست طوفان اشک، آه مصدق
 برق سحاب مردم مشرق می جست از نگاه مصدق
 آن ناکسان که رحم نکردند بار گل و گیاه مصدق

و آن روسپی زنان که ربودند از کفش تا کلاه مصدق
 بودند بس شگفت هم آنان اعضای دادگاه مصدق
 تر دامنی زیون که زمانی می بود روسیاه مصدق
 فریاد دل بخواست که ای وای آخر چه بد گناه مصدق؟
 گفتم به خصم سقله، ترحم؟ این بود اشتباه مصدق
 لیکن غمین مباش که باشد لطف خدا پناه مصدق
 فردا ز سوی شرق برآید فریاد داد خواه مصدق
 ایرانیان غریبو بر آرند یا مرگ یا که راه مصدق
 مظاهر مصفا

این قطعه مندرج در کتابی است بنام «پرونده صالح»
 که به همت ایرج افشار در مورد اللهیار صالح توسط مؤسسه
 نشر آبی در سال ۱۳۸۴ ش منتشر گردیده است.



راهی آشنا برای هماهنگی (بخش دوم)



«قوانین اساسیه مشروطیت دولت علیه ایران»

عنوان بالا عیناً در مقدمه متمم قانون اساسی مشروطیت یکصد سال پیش مندرج گشته و هم‌اکنون مرکز علاقه و توجه بسیاری از صاحب‌نظران و مشتاقان گشایش افق‌های تیره کشور عزیز ما ایران است.

بخش اول نوشته‌ای در این باب زیر همین عنوان «راهی آشنا برای هماهنگی» نخستین بار بصورت جزوه در ژانویه ۲۰۰۲ میلادی چاپ و منتشر گشت. همزمان با انتشار نشریه سه‌هنگ (شماره ۲۰، ژوئن ۲۰۰۳)، این مقاله عرضه شد و مجدداً بصورت جزوه در آمد. یکسال و اندی بعد نیز جزوه مذکور برای بار چهارم به چاپ رسید.

پیش از این نگاه به انقلاب مشروطه و نتایج آن نخست در کتاب «ایران، فردایی از پس دیروز» در سال ۱۹۸۲ مطرح گشت و سپس در

سال‌های ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۲۰۰۰، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ از همین دیدگاه نکات زیر به تحلیل گذاشته شد:

حقوق و قانون - دولت، مظهر قدرت و حاکمیت - دین و دولت - راهی که در پیش داریم - رفراوندوم - آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی - ایران در آستانه لائیسیت - لائیسیت ایرانی - جمهوریت در ایران.

خلاصه کلام اینکه ایرانیان باید سعادت بهره‌برداری از میراث بزرگ گذشتگان در راه آزادی و بهروزی و سرافرازی را بیابند و از راه آشنای انقلاب مشروطه و قانون اساسی آن سود جویند. زمان نگاه به حال و آینده و تحولات و تغییرات و حک و اصلاح‌های ضروری در آن قانون اساسی و ورود به دوران جدیدی از نهضت آزادیخواهانه ملت ایران فرا رسیده است.

در حال حاضر و پیش از ورود به دوره رفع نقائص، تطبیق با شرایط امروز و اصلاح و تغییر نکات زیر را لازم به یادآوری می‌بیند:

- انقلاب مشروطه خود تاریخ و مقدمه و گذشته و حالی دارد. از مراحل مهم حیات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایرانیان در مبارزه با استبداد حکومتی و شرعی و احراز هویت و حاکمیت ملی در برابر مطامع استعماری و ضد ایرانی است.

- قانون اساسی مشروطیت مهم‌ترین سند و دستاورد بالارزش و سرشار از هوشمندی و آینده‌نگری تهیه‌کنندگان آن است.

- جنبش بزرگ مشروطه همچنان زنده و پایدار است و قانون اساسی آن نیز علیرغم لبیک‌گیری شرعی متشرعین و همگامی عوامل مرتجع و وابسته و ضد ایرانی، معتبر و قانونی و مقبول است و هیچگاه منسوخ و باطل نگشته است.

- اکنون بویژه با عنایت به اصول متعدد، قانون اساسی مشروطیت مراتب ذیل را نظارت میکند:

۱ - شناسایی حاکمیت ملت ایران به عنوان منشاء و پایه نظام و قوای تشکیل دهنده آن.

۲ - ورود به مرحله عدم تمرکز و قبول مسئولیت و اختیار در حدود

تقسیمات کشوری.

۳ - تشدید مبانی عرفی قانونی بمنظور ورود به استقلال دولت از دین.
 ۴ - آزادی و دموکراسی و پذیرش حقوق افراد و گروه‌ها و نهادهای اجتماعی و قومی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی در آستانه تدارک قوانین درخور و روشن.

۵ - منزلت و نقش پادشاه در مرحله احیاء و بررسی آینده این مقام.

۶ - تشدید مبانی دولت و حوزه اختیارات و مسئولیت‌های او.

۷ - چگونگی ظهور و عملکرد مجلس مؤسسان جدید و تشکیل دولت موقت برای پایه‌گذاری نظام شایسته‌ای برای کشور.

۸ - نقش و کیفیت قوه قانونگزاری و قوه قضایی.

در یک کلام در مرحله فعلی، رئیس کشور مورد نظر قانون اساسی مشروطیت در صورت فراهم آمدن شرایط مساعد و خنثی گشتن برخی مخالفت‌ها که ریشه‌اش در حکومت مذهبی است میتواند فرمان تشکیل دولت موقت و مجلس مؤسسان را بدهد و به دوران حکومت متجاسران مذهبی و همگامان ضد ایرانی آنان پایان بخشد.

و اساساً طبق این قانون میتوان پذیرفت که ایران در حال حاضر رئیس کشوری به عنوان مظهر حاکمیت و ارتباط قوا در اختیار دارد و فترت کنونی موفق به از میان بردن نهاد فوق نگشته است (نگاه کنید به اصول پنجم، سی و ششم، سی و هشتم، سی و نهم متمام قانون اساسی).

از این گذشته دقت در این مهم ضرورت دارد که قانون اساسی مشروطه محور و سند اصلی این گشایش است. این قانون شناخته‌ترین سند و توافقی است که صاحب‌نظران، روشنفکران، نهادها، گروه‌ها و دیگر مراجع و منابع قدرت و اعتبار در کنار آحاد و افراد ملت تدارک دیده‌اند و شاید به‌همین سبب از سوی متشرعین و مستبدین و گمراهان و مغرضان و دشمنان ایران و ایرانیان مورد مخالفت و تحقیر و تحریف قرار داشته و دارد.

بی‌ثمری جمله پردازی‌ها و عبارت‌سازی‌هایی که بنام مشروطیت عرضه شده و میشود و یا همه فرمول‌بندیهای دیگر و اصول و موادتراشی‌ها نیز

ثابت میکند که سرمایه اصلی ما همین دستاورد مشروطیت است. از سوی دیگر، دستاوردهای انقلاب زنده مشروطیت نیاز فراوان به اصلاح و تکمیل هوشمندانه دارد. مقدمات این مهم از هم‌اکنون میتواند فراهم شود.

نمونه‌هایی از تغییرها و حک و اصلاح‌های لازم را صرف‌نظر از تقدم و تأخر و اهمیت بیاوریم:

- امروزی کردن نثر قانون اساسی و تغییر تاریخ از قمری به شمسی.
- اصلاح از حیث مدت و روش و ساختمان قانونی و نحوه طرح مطالب و حذف موارد تکراری.

- شفاف ساختن هرچه بیشتر محتوا و پیام‌ها و مرزهای میان عناصر تشکیل دهنده سازمان اجتماعی و سیاسی ایران.

- استخراج پیام‌های معتبر و مفید و اساسی و بنیانی این قانون.
- تمیز دادن اصول از فروع، لازم از غیرلازم، حفظ اساس و بیرون گذاشتن عناصر محل و مزاحم و غیرلازم.

- توجه به مبانی حقوقی و قانونی و نحوه عملکرد و مأموریت و هدف دستگاه‌های ارتباط جمعی و دیگر جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کشور با دخالت و همکاری کارشناسان و صاحب‌نظران.

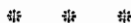
- توجه به نیازها و ضرورت‌های گوناگون که متن قانون اساسی مشروطیت به اقتضای زمان تدوین و شرایط آن روزگار کمبود دارد؛ مسائل و ارتباط نوینی چون نقش تلویزیون، اینترنت، محیط زیست، سازمان‌های بین‌المللی و... جایگاه ایران در منطقه و جهان و تکنولوژی و اقتصاد و حقوق مدرن و دیگر ارتباطات... از این قبیل است.

- تصریح موضع‌های آزادیخواهانه و حدود مسئولیت‌ها و اختیارات و آزادی‌ها و محدودیت‌ها، برابری افراد، کیفیت و مرز میان نهادها، سازمان‌ها و قوای گوناگون و اصلی کشور و موقعیت قوای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی، چگونگی مقام و مرتبه ریاست عالی کشور، قدرت دولت و حاکمیت ملت و تمامیت کشور. زبان و پرچم و نشانه و نظایر اینها.

- تغییر اصلاحات و عناوین و القاب قدیمی و منسوخ نظیر ولایت، ایالت، بلوک، محکمه تمیز، مدعی‌العموم، رئیس‌الوزراء، صدارت عظماء، سلطنت، قشون، دیوانخانه، معارف، بیرق، مملکت و... و گزیدن برابرها و مفهومی‌های معقول و رایج امروزی.

- حذف بازمانده آثار قدرت‌نمائی و دخالت استبداد سلطنتی و شرعی با توجه به محک و ملاک آزادی و قانون و لائسیته، حاکمیت ملت و تمامیت کشور.

- روشن ساختن مرزهای آزادی، حقوق و مسئولیت آحاد مردم، گروه‌ها و سازمان‌ها و احزاب که باید موجودیتشان را در توافق و پذیرش اصول و مفاد قانون اساسی بیابند و در غیر اینصورت غیرقانونی و قابل تعقیب خواهند بود.



در این فرصت لزوم نگاه متحول به قانون اساسی مطرح میشود. این قانون مانند بنیانی رفیع و ذیقیمت ولی نیازمند بازسازی و بهره‌برداری در اختیار ماست. میتوان اساس و اصول مورد نظر و مفید را حفظ کرد و موارد خلاف و بیهوده را کنار گذاشت و به نوسازی پرداخت. بر این پایه با توجه به نیاز شدیدی که کشور و ملت به جدائی از استبداد حکومتی و شرعی دارد، حذف موادی که در گذشته از سوی ارکان استبداد و شرع بر آزادیخواهان تحمیل شده ضروری مینماید.

در نتیجه قانون اساسی و متمم آن که یکصد سال پیش ظاهر گشته پس از حک و اصلاح و حذف اصول مخالف و ملحقاتی که اهمیتی ندارد بشرح زیر عرضه میگردد:

شرح فرمان و امضاء مظفرالدین شاه قاجار بر قانون اساسی

آنکه مطابق فرمان مورخ چهاردهم جمادی الآخر یکهزار و سیصد و بیست و چهار از برای ترقی و سعادت ملک و ملت و تشیید مبانی دولت امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد

و اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم محق و سهیمند تشخیص و تعیین اعضای مجلس را بانتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی افتتاح شده است اصول و مواد نظامنامه اساسی شورای ملی را که مشتمل بوظائف و تکالیف مجلس مزبور حدود روابط آن نسبت بادارات است از قرار اصول زیر مقرر می‌داریم. شاه

در تشکیل مجلس

اصل اول

مجلس شورای ملی بموجب قانون مورخه چهاردهم جمادی‌الآخر یکهزار و سیصد و بیست و چهار مؤسس و مقرر است.

اصل دوم

مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.

اصل سوم

مجلس شورای ملی مرکب است از اعضای که در تهران و استان‌ها انتخاب میشوند و محل انعقاد آن در تهران است.

اصل چهارم

عده انتخاب شوندگان بموجب انتخاب نامه علیحده فعلاً یکصد و شصت و دو نفر معین شده است و برحسب ضرورت عده مزبور تزیید تواند یافت.

اصل پنجم

منتخبین از برای چهار سال تمام انتخاب میشوند. پس از انقضاء مدت چهار سال باید نمایندگان مجدداً انتخاب شوند و مردم مختارند هر یک از منتخبین سابق را که بخواهند و از آنها راضی باشند دوباره انتخاب کنند.

اصل هفتم

در موقع شروع به مذاکرات باید اقلأ دو سوم از اعضاء مجلس حاضر

باشند و هنگام تحصیل رأی سه چهارم از اعضا باید حاضر بوده و اکثریت آراء وقتی حاصل میشود که بیش از نصف حضار مجلس رأی به رد یا قبول آن مطلب بدهند.

اهل هشتم

مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه داخلی مجلس به تشخیص خود مجلس است و پس از تعطیل تابستان باید مجلس از چهار دهم مهرماه که مطابق جشن افتتاح اول مجلس است مفتوح و مشغول کار شود.

اصل نهم

مجلس شورای ملی در موقع تعطیل فوق‌العاده منعقد تواند شد.

اصل دهم

در موقع افتتاح مجلس خطابه بحضور پادشاه عرض کرده بجواب خطابه از طرف ایشان سرافراز میشود.

اصل یازدهم

اعضاء مجلس: اعضاء مجلس که داخل مجلس میشوند باید به ترتیب ذیل سوگند خورده و سوگندنامه را امضاء نمایند: «ما کسانی که در ذیل امضاء کرده‌ایم سوگند یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و مجری است تکالیفی را که به ما رجوع شده است به بهترین وجه با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به نظام پادشاهی و دولت و کشور صدیق و راستگو باشیم و به حقوق ملت خیانت ننمائیم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فوائد و مصالح کشور و ملت و دولت ایران.»

اصل دوازدهم

بهیچ عنوان و بهیچ دست‌آویز کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد معترض اعضای آن بشود اگر احیاناً یکی از اعضاء علناً مرتکب جنجه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست در باره او با استحضار مجلس باشد.

اصل سیزدهم

مذاکرات مجلس شورای ملی از برای آنکه نتیجه آنها بموقع اجراء گذارده تواند شد باید علنی باشد. روزنامه نگار و تماشاچی مطابق نظامنامه داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند بدون اینکه حق نطق داشته باشند. تمام مذاکرات مجلس را دستگاه های ارتباط جمعی می توانند به اطلاع مردم برسانند بدون تحریف و تغییر معنی تا عامه مردم از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند. هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد عمومی طرح نماید تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچکس مستور نماند لهذا دستگاه های خبری مادامی که مطالب آنها مخل اصلی از اصول اساسیه دولت و ملت نباشند مجاز و مختارند که مطالب را همچنان مذاکرات مجلس و صلاح اندیشی خلق را بر آن مذاکرات به طبع رسانیده منتشر نمایند و اگر کسی برخلاف آنچه ذکر شد و به اغراض شخصی چیزی طرح نماید یا تهمت و افترا بزند قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.

اصل چهارم

مجلس شورای ملی بموجب نظامنامه علیحده موسوم به نظامنامه داخلی امور شخصی خود را از قبیل انتخاب رئیس و منشیان و سایر اجزاء و ترتیب مذاکرات و شعب و غیره منظم و مرتب خواهد کرد.

«در وظایف مجلس و حدود و حقوق آن»

اصل پانزدهم

مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح کشور و ملت میدانند پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط نخست وزیر بعرض پادشاه برساند که بصله ایشان موشح و بموقع اجراء گذارده شود.

اصل شانزدهم

کلیه قوانین که برای تشیید مبانی دولت پادشاهی و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل هفدهم

لوائح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده، مجلس شورای ملی در مواقع لزوم حاضر مینماید که با تصویب مجلس سنا بصره پادشاه رسانده بموقع اجرا گذارده شود.

اصل هیجدهم

تسویه امور مالی، جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیاتها و رد و قبول عوارض و فروعات همچنان ممیزیهای جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد به تصویب مجلس خواهد بود.

اصل نوزدهم

مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیمات کشوری و تجدید دولت‌ها پس از تصویب مجلس سنا اجرای آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.

اصل بیستم

بودجه هر یک از وزارتخانه‌ها باید در نیمه آخر هر سال از برای سال دیگر تمام شده پانزده روز قبل از عید نوروز حاضر باشد.

اصل بیست و یکم

هرگاه در قوانین اساسی وزارتخانه‌ها قانونی جدید یا تغییر و نسخ قوانین مقرر لازم شود با تصویب مجلس شورای ملی صورت خواهد گرفت اعم از اینکه لزوم آن امور از مجلس عنوان یا از طرف وزرای مسئول اظهار شده باشد.

اصل بیست و دوم

مواردی که قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا میکند به

تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل بیست و چهارم

بستن عهدنامه‌ها و مقاوله نامه‌ها، اعطای امتیازات و انحصار تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آنها عجالاً صلاح دولت و ملت باشد.

اصل بیست و پنجم

استقراض دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد.

اصل بیست و هفتم

مجلس در هر جا نقضی در قوانین و یا مسامحه‌ای در اجرای آن ملاحظه کند به وزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد و وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد.

اصل بیست و هشتم

هرگاه وزیری برخلاف یکی از قوانین موضوعه که بصفه پادشاه رسیده‌اند باشتباهکاری احکام کتبی یا شفاهی از سوی پادشاه صادر نماید و مستمرک مساهله و عدم مواظبت خود قرار دهد بحکم قانون مسئول خواهد بود.

اصل بیست و نهم

هر وزیری که در امری از امور مطابق قوانینی که بصفه پادشاه رسیده است از عهده جواب برنیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است مجلس عزل او را خواهد خواست و بعد از وضوح خیانت در محکمه عدلیه دیگر بخدمت دولتی منصوب نخواهد شد.

اصل سی‌ام

مجلس شورای ملی حق دارد مستقیماً هر وقت لازم بداند عریضه بتوسط هیئتی مرکب از رئیس و شش نفر از اعضاء بعرض پادشاه برساند. وقت ملاقات باید بتوسط دربار از پادشاه درخواست شود.

اصلی سی و یکم

وزراء حق دارند در اجلاسات مجلس شورای ملی حاضر شده و در جائیکه برای آنها مقرر است نشسته مذاکرات مجلس را بشنوند و اگر لازم دانستند از رئیس مجلس اجازه نطق خواسته توضیحات لازمه را از برای مذاکره و مذاقه امور بدهند.

«در اظهار مطالب به مجلس شورای ملی»

اصل سی و دوم

هر کس از افراد مردم میتواند عرضحال یا ایرادات یا شکایات خود را کتباً به دفترخانه عرایض مجلس عرضه بدارد. اگر مطلب راجع بخود مجلس باشد جواب کافی باو خواهد داد و چنانچه مطلب راجع به یکی از وزارتخانه‌هاست بدان وزارتخانه خواهد فرستاد که رسیدگی نمایند و جواب مکفی بدهند.

اصل سی و سوم

قوانین جدیدی که محل حاجت باشد در وزارتخانه‌های مسئول انشاء و تنقیح یافته بتوسط وزرای مسئول یا از طرف نخست‌وزیر به مجلس شورای ملی اظهار خواهد شد و پس از تصویب بصدقه پادشاه موشح گشته بموقع اجرا گذاشته میشود.

اصل سی و چهارم

رئیس مجلس میتواند برحسب لزوم شخصاً یا بخواهش ده نفر از اعضاء مجلس یا وزیری اجلاسی محرمانه بدون حضور روزنامه‌نویس و تماشاچی یا انجمن محرمانه مرکب از عده منتخبی از اعضاء مجلس تشکیل بدهد که سایر اعضاء مجلس حق حضور در آن نداشته باشند لیکن نتیجه مذاکرات انجمن محرمانه وقتی مجری تواند شد که در مجلس محرمانه با حضور سه چهارم از منتخبین مطرح مذاکره شده باکثرت آراء قبول شود. اگر مطلب در مذاکرات انجمن محرمانه قبول نشد در مجلس عنوان نخواهد شد و مسکوت خواهد ماند.

اصل سی و پنجم

اگر مجلس محرمانه بتقاضای رئیس مجلس بوده است حق دارد هر مقدار از مذاکرات را که صلاح بداند بااطلاع عموم برساند لکن اگر مجلس محرمانه بتقاضای نخست‌وزیری یا وزیری بوده است افشای مذاکرات موقوف به اجازه نخست‌وزیر یا آن وزیر است.

اصل سی و ششم

هر یک از وزراء میتواند مطلبی را که به مجلس اظهار کرده و در هر درجه از مباحثه که باشد استرداد کند مگر اینکه اظهار ایشان به تقاضای مجلس بوده باشد در این صورت استرداد مطلب موقوف بموافقت مجلس است.

اصل سی و هفتم

هرگاه لایحه وزیری در مجلس موقع قبول نیافت منضم بملاحظات مجلس عودت داده میشود وزیر مسئول پس از رد یا قبول ایرادات مجلس میتواند لایحه مزبور را در ثانی بمجلس اظهار بدارد.

اصل سی و هشتم

اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریص یا تهدید در دادن رأی خود نماید. اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید بقسمی باشد که روزنامه‌نویس و تماشاچی هم بتواند ادراک کند یعنی باید آن اظهار بعبارات آشکار باشد.

«عنوان مطالب از طرف مجلس»

اصل سی و نهم

هر وقت مطلبی از طرف یکی از اعضای مجلس عنوان شود فقط وقتی مطرح مذاکره خواهد شد که اقلاً پانزده نفر از اعضای مجلس آن مذاکره مطلب را تصویب نمایند در این صورت آن عنوان کتباً به رئیس مجلس تقدیم میشود. رئیس مجلس حق دارد که آن لایحه را بدو در انجمن تحقیق مطرح مذاقه قرار بدهد.

اصل چهلم

در موقع مذاکره و مذاقه لایحه مذکوره در اصل سی و نهم چه در مجلس و چه در انجمن تحقیق اگر لایحه مزبور راجع به یکی از وزراء مسئول باشد مجلس باید به وزیر مسئول اطلاع داده که اگر بشود شخصاً والا معاون او بمجلس حاضر شده مذاکرات در حضور وزیر یا معاون او بشود. سواد لایحه و منضمات آن را باید قبل از وقت از ده روز الی یکماه باستثناء مطالب فوری از برای وزیر مسئول فرستاده باشند. همچنان روز مذاکره باید قبل از وقت معلوم باشد، پس از مذاقه مطلب با حضور وزیر مسئول در صورت تصویب مجلس باکثريت آراء رسماً لایحه نگاشته به وزیر مسئول داده خواهد شد که اقدامات مقتضیه را معمول دارد.

اصل چهل و یکم

هرگاه وزیر مسئول در مطلب معنون از طرف مجلس بمصلحتی همراه نشد باید معاذیر خود را توجیه و مجلس را متقاعد کند.

اصل چهل و دوم

در هر امری که مجلس شورای ملی از وزیر مسئولی توضیح بخواهد آن وزیر ناگزیر از جواب است و این جواب نباید بدون عذر موجه و بیرون از اندازه اقتضا بعهدۀ تأخیر بیفتد مگر مطالب محرمانه که مستور بودن آن در مدت معینی صلاح دولت و ملت باشد ولی بعد از انقضاء مدت معین وزیر مسئول مکلف است که همان مطلب را در مجلس ابراز نماید.

«در شرایط تشکیل مجلس سنا»

اصل چهل و سوم

مجلس دیگری بعنوان سنا تشکیل می‌یابد که اجلاسات آن بعد از تشکیل مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل چهل و چهارم

نظامنامه‌های مجلس سنا باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل چهل و ششم

پس از انعقاد سنا تمام امور باید بتصویب هر دو مجلس باشد. اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزرا عنوان شده باشد باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آراء قبول و بعد بتصویب مجلس شورای ملی برسند. ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان میشود برعکس از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت مگر امور مالیه که مخصوص به مجلس شورای ملی خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس شورای ملی اظهار نماید ولیکن مجلس شورای ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه لازمه قبول یا رد نماید.

اصل چهل و هفتم

مادام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور بعد از تصویب مجلس شورای ملی بصفه پادشاه موشخ و بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

اصل چهل و هشتم

هرگاه مطلبی که از طرف وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا به مجلس شورای ملی رجوع میشود قبول نیافت، در صورت اهمیت مجلس ثالثی مرکب از اعضاء مجلس سنا و مجلس شورای ملی بحکم انتخاب اعضاء دو مجلس و بالسویه تشکیل یافته در ماده متنازع فیها رسیدگی میکند. نتیجه رأی این مجلس را در مجلس شورای ملی قرائت میکنند اگر موافقت دست داد فیها والا شرح مطلب را به اطلاع پادشاه میرسانند. هرگاه رأی مجلس شورای ملی را تصدیق نمودند مجری میشود و اگر تصدیق نشد و امر به تجدید مذاکره و مذاقه خواهند نمود و اگر باز اتفاق آراء حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دو سوم آراء انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند و هیئت وزراء هم جداگانه انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند فرمان پادشاه به انفصال مجلس شورای ملی صادر میشود و پادشاه در همان فرمان حکم بتجدید انتخابات می نمایند و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را مجدداً انتخاب کنند.

اصل چهل و نهم

منتخبین جدید باید بفاصله یکماه حاضر شوند و چون منتخبین حاضر شدند مجلس افتتاح و مشغول کار خواهند شد. هرگاه مجلس جدید پس از حضور تمام اعضاء باکثريت تام همان رأى سابق را امضاء کرد، پادشاه آن رأى مجلس شورای ملی را تصویب و امر به اجرا مینمایند.

اصل پنجاهم

در هر دوره انتخابیه که عبارت از چهار سال است یک نوبت بیشتر امر به تجدید منتخبین نخواهد شد.

اصل پنجاه و یکم

مقرر آنکه پادشاه حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس پادشاهی و نگهبانی دستگاه دادگستری و آسایش ملت برقرار و مجری شده وظیفه مقام پادشاهی خود دانسته در عهده شناسند.

این قانون اساسی مجلس شورای ملی و مجلس سنا که حاوی پنجاه و یک اصل است صحیح و معتبر است. ۱۴ شهر ذی القعدة ۱۳۲۴
محل امضای مظفرالدین شاه و امضاء ولیعهد و امضاء میرزا نصرالله خان
مشیرالدوله نخست وزیر

سواد دستخط

محمد علیشاه قاجار نسبت به اصول متمم قانون اساسی

اصولی که برای تکمیل قوانین اساسیه مشروطیت دولت علیه ایران بر قانون اساسی که در تاریخ چهاردهم ذی القعدة الحرام یکهزار و سیصد و بیست و چهار بصره مظفرالدین شاه قاجار امضاء شده اضافه میشود از قرار ذیل است:

کلیات

حدود کشور ایران و تقسیمات آن تغییر پذیر نیست مگر بموجب قانون.

اصل چهارم

پایتخت ایران تهران است.

اصل پنجم

رنگ‌های رسمی پرچم ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است.

اصل ششم

جان و مال اتباع خارجه مقیمین خاک ایران مأمون و محفوظ است مگر در مواردی که قوانین مملکتی استثنا میکند.

«حقوق ملت ایران»

اصل ششم

اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود.

اصل نهم

افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین کشور معین مینماید.

اصل دهم

غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنابات و تقصیرات عمده هیچکس را فوراً نمیتوان دستگیر نمود مگر بحکم کتبی رئیس محکمه عدلیه بر طبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتها در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.

اصل یازدهم

هیچکس را نمیتوان از محکمه‌ای که باید در باره او حکم کند منصرف کرده مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند.

اصل دوازدهم

حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر بموجب قانون.

اصل سیزدهم

منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهراً نمیتوان داخل شد مگر بحکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.

اصل چهاردهم

هیچیک از ایرانیان را نمیتوان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح میکند.

اصل پانزدهم

هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمیتوان بیرون کرد مگر با مجوز قانونی و نیز پس از تعیین و تأدیه قیمت عادلانه است.

اصل شانزدهم

ضبط املاک و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر بحکم قانون.

اصل هیجدهم

تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است.

اصل نوزدهم

تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت خانه‌های زیربط مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالی و مراقبت آن وزارتخانه‌ها باشد.

اصل بیستم

عامه مطبوعات و انتشارات آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشود، اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.

اصل بیست و یکم

انجمن‌ها و اجتماعاتی که خلاف قانون و مخل بنظم نباشند در تمام

مملکت آزاد است ولی مجتمعی با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر میکند باید متابعت نمایند. اجتماعات در شوارع و میدانهای عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.

اصل بیست و دوم

مراسلات پستی کلیه محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثنا میکند.

اصل بیست و سوم

افشا یا توقیف مخابرات بدون اجازه صاحب آن ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین میکند.

اصل بیست و چهارم

اتباع خارجه میتوانند قبول تبعیت ایران را بنمایند. قبول و بقای آنها بر تبعیت و خلع آنها از تبعیت بموجب قانون جداگانه است.

اصل بیست و پنجم

تعرض به مأمورین دیوانی در تقصیرات راجعه به مشاغل آنها محتاج به تحصیل اجازه نیست مگر در حق وزراء که رعایت قوانین مخصوصه در این باب باید بشود.

«قوای مملکت»

اصل بیست و ششم

قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می نماید.

اصل بیست و هفتم

قوای مملکت به سه شعبه تجزیه میشود:

اول - قوه مقننه که مخصوص است بوضع و تهذیب قوانین. این قوه ناشی میشود از مجلس شورای ملی، مجلس سنا و دولت و هر یک از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد، ولی استقرار آن موقوف است به تصویب مجلسین و توشیح پادشاه. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه بدخل و خرج

مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است.

شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است.
دویم - قوه قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم دادگستری.

سوم - قوه اجرائیه که مخصوص هیأت وزیران زیر نظر نخست وزیر یعنی قوانین و احکام بتوسط وزراء و مأمورین دولت بنام پادشاه اجراء میشود بترتیبی که قانون معین میکند.

اصل بیست و هشتم

قوای سه گانه مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.

اصل بیست و نهم

منافع مخصوصه استان و شهرستان و دهستان بتصویب استان و شهرستان و بموجب قوانین مخصوصه آن مرتب و تسویه میشود.

«حقوق اعضای مجلسین»

اصلی سیام

وکلائی مجلس شورای ملی و مجلس سنا از طرف تمام ملت وکالت دارند نه فقط از اهالی استانها و شهرستانها و دهستانهایی که آنها را انتخاب نموده اند.

اصل سی و یکم

یک نفر نمیتواند در زمان واحد عضویت هر دو مجلس را دارا باشد.

اصل سی و دوم

چنانچه یکی از وکلا در ادارات دولتی موظفاً مستخدم بشود از عضویت مجلس منفصل میشود و مجدداً عضویت او در مجلس موقوف به استعفای از شغل دولتی و انتخاب از طرف ملت خواهد بود.

اصل سی و سوم

هر یک از مجلسین حق تحقیق و تفحص در هر امری از امور مملکتی دارند.

اصل سی و چهارم

مذاکرات مجلس سنا در مدت انفصال مجلس شورای ملی بی نتیجه است.

«حقوق سلطنت ایران»

اصل سی و پنجم

پادشاهی ودیعه‌ایست که از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.

اصل سی و ششم

پادشاهی مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان به شخص رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ایشان نسل بعد نسل برقرار خواهد بود. (اصلاح شده پس از پادشاهی قاجار)

اصل سی و هفتم

ولایت عهد با فرزند بزرگتر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود در صورتیکه پادشاه اولاد نداشته باشد تعیین ولیعهد برحسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهد آمد مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعی که فرزندی برای پادشاه بوجود آید حقاً ولایت عهد با او خواهد بود. قانون تفسیر اصل سی و هفتم مصوب چهاردهم آبانماه ۱۳۱۷ شمسی.

اصلی سی و هشتم

در موقع انتقال پادشاهی، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور پادشاهی را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد اگر باین سن نرسیده باشد نایب‌السلطنه‌ای از غیر خانواده قاجاریه از طرف مجلس شورای ملی انتخاب خواهد شد.

اصل سی و نهم

هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود. با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء بقرار ذیل قسم یاد نماید:

سوگند یاد میکنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم، قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر پادشاهی نمایم و منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم.

اصل چهارم

همینطور شخصی که به نیابت پادشاهی منتخب میشود نمیتواند متصدی این امر شود مگر اینکه قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد.

اصل چهل و یکم

در موقع رحلت پادشاه مجلس شورای ملی و مجلس سنا لزوماً منعقد خواهد شد و انعقاد مجلسین زیاده از ده روز بعد از فوت پادشاه نباید بتعویق بیفتد.

اصل چهل و دوم

هرگاه دوره و کالت وکلای هر دو یا یکی از مجلسین در زمان حیات پادشاه منقضی شده باشد و وکلای جدید در موقع رحلت پادشاه هنوز معین نشده باشند وکلای سابق حاضر و مجلسین منعقد میشود.

اصل چهل و سوم

شخص پادشاه نمیتواند بدون تصویب و رضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا متصدی امور مملکت دیگری شود.

اصل چهل و چهارم

شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزراء دولت در هر گونه امور مسئول مجلسین هستند.

اصل چهل و پنجم

کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.

اصل چهل و ششم

عزل و نصب وزراء دولت بموجب فرمان پادشاه است.

اصل چهل و هفتم

اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون مختص شخص پادشاه است.

اصل چهل و هشتم

انتخاب مأمورین رئیس و دوائر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول و نخست‌وزیر و به فرمان پادشاه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نموده باشد.

اصل چهل و نهم

صدور نRAMین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون اینکه هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.

اصل پنجاهم

فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با رئیس دولت و ریاست عالیه پادشاه است.

اصل پنجاه و یکم

اعلان جنگ و عقد صلح با رئیس دولت است.

اصل پنجاه و دوم

عهدنامه‌هاییکه مطابق اصل بیست و چهارم قانون اساسی مورخه چهاردهم ذی‌القعدة یکهزار و سیصد و بیست و چهار استتار آنها لازم باشد بعد از رفع محذور همینکه منافع و امنیت مملکتی اقتضا نمود با توضیحات لازمه باید از طرف دولت به مجلس شورای ملی و سنا اظهار شود.

اصل پنجاه و سوم

فصول مخفیة هیچ عهدنامه مبطل فصول آشکار آن عهدنامه نخواهد بود.

اصول پنجاه و چهارم

پادشاه میتواند مجلس شورای ملی و مجلس سنا را بطور فوق‌العاده امر بانعقاد فرمایند.

اصل پنجاه و پنجم

ضرب سکه با موافقت قانون بنام پادشاه است.

اصل پنجاه و ششم

هزینه‌ها و مصارف دستگاه سلطنتی باید قانوناً معین باشد.

اصل پنجاه و هفتم

اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

«راجع به وزراء»

اصل پنجاه و هشتم

هیچکس نمیتواند به مقام وزارت برسد مگر آنکه ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد.

اصل پنجاه و نهم

بستگان طبقه اول پادشاه عصر نمیتوانند به وزارت منتخب شوند.

اصل شصتم

وزراء مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به اموری که محول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.

اصل شصت و یکم

وزراء علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مختصه وزارت خود هستند به هیئت اتفاق زیر نظر نخست‌وزیر در کلیات امور در مقابل مجلسین و ضامن اعمال یکدیگرند.

اصل شصت و دوم

عده وزراء را بر حسب اقتضاء قانون معین خواهد کرد.

اصل شصت و چهارم

وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.

اصل شصت و پنجم

مجلس شورای ملی یا سنا میتواند وزراء را در تحت مؤاخذه و

محاکمه درآورند.

اصل شصت و ششم

مسئولیت وزرا و سیاستی را که راجع به آنها میشود قانون معین خواهد نمود.

اصل شصت و هفتم

در صورتیکه مجلس شورای ملی یا مجلس سنا با اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل میشود.

اصل شصت و هشتم

وزراء موظفاً نمیتوانند خدمت دیگر غیر از شغل خودشان در عهده گیرند.

اصل شصت و نهم

مجلس شورای ملی یا مجلس سنا تقصیر وزراء را در محضر دیوانخانه تمیز عنوان خواهند نمود. دیوانخانه مزبور با حضور تمام اعضاء مجلس محاکمات دائره خود محاکمه خواهد کرد مگر وقتیکه بموجب قانون اتهام و اقامه دعوی از دائره ادارات دولتی مرجوعه به شخص وزیر خارج و راجع بخود وزیر باشد.

تنبیه - مادامیکه محکمه تمیز تشکیل نیافته است هیئتی منتخب از اعضاء مجلسین به عدۀ متساوی نایب مناب محکمه تمیز خواهد شد.

اصل هفتادم

تعیین تقصیر و مجازات وارده بر وزراء در موقعیکه مورد اتهام مجلس شورای ملی یا مجلس سنا شوند و یا در امور اداره خود دچار اتهامات شخصی مدعیان گردند منوط به قانون مخصوص خواهد بود.

«اقتدارات محاکمات»

اصل هفتاد و یکم

دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند.

اهل هفتاد و دوم

منازعات راجعه بحقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نماید.

اصل هفتاد و سوم

تعیین محاکم منوط بحکم قانون است و کسی نمیتواند به هیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل نماید.

اصل هفتاد و چهارم

هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر بحکم قانون.

اصل هفتاد و پنجم

در تمام مملکت فقط یک دیوانخانه تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آن هم در شهر پایتخت و این دیوانخانه تمیز در هیچ محاکمه ابتدا رسیدگی نمیکند مگر در محاکماتی که راجع به وزرا باشد.

اصل هفتاد و ششم

انعقاد کلیه محاکمات علنی است مگر آنکه علنی بودن آن مخل نظم یا منافی عصمت باشد در این صورت لزوم اخفاء را محکمه اعلان مینماید.

اصل هفتاد و هفتم

در ماده تقصیرات سیاسیه و مطبوعات چنانچه مجرمانه بودن محاکمه صلاح باشد باید باتفاق آراء جمیع اعضاء محکمه بشود.

اصل هفتاد و هشتم

احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آنها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.

اصل هفتاد و نهم

در مواد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

اصل هشتادم

رؤسا و اعضای محاکم عدلیه بترتیبی که قانون عدلیه معین میکند منتخب و بموجب فرمان پادشاه منصوب میشوند.

اصل هشتاد و یکم

هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه و ثبوت تفسیر تغییر داد مگر اینکه خودش استعفاء نماید.

اصل هشتاد و دوم

تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمیشود مگر به رضای خود او.

اصل هشتاد و سوم

تعیین شخص مدعی عموم در عهده هیأت دولت و با فرمان پادشاه است.

اصل هشتاد و چهارم

مقرری اعضای محاکم عدلیه بموجب قانون معین خواهد شد.

اصل هشتاد و پنجم

رؤسای محاکم عدلیه نمیتوانند قبول خدمات موظفه دولتی را بنمایند مگر اینکه آن خدمت را مجاناً بر عهده گیرند و مخالف قانون هم نباشد.

اصل هشتاد و ششم

در هر کرسی ایالتی یک محکمه استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد به ترتیبی که در قوانین عدلیه مصرح است.

اصل هشتاد و هفتم

محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.

اصل هشتاد و هشتم

حکمت منازعه در حدود ادارات و مشاغل دولتی بموجب مقررات قانون به محکمه تمیز راجع است.

اصل هشتاد و نهم

دیوانخانه عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و محلی متناسب با تقسیمات کشوری را مجری خواهند داشت که آنها مطابق با قانون باشند.

«در خصوص انجمنهای ایالتی و ولایتی»

اصل نودم

در تمام کشور انجمنهای استان و شهرستان بموجب نظامنامه مخصوص منظور میشود و قوانین اساسیه آن انجمنها از این قرار است.

اصل نود و یکم

اعضای انجمنهای استان و شهرستان بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب میشوند مطابق نظامنامههای انجمنهای مزبور.

اصل نود و دوم

انجمنهای استان و شهرستان اختیار نظارت تامه در اصطلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود و قوانین مقرر.

اصل نود و سوم

صورت خرج و دخل استان و شهرستان از هر قبیل بتوسط انجمنهای مربوطه طبع و نشر میشود.

«در خصوص مالیه»

اصل نود و چهارم

هیچ قسم مالیات برقرار نمیشود مگر بحکم قانون.

اصل نود و پنجم

مواردی را که از دادن مالیات معاف توانند شد قانون مشخص خواهد نمود.

اصل نود و ششم

میزان مالیات را همه ساله مجلس شورای ملی باکثرت تصویب و معین خواهد نمود.

اصل نود و هفتم

در مواد مالیاتی هیچ تفاوت و امتیازی فیما بین افراد ملت گذارده نخواهد شد.

اصل نود و هشتم

تخفیف و معافیت از مالیات منوط به قانون مخصوص است.

اصل نود و نهم

غیر از مواقعی که قانون صراحتاً مستثنی میدارد بهیچ عنوان از اهالی چیزی مطالبه نمیشود مگر به اسم مالیات کشوری، استانی، شهرستانی و شهری.

اصل صدم

هیچ مرسوم و انعامی به خزینۀ دولت حواله نمیشود مگر بموجب قانون.

اصل صد و یکم

اعضای دیوان محاسبات را مجلس شورای ملی برای مدتی که بموجب قانون مقرر میشود تعیین خواهد نمود.

اصل صد و دوم

دیوان محاسبات مأمور به معاینه و تفکیک محاسبات اداره مالیه و تفریغ حساب کلیۀ محاسبین خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچیک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز ننموده تغییر و تبدیل نپذیرد و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبۀ مختلفۀ کلیۀ ادارات دولتی را نموده اوراق بسند خرج محاسبات را جمع‌آوری خواهد کرد و صورت کلیۀ محاسبات مملکتی را باید به انضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید.

اصل صد و سوم

ترتیب و تنظیم و اداره دیوان بموجب قانون است.

«نیروی نظامی»**اصل صد و چهارم**

ترتیب سربازگیری را قانون معین مینماید. تکالیف و حقوق اهل نظام و ترقی در مناصب بموجب قانون است.

اصل صد و پنجم

مخارج نظامی هر ساله از طرف مجلس شورای ملی تصویب میشود.

اصل صد و ششم

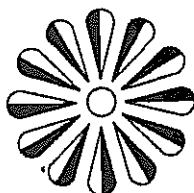
هیچ قشون نظامی خارجه بخدمت دولت قبول نمیشود و در نقطه‌ای از نقاط مملکت نمیتواند اقامت و یا عبور کند مگر بموجب قانون.

اصل صد و هفتم

حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمیشود مگر بموجب قانون.

در پایان متمم قانون اساسی این دستخط از طرف محمد علیشاه قاجار صادره شده است.

متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص ما حافظ و ناظر کلیه آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم مقوی این اصول و اساس خواهند شد.
۲۹ شعبان قوی‌ئیل ۱۳۲۵ در قصر سلطنتی تهران.



هادی خرسندی



او تنها یک طنزنویس نیست، کار اساسی او انتقال اندیشه و نقد و بررسی اوضاع و احوال به شیوه و ابزاری است که طنز و مطایبه‌اش میخوانیم.

و در این میدان، خرسندی گوی سبقت را از همگنان و مدعیان ربوده است. چرا؟ شاید گذشته از توانایی ادبی و قدرت تخیل و آفرینندگی، عشق به ایران و ایرانی،

توجه به عدالت و آزادی، رعایت صداقت و اجتناب از دروغ و ریا و مبارزه با ابتذال و حقارت در کارش حضور آشکار دارد. نه درد شریعت برادران را دارد و نه در قید عقاید بسته‌بندی شده رفقااست.

میمانده، ادامه همان نگاه با همان محک و معیار به بیرون از محدودهٔ ایرانی و ایرانیها و در برخورد با پیچیدگی‌های منطقه و جهان. به نشانه سپاسگزاری به بازخوانی قطعه‌هایی از آثارش میپردازیم:

روزگار رفته

در خیابان راه می رفتیم ما!

بهر خود شهر و دیاری داشتیم
ترس کی از پاسداری داشتیم
شب پناهی کنج باری داشتیم
پاتوقی در هر کناری داشتیم

روزگاری روزگاری داشتیم
در خیابان راه می رفتیم ما!
روز اگر از کار خسته می شدیم
موسیوئی بود و بطری، چتولی

بعد هر پیکي ز دست دوستي
مست می‌گشتیم با ودکای ناب
حرف قانون اساسی می‌زدیم
کنج دل‌هامان به باغ آرزو
نهیض مشروطه‌مان گر مرده بود
در پی احیای آنچه رفته بود
حیف شد که عاقبت برعکس شد
چاه را ناکنده بر سر می‌زدیم
وارث صد جور بیماری شدیم
او برای ما الفبا می‌نوشت
او ز لائیسیت می‌گفت و ما
عاقلی حرفی زد و در معنیش
هادیا از خاطرات تلخ خویش

قاشق ماست و خیاری داشتیم
لیک جان هوشیاری داشتیم
هم شعوری هم شعاری داشتیم
بهر آزادی بهاری داشتیم
لااقل بهرش مزاری داشتیم
وہ چه عزم استواری داشتیم
هرچه بهرش انتظاری داشتیم
ما که مسروقه مناری داشتیم
گرچه دکتر بختیاری داشتیم
ما نظر برعکس ماری داشتیم
با امام خود قراری داشتیم
حیرت دیوانه واری داشتیم
کاش امکان فراری داشتیم
۲۲ بهمن ۸۴

الله نئون

مسجدی اینجاست در شهر فرنگ
گنبدی دارد کنار جاده
شب چراغ سبز الله نئون
لیک پول نفت گر منها شود
پرتو الله، دور از معجزه

پول آن را داده شاهنشاه نفت
بر سرش نور آمده از راه نفت
روشنائی میدهد چون ماه نفت
رو به خاموشی رود الله نفت
تیره گردد چون بخشد چاه نفت

ای مسلمان مغز خود روشن بکن

نور دانش به ز الله نئون

دکارتی یا امیرالمؤمنینی

بگو در باب روشنفکر دینی
طرفدار کدامین مکتب است او
کدامین راه فکری را بپوید
جهان بینی ایشان تا چه حد است
کدامین فلسفه را میبرد پیش
چه گوید بابت آغاز انسان
نویسد بهر زن ها حکم اعدام
بفرما بابت سلمان رشدی
بگو با فکر روشن صیغه ها را
شتر مرغست یا انسان عاقل
مسلمان است از روی صداقت
بگو با او تدین با تفکر
برایت فکر کرده دینت از پیش
در آنچه مرجع تقلید گوید
تعبد خواهد از تو دین و باید
تو می خواهی که روشنفکر باشی؟
بفرما جای خرما نوش جان کن
بچسب ای جان مؤمن قاچ زین را
مسلمانی، خودش کار کمی نیست

که مریخیست ایشان یا زمینی؟
فرویدی یا که زین العابدینی؟
امامزاده حسینی یا لنینی؟
فرا تر گر رود از حد بینی؟
دکارتی یا امیرالمؤمنینی؟
کلیسا، مسجدی یا داروینی؟
به جرم نقشه سقط جنینی؟
چه باشد حکم روشنفکر دینی؟
تکاتک می پسندد یا دوجینی؟
بلا تصمیم در آنی و اینی؟
و یا از مؤمنان ویترنی؟
ندارد جان مؤمن همنشینی
نهاده روی میز و توی سسینی
نه شک جایز بود نه بازبینی
که تو باشی مطیعش با متینی
خدا را داری و خرما بچینی؟
شله زرد لذیذ اربعینی
مکن بهر خود عنوان آفرینی
امیدوارم که خیرش را بیسنی

برو از مؤمنان محترم باش

به خرسندی نگر، ثابت قدم باش!

خودکفائی بی خودنمائی

واحد سگ را میدانستم «قلاده» است، همانطور که واحد چهارپایان
«رأس» است و واحد سیگار «نخ» است و واحد شتر «نفر» است. اما واحد
توالت نمی دانستم چیست؟

«یک مقام آموزش و پرورش گفت در مدارس ایران به تعداد ۲۶ هزار «چشمه» توالت نیاز داریم».

از این خبر کوتاه علاوه بر اینکه واحد توالت را یاد می‌گیریم، درمی‌یابیم که علمای زبان‌شناس و واژه‌پردازی جمهوری اسلامی حریف لغت توالت نشده‌اند و سیفون را روی الفاظ خودشان کشیده‌اند. مستراح و مبال را گذاشته‌اند و لفظ حوزوی و فقاهتی «بیت‌الخلا» را رها کرده‌اند به امان خدا و چسبیده‌اند به توالتی که از یک طرف غربی است و از یک طرف طاغوتی است و استفاده از آن نشانه همکاری با امپریالیسم جهانی و صهیونیسم بین‌المللی هم می‌تواند باشد.

خبر ضمناً از کمبود توالت در مدارس ایران حکایت دارد. همان مقام آموزش و پرورش می‌گوید: «در شرایط عادی به ازای هر ۴۰ دانش‌آموز باید یک چشمه توالت وجود داشته باشد که در حال حاضر به طور میانگین به ازای هر ۶۰ هزار دانش‌آموز ایرانی یک چشمه توالت وجود دارد».

یعنی طفل نوپای دبستانی که برود توی صف توالت، یک ماه بعد از اینکه دیپلمش را گرفت نوبت دست به آبش می‌رسد.

عجبا سردار سازندگی که مدعی است آنهمه سد روی هر نهری ساخته، فکر نکرد بچه‌های مردم کجا بشاشند. رئیس جمهوری اصلاحات هم خیال می‌کرد اگر به دانش‌آموزانی که از زور شاش به خود می‌پیچند لبخند بزند، مشکل رفع میشود و لبخندش کار صد توالت می‌کند.

آقای احمدی‌نژاد هم چنان سرگرم غنی کردن اورانیوم است که فکر شاش بچه‌های مردم نیست.

البته اگر خوشبینانه با قضیه برخورد کنیم می‌توانیم امیدوار باشیم که اینها هر کار تازه‌ای که می‌کنند و هر چشمه جدیدی که نشان می‌دهند، خود قدمی است متواضعانه در راه رفع مشکل از دانش‌آموزان وطن و والدینشان.

جمهوری اسلامی مثل داروخانه‌ایست که نفت ندارد!

زن پارلمانی و زنان خیابانی

بانوی نماینده مردم تبریز! (و نیز یکی از مردم خامنه‌ا) در مجلس اسلامی فرمایش فرموده که «اگر ۱۰ زن خیابانی اعدام شوند، دیگر زن خیابانی نخواهیم داشت!»

حیف که با مجازات اعدام مخالفم و گرنه من هم حکم میدادم اگر این خانم وکیل را اعدام کنند، دیگر هر بیمایه تازه به دوران رسیده چاپلوس بدطینتی جرأت نمی‌کند به این راحتی حکم اعدام سیه‌روزترین قشر هموطنان مرا صادر کند.

گفت آن خانم نماینده	در خصوص زن خیابانی
که ز اعدام ده تن از آنان	حل مشکل شود به آسانی
آه مشروطه جان! چه باید کرد	با نماینده‌ای چنین جانی
گو، ز ما بر چنین نماینده	این چه رایی ست غیرانسانی؟
به زنانی اسیر بدبختی	مهربانی رواست. میدانی؟
اولاً: هرزه نیستند این‌ها	خلق درمانده‌اند... در ثانی:
هرزگان را اگر همه بکشند	از همه هرزه‌تر، تو، میمانی!

* * *

ارزش هنر

اگر قرار بود این رژیم لعنتی برای هنر و هنرمند ارزش قائل باشد آقای خامنه‌ای به سه‌تار زدن خود ادامه می‌داد!

* * *

خانم گوگوش روزی که به خارج آمد، درد دل کرد که در این بیست سال، کنج خانه، غمگین، گوشه یک کاناپه نشسته بوده. تازگی، خانم گوگوش آمده در تلویزیون‌های لس‌آنجلس، گریه کرده و به ایرانیان تبعیدی پناه آورده.

گویا سفارش کرده کاناپه را هم از ایران برایش بفرستند.

• من با «همه‌پرسی» مخالف نیستم. حرفم این است که چه جور می‌خواهیم به «همه» دسترسی پیدا کنیم و چی می‌خواهیم بپرسیم؟

• خانم مهرانگیز کار در خاطرات زندانش نوشت در این سلول که بودم، قبلاً اکبر گنجی بوده، و من صدای سرفه‌های او را می‌شنیدم.
خانم جان! خواهر جان! بانوی حقوقدان! در این سلول، قبل از اکبر گنجی بسیار نوجوانان بی‌نام و نشان هم بودند که قبل از اینکه شما صدای سرفه‌شان را بشنوید، تیرباران شدند (محض اطلاع عرض شد!)

من صاحب موزه‌های دنیایم

من صاحب موزه‌های دنیایم	هر چند نمانده موزه بر پایم
آن، تاج منست پشت آن شیشه	در آن قفسه ست جام آبایم
آن، نقش منست و آن نگار من	آن، فرش و کتاب و خط و طغرایم
این، گوهر برکشیده از کوه‌م	وان، دُر برون شده ز دریایم
امروز من از شما نمی‌خواهم	ای مردم غرب، ارث بابایم
اما نظری، توجهی، لطفی	من مرد گدای ملک دارایم
از من همه چیز برده‌اید، اما	من منتظر صدور ویزایم
شرمنده موزه‌هایتان هستم	از اینکه گزافه شد تقاضایم

گر حکم کنید کوزه خواهم شد

در غرب، مقیم موزه خواهم شد!

دوبیتی‌های فضائی

من چند شب در رختخواب آنفلانزا گشتم تمام کهکشان‌ها را تب‌آلود
شرح وقایع مینویسم تا بگویند این زر زدن‌ها آخرین هذیان او بود

پشت کدامین کهکشان پنهان بمانی؟ انسان! از بیم رهنان راه شیری؟
ترسم اگر لختت کنند این نابکاران سرمازده در حومه نپتون بمی‌ری

یک مؤمن ته ریش دار، اهل عطارد دیدم که نزدیک پلوتن کرده منزل
با یک خر مریخی طناز و سکسی بنشسته و میخواند توضیح المسائل

دیشب شهابی زد به ماشینم سر پیچ از شدتش یک سال نوری رفتم از هوش
گفتند عابرها که تقصیر شهاب است کان سنگ سرگردان چراغش بوده خاموش

در آرزوی دیدن فردای بهتر هر کس در اوج آسمانها عالمی داشت
وان شاعر خواب و خمار آلوده، هرشب در مزرع سبز فلک خشخاش میکاشت

کارخانه کوکا کولا نزدیک مریخ در حال استخدام یک میلیون بشر بود
یک مارکسیست پیر در آن کارخانه در فکر تأمین حقوق کارگر بود

در پمپ بسنزین کنار راه شیری بنزین به نرخ خون انسان فزائیسست
آن گوشه، زیر تابلوی کمپانی شل مردی عرب دیدم که مشغول گدائیسست

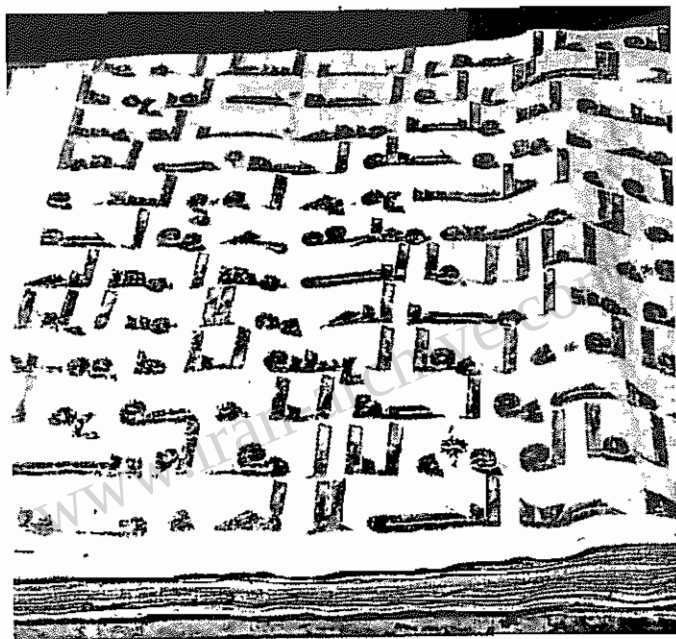
دیدم که روز جمعه آخوندی سیه پوش مشغول ارشاد اهلالی زحل بود
انگار میدانست این پایان کارست زیرا که غرقه در تف اهل محل بود



CAVALIERS P'ERSES

مهران قوام

قرآن را بخوانیم



قرآن به معنای قرائت، خواندن، روایت و خصوصاً از بر کردن و از حفظ خواندن است.

اما کتاب قرآن یا کتاب الله براساس موازین ایمان از سوی الله و از طریق فرشته مقرب او، جبرئیل امین در زمانی کمتر از بیست سال به زبان عربی، به محمد بن عبدالله وحی گشته است.

رسول الله نیز بطور شفاهی و به یاری اطرافیانی که حافظ یا از بر کننده قرآن بودند به عرضه آن پرداخت. محمد از قرار خود قادر به خواندن و نوشتن نبود و شاید در اواخر حیات در این امر موفق شد.

بهر حال در طول این سالیان تنی چند از کاتبان وحی، که از صاحب نظران و ادبای آن زمان شبه جزیره عرب هم به حساب می آمدند، متناسب بضاعت خویش و در پیروی از شیوه های مقبول و مرسوم روز به ثبت و حفظ و کتابت قرآن دست زدند.

پیدایش قرآن واحد

پس از درگذشت رسول، نوبت به ابوبکر نخستین نفر از خلفای راشدین رسید. به هدایت او شمارش نسخ موجود و متعدد و متفاوت قرآن آغاز و انجام پذیرفت.

آنگاه در زمان خلیفه دوم، عمر، یکی از کاتبان وحی به نام زیدبن ثابت مأموریت یافت تا نسخه ای قابل قبول و کامل از قرآن را عرضه نماید.

سرانجام در عهد خلیفه سوم، عثمان، تنظیم و تصویب متنی رسمی و واحد براساس همان نسخه زیدبن ثابت عملی گشت و سایر نسخه ها از میان برداشته شد.

بدین روال میتوان حدس زد که علت تکرار روایت ها و توجیه احکام و تشریح ها در بخش های گوناگون قرآن، بیشتر حاصل تعدد حافظان و کاتبان اولیه بوده است. در این مورد نقش کاتبان و حافظان و آثاری که از خود بجای گذاشته اند قابل بررسی است. حروف آغاز برخی سوره ها نظیر الم، المص و غیره آن میتوانند نشانه و امضای این اشخاص هم باشد و گرنه موجودات زمینی نظیر مفسران که لابد از دانش ویژه الهی محروم اند چگونه مطمئن شده اند که این حروف از رموز الهی و حاصل وحی است.

بهر ترتیب دخالت و حک و اصلاح و حتی تحریف میتواند حاصل شده باشد. میدانیم که از همان عهد رسول آیه های ناسخ و منسوخ یکدیگر وجود داشته اند. این تناقض ها هم میتواند به رسول الله منسوب باشد و هم به حافظان و کاتبان و دیگران.

از موارد مشهور حذف و تغییر و اصلاح، نمونه مربوط به آیات شیطانی در سوره نجم (آیات ۱۹ تا ۲۳ سوره مکی النجم) است که اعتقاد به بت های

اصلی مکه را مورد تأیید قرار داده و با توضیحاتی (صفحه ۳۳۸، آیه ۵ سوره حج)، تلقین شیطان و نه وحی الله را باعث ذکر آن آیات دانسته‌اند که باز گره از مشکل نگشوده است.

قرآن و خط عربی

دیگر آنکه قرآن اثر مهم ادب کلاسیک عرب به خط عربی (خط کوفی و دیگر انواع) نگاشته شده است. اما خط عربی (همین خط رایج در ایران)، علیرغم کوشش‌هایی که در طول سده‌ها برای رفع نواقضش شده، استعدادی محدود در ثبت و ارائه حروف بویژه صداها دارد و موضوع نقطه‌گذاری‌ها هم کار را سخت‌تر میکرده است. این مشکل در زبان فارسی هم احساس شده و میشود و به گفته صاحب‌نظری در این خط از معنا باید پی به لفظ و ظاهر برد. قاریان و حافظان قرآن نیز این تنگنا را میدیده‌اند و شاید برخی مفاهیم، در همان دوران دگرگون میشده است. نزد کاتبان نیز این اختلاف نظرها به تنوع ثبت و ضبط‌ها و دامن زدن به تردیدها در ظاهر و بالطبع باطن و معنای کلمات منجر میگشته است.

اجزاء قرآن

باری قرآن نخستین و مهم‌ترین اثر کلاسیک به زبان عرب و اسوه و قاعده‌ای برای وحدت و سروری عرب بوده و در یک کلام قانون اساسی آنان به حساب می‌آمده است و در تنظیم آن ذوق و سبک و اسلوب ادبی و منطقی روز در شبه‌جزیره رعایت گشته است. از جمله توجه به نوعی آهنگ و وزن مرسوم در آن دوران در قرآن نیز مشهود است.

با استناد به قرآن ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای (به فارسی همراه با اصل عربی). قرآن مشتمل بر ۱۱۴ بخش یا سوره و حدود ۶,۰۰۰ آیه است. آیها را میتوان عبارات یا جمله‌های ناقص یا کاملی دانست که با شماره‌ای مشخص گشته‌اند. این شماره وظیفه نقطه پایان را هم به عهده میگیرد.

آیات و سوره‌ها در ۶۰۰ صفحه مندرج‌اند. از این میان سوره‌هایی در

مکه (۹۵ سوره به نام مکیات) و دیگر سوره‌ها در مدینه (۱۹ سوره به عنوان مدنیات) تشکیل دهنده قرآن بوده‌اند. و این اجزاء و بخش‌ها نه براساس ملاحظات تاریخی و موضوعی و دیگر علت‌ها و سبب‌ها، بلکه بیشتر با توجه به بزرگی و کوچکی به دنبال یکدیگر آورده شده‌اند. مکیات کوتاه‌تر از مدنیات‌اند و سوره نخستین (الفاتحه) نیز استثنائاً بسیار کوتاه است.

همه سوره‌ها (بجز سوره التوبه، سوره نهم) به نام الله «بسم‌الله...» آغاز شده و همین روش بعدها نیز در خطبه‌ها و مکاتبات اسلامی معمول گشته است. این نکته را هم بیفزائیم که ذیل حکومت اسلامی در ایران کتابت کلمه الله ممنوع است و بجای آن چند نقطه میگذارند. گفته شده که غرض پاک نگهداشتن کلمه از استعمال رایج و اجترار از آلودگی است ولی گفتنی است که بهر حال کلمه «الله» در حکومت او سانسور شده است.

قرآن عربی و برگردان آن به پارسی

قرآن همانگونه که ذکر شد به زبان عربی یا زبان الهی، زبان قومی بود که با دستورالعمل و راهنمای واحد و بی‌چون و چرا آماده خروج از محدودیت‌های شبه جزیره و دسترسی به دیگر نقاط و امکانات بود. قرآن راهنمای امت اسلامی بود که دیگر نمیتوانست در محدوده قومی و پرتشنج و فقیر گذشته باقی بماند. پس از ورود مسلمین به سرزمین‌های سرسبز و آباد مجاور ابلاغ کلمه الله و ارائه اوامر قرآنی و راه و رسم امت اسلامی به دیگران کار ساده‌ای نبود. اهالی سرزمین‌های مجاور جاهل و کافر و عجم و کور و کر منظور می‌شدند و میزان جهالتشان را فاتحان تعیین می‌نمودند. تفهیم منظورها ضرورت داشت ولی کمتر کسی عربی می‌دانست، نخبگان و افراد طبقات و جرگه‌های ممتاز نیز که سخن‌ها از آنها می‌رود، حتی اگر احاطه‌ای به آن زبان داشتند، فاقد انگیزه برای انتشار نظرات و خواسته‌های تازه‌واردان بودند. بررسی عمیق و دقیق برخوردهای آن دوران برای نسل‌های کنونی هم حائز اهمیت است. اما اشاره‌ای در این باب در قرآن موجود است که در آیه‌های ۱۹۷ و ۱۹۸ سوره الشعراء و توضیح بلافاصله مترجم (الهی قمشه‌ای)

در صفحه ۳۷۵ می‌بینیم که در آن عدم اطمینان از استقبال ایرانی‌ها مشهود است. «و اگر ما این کتاب عربی را بر بعضی مردم عجم نازل می‌گردانیدیم و رسول به زبان تازی بر عجم‌ها قرائت میکرد آنان ایمان نمی‌آوردند (به این عذر که قرآن چون به زبان ما نیست ما فهم آن نکرده و اعجاز آن را درک نمی‌کنیم)».

بهر حال آشکار است که رابطه‌ای میان پیام‌دهندگان و پیام‌گیرندگان نبوده و شیوه فاتحان چنین بود که این محدودیت را به شیوه خود حل و فصل کنند. بدین معنا که ملل مقهور برای فهم منظور حاکمان تازه، دین و آئین و دولت و خط و کتاب و زبان خود را کنار گذاشته و ظاهراً و باطناً عرب شوند. این واقعیت گو اینکه در حیطه وسیع امپراتوری اسلامی عملی گشت ولی در مورد ایران چندان توفیق نداشت. زیان دری در میان آن تغییر و تبدیلات همه‌جانبه تاب آورد و با هم‌پس‌پایه و مایه ایرانیان پابرجا ماندند. در عین حال پس از سه سده ممنوعیت ترجمه قرآن به دیگر زبان‌ها، برای اولین بار ایرانیان آن را به پارسی برگرداندند تا راحت‌تر از آن سر درآورند.

اکثریت قابل توجه صاحبان مکتب و اهل تفسیر و تأویل نیز از ایرانیان بودند که تحت اوامر حاکمان جدید اسامی عربی یافته بودند. کوشش ایرانیان برای تلطیف احکام و اوامر اسلامی، یافتن راه‌های گریز و حتی ایجاد و تقویت و انشعاب و ترویج، تفسیر و تأویل، پرداختن به کشف و شهود و باطن و عرفان و پناه جستن به زوایای طریقت و مذهب و شریعت و فرقه‌های گوناگون گو اینکه شاید آب کویدن در هاون بوده باشد، کیفیت و وجود تلاش را نشان میدهد.

پس از هزار و چهار صد سال فراز و نشیب و جنگ و گریز و کژدار و مریز، متشرعین و گردانندگان مکتب تا آن حد قدرت یافتند که تعارف‌های مربوط به تفاوت اسلام راستین و دروغین، اسلام صفوی و علوی، شیعه و سنی را کنار گذاشتند و متن صریح شریعت را ملاک قرار دادند. مدرس گفت، خمینی هم تکرار کرد که قرآن عین سیاست و سیاست عین قرآن

است. و قرآن قانون اساسی مسلمین است. نگاهی به جزوه قانون اساسی حکومت اسلامی هم نشان دهنده این واقعیت است که جز شریعت و محورش قرآن چیزی در آن وجود ندارد.

قرآن و ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

این ترجمه نیز نظیر سایر تراجم که جز در ملحقات و دخالت‌های مترجمان و برخی تحریفات در عبارات و کلمات تفاوتی ندارند مأخوذ از همان ترجمه قدیمی است. این مجموعه (حدود ۶۰۴ صفحه فارسی و به همین اندازه اصل عربی) همراه با اضافات و شرح و بسط‌ها و مداخلات گاه گمراه کننده و حتی مباین و متناقض از مترجم است که نیاز تطابق کلی متون عربی و فارسی را ضرور می‌سازد.

ترجمه الهی قمشه‌ای پیش از انقلاب اسلامی در ایران موجود بود و در زمان حکومت اسلامی نیز مورد تأیید قرار گرفت و چند بار به چاپ رسید. از جمله نسخه‌ای که در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسیده و تأیید حکومت را زیر عنوان عربی «الجمهوریه الاسلامیه فی ایران - جمهوری اسلامی در ایران و نه جمهوری اسلامی ایران» دارد.

اما از حیث محتوا، قرآن شرح الاهیات اسلامی و بالطبع سامی، تطور ادیان سامی به روایت رسول‌الله، فقه و احکام و شرائط و فرائض عربی و اسلامی، روایت‌هایی از احوال و کردار مقبول یا غیرمقبول افراد و اقوام مربوط به تاریخ و جغرافیای اقوام سامی است.

قرآن پرانتشارترین کتاب در دسترس و در اختیار مسلمانان بطور اعم و ایرانیان بطور اخص بوده و هست و شگفتا که با این وسعت دایره انتشار و اشتها و حتی موجود بودن ترجمه کمابیش قابل قبول به پارسی کمتر کسی به قصد تفحص و آگاهی همه‌جانبه به آن نزدیک شده است. و حتی اگر بسیاری اشخاص، بارها از ابتدا تا انتهای آنرا مؤمنانه دوره کرده‌اند کمتر اطلاعی از کم و کیف آن دارند.



الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا
وَمَا كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

قرآن کریم

ناشر: انتشارات سوره، وابسته به هیئت سازمان تبلیغات اسلامی

ظفر محمدی ط

سال نشر: ۱۳۷۷

ترجمه: محمدی الهی نقاشی

«بسم الله الرحمن الرحيم»
«انا نحن نزلنا الفرقان و انا له لحافظون»

«بسم الله الرحمن الرحيم»

(انا نحن نزلنا الفرقان و انا له لحافظون)

این مصحف شریف شامل	:	سی جزء کامل
پامشخصات	:	عثمان طه
خطاط	:	هوشنگ نعمتی
تذهیب	:	مهدی الهی قمشه‌ای
مترجم	:	اول
نویت چاپ	:	وزیری
قطع	:	۱۵ سطر
تعداد سطور در هر صفحه	:	تهران
محل چاپ	:	سوره
نام چاپخانه	:	۱۰ هزار جلد
تعداد	:	

در تاریخ ۷۷/۳/۱۱ از جهت صحت کتابت و انطباق با قرائت عاصم به روایت حفص در اداره نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم بررسی و تصحیح شده که مراتب در پیرونده شماره (۱۳۶) ثبت و چاپ آن توسط انتشارات (سوره) با رعایت مقررات اعلام شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بلامانع می‌باشد.

بدیهی است تجدید چاپ این منوط به تأیید مجدد و صدور مجوز کتبی اداره نظارت بر چاپ و نشر قرآن کریم خواهد بود /

و مسن الله التوفیق

سید محمد موسوی

معاون فرهنگی



۷۷/۳/۱۶



در صفحات و بخش‌های گوناگون منجمله به مطالب زیر برمیخوریم:
اقتدار و قهر الهی:

۱۲۸ - ۲۶۱ - ۲۸۳ - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۲۳

عذاب قیامت و جهنم برای کافران و توصیف بهشت برای مؤمنان:

۴۸-۴۷-۳۴-۳۳-۲۶-۲۵-۲۴-۱۹-۱۸-۱۷-۱۲-۶-۵-۴-۳
۹۸-۹۷-۹۴-۹۳-۸۷-۷۶-۶۸-۶۷-۶۶-۶۵-۶۳-۶۲-۶۱-۵۲-۵۱-
- ۱۲۳-۱۲۲-۱۲۰-۱۱۴-۱۱۳-۱۰۹-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۴-۱۰۱-۱۰۰-
- ۱۵۹-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵-۱۴۵-۱۴۴-۱۳۲-۱۳۱-۱۲۷-۱۲۴
- ۱۹۷-۱۹۵-۱۹۰-۱۸۷-۱۸۱-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۴-۱۶۲-۱۶۱
- ۲۲۰-۲۱۷-۲۱۳-۲۱۲-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۴-۲۰۳-۲۰۱-۱۹۹-۱۹۸
- ۲۵۹-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۲-۲۳۵-۲۳۳-۲۲۴-۲۲۳-۲۲۲-۲۲۱
- ۲۹۷-۲۹۳-۲۹۲-۲۸۹-۲۷۹-۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۶-۲۶۴-۲۶۱
- ۳۳۱-۳۳۰-۳۲۶-۳۱۶-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۳۰۷-۳۰۴-۳۰۰ ...

قصاص:

۱۴۸ - ۱۱۵ - ۲۷

جهاد و شهادت - تصاحب اموال کفار - درآمد ...

۱۸۲ - ۱۱۳ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۹۲ - ۸۹ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۸ - ۲۴
- ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۳۴۱ - ۳۵۲ - ۵۱۳ - ۵۴۶

سوگند و ستایش از خویش و تهدید:

۱۰۴ - ۱۱۴ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۸۸ - ۲۱۴ - ۲۰۸ -

۲۱۳ - ۲۱۷ - ۳۴۶

مکر الهی:

۱۰۸ - ۵۷

آیه‌های شیطانی:

۵۲۶

سلسله مراتب فرشتگان:

۴۳۴

جن:

۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۷۴ - ۲۹۹ - ۵۳۱ - ۵۷۲

کنیز و برده و احکامشان:

۲۷ - ۳۵ - ۸۲ - ۲۷۵ - ۳۴۲ - ۳۵۴ - ۳۵۷ - ۴۰۷ - ۴۲۳ - ۴۲۴

- ۵۴۲ - ۵۴۹

زن و وضعیت او:

۲۷ - ۳۵ - ۳۶ - ۴۸ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -

۱۵۰ - ۳۵۳ - ۴۲۶ - ۴۵۶ - ۵۶۹

طاغوت و منافق و تواب

۸۸ - ۱۰۱

کشتار مشرکان:

۳۰ - ۹۲ - ۹۵

مسخ کفار و دشمنان:

۱۵ - ۱۷۲

علیه دوآلیسم (آئین ایرانی) و عجم (ایرانی):

۱۴۰ - ۳۷۵

علیه یهود:

۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۳۳ - ۵۷ - ۶۴ - ۸۶ - ۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۱۰ -

۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۷۰ - ۱۷۲ -

۱۷۳ - ۱۹۱ - ۲۳۴ - ۲۸۱ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۵۱ - ۵۵۳ -

علیه مسیح:

۱۸ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۱۰ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۳۰ -

۱۴۰ - ۱۴۹ - ۱۹۱ - ۲۸۰

تقیه:

۵۳

سنگسار (غیرمستقیم و اشاره‌ای):

۱۶۱ - ۴۴۱

مالکیت الهی:

۹۸ - ۹۹ - ۲۵۵

حلال و حرام:

۲۶ - ۱۰۷ - ۱۴۷ - ۲۱۶

شراب و قمار:

۳۴ - ۸۵

قبح کار در شب:

۳۶۵ - ۵۸۲

علت تحولات ماه (هلال و بدر...):

۲۹

بخت‌النصر فرستاده خدا:

۲۸۲

حکایات:

۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -

۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۲۵ - ۲۲۶ ...

بیشتر تکرار نقل احکامات قدیمی که در آثاری چون تورات هم آمده و اکثراً مربوط به مذاهب ابراهیمی و اقوام سامی و انبیاء و نامداران بنی‌اسرائیل است. از آن قبیل است در بارهٔ آدم و زوجه‌اش (از حوا نام برده نشده است)، موسی و فرعون، شاه طالوت، ابراهیم، زکریا، صالح، عاد، ثمود، شعیب، نوح، یوسف...

مسائل خصوصی رسول الله

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۵۶۰

نمونه‌های از دخالت‌ها و دستکاریهای مترجم حاضر (الهی قمشه‌ای) در

اصل قرآن:

۲۵۰ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۹۵ - ۳۰۲ - ۳۲۷ - ۳۵۷ - ۴۰۴ - ۵۲۱ -

۴۵۷ - ۴۸۹ - ۵۱۳ - ۵۲۷ - ۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹

برخی حقایق تردیدناپذیر ایمانی در قرآن

در اهمیت قرآن نکات بسیاری آمده که جایی برای تردید نمی‌گذارد و شخص مؤمن بر آن یقین دارد. از این قرار است:

- اوامر و نواهی و احکام و فرموده‌های الهی در قرآن ناظر به حقایق وجود کائنات و موجودات و نوع انسان بوده و هست و کهنگی و بی‌ترتیبی نپذیرفته و نمی‌پذیرد و چون نقصی ندارد بی‌نیاز از کمال و تغییر است.

- قرآن، لوح محفوظ، قدیم، غیر حادث و ازلی و ابدی است. در قرآن یا فرقان، کاستی‌های دیگر کتب الهی ماضی نظیر تورات و انجیل برطرف شده. علیهذا موجبی وجود ندارد که پس از رسول‌الله نبی دیگری ظاهر شود و حقیقت قرآنی زائل گردد.

- قرآن حاوی بسیاری رموز و اسرار الهی است و نسبت به زمان و مکان نکته‌ای مورد غفلت قرار نگرفته است. از قرار برخی دشمنان که مراتب علمی هم دارند نسبت به این احاطه دچار شگفتی بوده‌اند.

- با توجه به این نکات و با عنایت به کیفیت ادبی و ارزش والا و همه‌جانبه باطنی و ظاهری آن، کسی را یارای رقابت و تقلید نیست. در همین ایران، ایمان راسخ توده مذهبی ایرانی و حتی کتاب‌خوانده‌های که به روشنفکران مذهبی مشهورند بر این حتمیت است که قرآن دست کم از حیث ادبی و تطابق با زمان معجزه‌ای آشکار است. این در حالی است که اکثراً نه عربی میدانند و نه از صنایع و ظرائف ادبی و کلامی و پیچیدگی‌های عوالم معنا و باطن اطلاعی دارند.

- فهم قرآن زمانی حاصل میشود که بجای برخورد ظاهری، سطحی و تردید بی‌مورد و بی‌پایه، کوشش در پی بردن به عمق آن شود و تفسیر و تأویل مفید و محکم، ملاک قرار گیرد. از جمله نسبت‌های ناروایی که از سوی دشمنان و حاسدان در باب احکام و موضوعات گوناگون داده میشود و یا قصد در ایجاد تردید و شکاف در قلعه مستحکم ایمان دارد، از روی سوء نیت و بی‌دانشی است. برای مثال همه نکات منفی که در باب وضع و حقوق زنان و حقوق بشر گفته میشود نه تنها در

قرآن نیامده، بلکه همه جا سخن از کرامت و آزادی و بزرگواری بشر و یا زنان است. قرآن با هیچکدام از ارزش‌های والای انسانی خصوصاً حقوق بشر تبیینی ندارد.

– فهم جزئی و کلی مفاهیم قرآنی از مردم عادی که احاطه‌ای به علوم شرعی ندارند برنمی‌آید و حتی صاحبان علوم ظاهره نیز در این باب عاجزند. لذا فقط علما و فقها و مجتهدان از عهده این مهم برمی‌آیند و بدانها باید تاسی جست. بیفزائیم که پیروی مؤمنانه و بی‌چون و چرا و غیرقابل بحث و استدلال و تشکیک بویژه زمانی که همراه با رضایت حتی شوق و شیدائی ایمانی باشد درک حقیقت قرآنی را سهل میکند. نزد شیعه این ایمان و پیروی تا حد تقلید (قلاده به گردن گرفتن) از مراجع پیش می‌رود. با این تفاوت که انسان مقلد علی‌القاعده مختار است ولی جانور مقلد مجبور.

آشنایی با قرآن

بنظر میرسد که شناسایی واقعی و مفید قرآن با توجه به دسترسی آسان به آن صرفاً بستگی به مطالعه منظم، پیگیر و کامل دارد. مسلمین که خود را اهل کتاب میدانند در درجه نخست باید با قرآن همانند یک کتاب روبرو شوند. برخورد گسسته و پاره پاره که بواسطه قاریان و یا ملاحا و مدعیان دانش قرآنی و روشنفکران مذهبی میشود، میتواند تصنعی و گمراه کننده باشد. عدم احاطه توده مردم به زبان عربی نیز آنان را از فهم واقعی آیات دور میکند. در واقع استماع بخش‌هایی از قرآن در مجالس تحريم یا در تکایا و مساجد نمیتواند جای شناسائی قرآن را بگیرد. بهترین طریق، همانا مطالعه برگردان فارسی قرآن است که نمونه‌ای از آن همین ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای است که در دسترس همگان است. خواندن ترجمه عین آیات و احتمالاً توجه دقیق به تفسیر و تأویل مترجم تا آنجا که از متن عربی دور نیفتاده و به دگرگونی معانی راه نسپرده بی‌نهایت سازنده است. خواندن چند باره متن فارسی قرآن که قانون

اساسی، قانون جزا و دیگر قوانین جاری در ممالک اسلامی و ایران است، بدون توسل به مفسر و مجتهد و سد و مانع و حجاب حتی یک وظیفه فرهنگی و ملی است. آگاهی به چند و چون قرآن از پایه‌های مهم آگاهی هر ایرانی است و به امید تفسیر و تأویل طبقه اهل دانش شرعی و دینی نباید از آن غفلت کرد.



فریب و دروغ بزرگ



در این شماره نیز مطالبی از کتاب «نهضت اسلامی» مجموعه‌ای از درس‌های رهبر شیعیان جهان آورده‌ام. نگاهی به آنچه در این کتاب آمده ضروری است تا خوانندگان سهند دریابند که دست اندرکاران رژیم گذشته و مدعیان رهبری جامعه و روشنفکری تا چه حد در بی‌خبری بوده‌اند تا آنجا که برای یکبار هم فرمایشات

امام را که چاپ آنها ممنوع نبود و در دسترس همگان قرار داشت نخوانده و چشم بسته به دام حکومت آخوندی گرفتار آمدند. خواندن این مطالب روشن می‌کند که آنچه خمینی در نوفل لوشاتو عنوان می‌کرد تا چه اندازه با افکار و خواسته‌های او فاصله داشته و فقط برای فریب مردم بوده است. به مطالب زیر توجه کنید:

... «اگر فقها و مجتهدین گاهی با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت آنها با همان شخص بوده است از بابت آن که بودن او را مخالف مصالح کشور تشخیص دادند و گر نه تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشد. بلکه به عکس بسیاری از علمای بزرگ و عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کرده‌اند مانند خواجه نصیرالدین توسی و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها».

تلگراف خمینی به شاه نیز فریب و دروغ او را آشکارتر می‌سازد:

بسم الله الرحمن الرحيم. حضور مبارک اعلیحضرت همایونی

پس از اهدای تحیت و دعا بطوری که در روزنامه‌ها منتشر است، دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی اسلام را در رأی دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن‌ها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است، و بر خاطر همایونی مکشوف است که صلاح مملکت در حفظ احکام دین مبین اسلام و آرامش قلوب است. مستدعی است امر فرمایند مطلبی را که مخالف دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند تا موجب دعاگوئی ملت مسلمان شود. الداعی روح الله الموسوی.

(نقل از کتاب نهضت روحانیون، علی دوائی، صفحه ۵۲)

سلطنت در اصل رژیم غلطی بوده است و به همین دلیل هم هست که من می‌گویم شاه باید برود.

«نقل از سخنان امام در نوفل لوشاتو»

در لزوم تشکیل حکومت بوسیله روحانیون
دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام - احکام شرع - است. ماهیت و کیفیت این قوانین میرساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است.

اولاً - احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایگان و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری، و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی. برای قبل از انجام نکاح و انعقاد نطفه قانون دارد و دستور میدهد که نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد، در دوره شیرخوارگی چه وظایفی بر عهده پدر و مادر

است و بچه چگونه باید تربیت شود، و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند، انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام میورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و بافضیلت درآید». (صفحه ۳۲ کتاب حکومت اسلامی)

البته با توجه به الگوی در دست اجرا چه از نظر سیاسی و چه اقتصادی خوشبختانه رفاه اقتصادی در کشورمان جای هیچگونه حرف و سخنی ندارد و با راهنمایی امام که فرمودند اقتصاد مال خسر است مسئله را حل شده باید دانست. از نظر سیاسی هم سپاس یزدان را که همه در اظهارنظر آزادند، روزنامه‌ها هرچه دلشان می‌خواهد می‌نویسند، مردم هم آنچه به ذهنشان خطور می‌کند حتی در انتقاد از رژیم بازگو می‌کنند، بالاتر از همه اینها بزرگترین شاهکار حکومت اسلامی در این است که توانسته است قوانین ۱۴۰۰ سال پیش را در قرن بیست و یکم به اجرا درآورد که خود یکی از معجزه‌های اسلام است. از نظر روابط جنسی در زمان پیغمبر کجا یک مسلمان می‌توانست این همه آگاهی در باره جماع با شتر و گاو و خر و گوسفند و مرغ بدست آورد که هم تکلیف انسان و هم آن حیوان زبان بسته مورد تجاوز از نظر اسلام و قوانین مترقی آن به این صراحت و روشنی بیان شده باشد که جای هیچگونه ابهام و اشکالی باقی نمانده باشد.

اگر در این موارد و قوانین مترقی هنوز شک دارید به فرمایشات امام توجه فرمائید:

«قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکام است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد. در «کافی» فصلی است بعنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» و کتاب یعنی قرآن «تبیان کل شیئی» است روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می‌کند - طبق روایات - که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت

هست، و در این شکی نیست.

ثانیاً - با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت اسلامی است و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهنای اجرا و اداره، نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد». (نقل از صفحه ۳۲ و ۳۳ کتاب حکومت اسلامی).

با وجود این نوشته، آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی معتقد بود که بختیار در مخالفت با خمینی به ملت ایران خیانت کرد، سید اولاد پیغمبر با حکومت کاری ندارد بزودی به قم میرود و کارها را به ماها می سپاردا!!.

دروغ و فریب، تکلیف شرعی

یکی از اصول در اسلام بخصوص شیعه توسل به دروغ و خدعه است که عارف و عامی نمی شناسد حتی امامان هم آنرا رعایت می کنند و در صورت لزوم به آن توسل می جویند که دو مورد آن مربوط به خدعه و دروغ مصلحت آمیز است که به علی نسبت می دهند. داستان از این قرار است که علی جلو خانه اش نشسته بود ابولؤلؤ که عمر را کشته و در حال فرار بود از مقابل وی گذشت و او که میدانست طرفداران عمر به تعقیب او خواهند آمد جایی را که نشسته بود عوض کرد و در جای دیگر نشست وقتی تعقیب کنندگان فرارسیدند و از او سؤال کردند، گفت از زمانی که اینجا نشسته ام او را ندیده ام. مورد دوم مربوط به جنگ با عمر بن عبدود است که وقتی به میدان آمد و مبارز طلبید کسی جرأت نکرد پا پیش بگذارد، علی پیش آمد. ولی پیغمبر که او را حریف عبدود نمی دید مخالفت کرد. با توجه به اصرار علی موافقت نمود. وقتی علی به میدان آمد و مقابل او قرار گرفت زبان به اعتراض گشود که تو قرار بود به تنهایی به میدان بیایی و آن عده را چرا با خودت آورده ای. عمر بن عبدود وقتی به عقب نظاره کرد، علی با شمشیر پای او را قطع نمود، او به صورت علی تف انداخت که نامردانه او را از پای درآورد. البته ما شیعیان شیفته علی به دروغ دیگری متوسل شدیم و در این باره شعری سروده ایم که در کتاب های درسی هم آمده است:

از علی آموز اخلاص عمل
در غزا بر پهلوانی دست یافت
او خیار انداخت بر روی علی
در زمان انداخت شمشیر آن علی
گفت من تیغ از پی حق میزنم
بنده حقم نه مأمور تنم
بقیه شعر یادم نیست، آنرا در کتاب درسی سوم ابتدائی خوانده بودم.

در همین راستا وقتی از خمینی راجع به سخنانش در پاریس و تغییر
۱۸۰ درجه آن در ایران پرسیدند گفت در اسلام خدعه جایز است و من
خدعه کردم.

یکی دیگر از نمونه‌های دروغ فرمایشات جناب آقای احمدی‌نژاد مقام
ریاست جمهوری اسلام ناب محمدی است که در دیدار با آیت‌الله جوادی
آملی عنوان فرموده‌اند که در هنگام سخنرانی در سازمان ملل هاله‌ای از نور
ایشان را احاطه کرده بطوریکه حدود ۲۸ دقیقه تمام سران کشورها مژه
نمی‌زدند و همه مبهوت مانده بودند انگار یک دستی همه آنها را گرفته بود.
البته ایشان دروغ نمی‌گویند چون وقتی این وضع پیش آمده به ساعت نگاه
کرده و وقت گرفته و ملاحظه کرده‌اند که درست ۲۸ دقیقه تمام، این حالت
به نمایندگان حاضر در جلسه دست داده است. در تأیید فرمایشات او کافی
است به عکسی که در نشریه لوموند و کیهان لندن چاپ شده نگاه کنید که
بدلیل شدت نور هنگام سخنرانی ایشان اکثریت جلسه را ترک کرده بودند و
ایشان در سالن تقریباً خالی سخن می‌گفته‌اند.

این دروغ را هم از محمدی گلپایگانی بشنوید:

«روزی در خدمت آقا به جمکران رفته بودیم. آقا تعلق خاطر عجیبی
به مسجد مبارک جمکران دارند. فرمودند آقای محمدی تا شما نماز بخوانید
من سری به یکی از حجره‌ها می‌زنم. فکر کردم لابد آقا قصد دارند کسی را
بینند و مرحمتی به او بکنند و برای حفظ آبروی طرف دوست ندارد ما
حضور داشته باشیم. نماز و زیارت‌نامه خواندن ما نیمساعتی طول کشید. بعد
من به اتفاق یکی از دوستان به جهتی رفتیم که آقا در یکی از زوایای آن

مشغول دعا بودند. به محض اینکه به کنار حجره رسیدیم، به شنیدن صدای فصیح و بلیغی که به زبان عربی و کاملاً قرآنی مشغول سخن گفتن بود خشکمان زد. این صدا آقا را پسر عم بزرگوار خطاب می‌کرد و آقا نیز با خضوع می‌فرمودند، جان و تنم فدایت ای نواده عزیز پیامبر. همراه من طاعت نیاورد و گفت به خدا آقا مشغول صحبت با سید و مولایمان حجت ابن حسن است و بعد در حجره را گشود، هیچکس در حجره نبود. اما چه بگویم، آقا حال عادی نداشت، عرق سنگینی بر پیشانی‌شان نشسته بود و حالتی قریب به تب و التهاب داشتند. لحظاتی طول کشید تا ایشان متوجه حضور ما شدند و با لحن گله‌مند فرمودند چرا باعث شدید ایشان ما را ترک کنند. اینجا بود که فهمیدیم چه رازی در حجره‌نشینی‌های آقا در جمکران وجود دارد».

نقل از کیهان لندن، شماره ۱۱۰۰

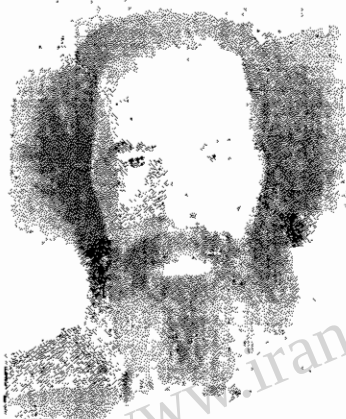
برای حسن ختام دروغ‌های مردان خدا این مطلب را هم بخوانید:

«آیت‌الله عباسعلی عمید زنجانی رئیس دانشگاه نرفته دانشگاه تهران در گفتگو با خبرنگاران در باره مدرک علمی خود گفت، صحبت از مدرک علمی در شأن من نیست، من خود علم تولید می‌کنم»!!



شادروان حسین ملک

تاریخچه ائتلافهای سیاسی ایران پس از جنگ دوم جهانی (بخش اول)



هدف از این نوشته نشان دادن ضرورت تاریخی ائتلاف بین نیروهای ملی است. از جمله فوق منظور نشان دادن اجبارهایی است که در واقعیت برخوردهای اجتماعی وجود دارد. ضرورت بیان این امر است که مؤلفه نیروهای اجتماعی در حال برخورد، پیش آمد ائتلاف را اجباری کرده اند. و بالاخره منظور از تاریخی اینست که اطلاع ما از سیر حوادث گذشته این امر را به اثبات میرساند.

باوجود این از آنجا که ائتلاف (که آن را معنی خواهیم کرد) یک امر انسانی و اجتماعی است، امور انسانی و اجتماعی تابع قوانینی مکانیکی نیستند. چرا که آگاهی و اراده انسان ها نیز در پیدایش آنها عامل بسیار مهمی می باشند. باین دلیل باوجود اینکه در شرایط فعلی پیدایش ائتلاف بین نیروهای ملی یک ضرورت تاریخی به شدت منطقی است، ممکن است بازیگران حادثه که من و شما و دیگر هموطنان هستیم در عدم آگاهی از این ضرورت منطقی تحت تأثیر دیگر عوامل انسانی که عبارت از تمایلات عاطفی و برکات روانشناسی باشد در انتخاب رفتارهای خود بقسمی عمل کنیم که این ضرورت منطقی تاریخی در این مرحله صورت وقوع نیابد و در نتیجه نکبت و ادباری که جامعه ما را فرا گرفته است ادامه یابد یا مسیر جدیدی

بخود گیرد. در این نوشته سعی خواهد شد مشکلات و موانع ائتلاف که سرمنشاء آنها در قضاوت‌های ما بازیگران صحنه سیاسی است نشان داده شود تا شاید بدین وسیله بتوانیم بر آنها فائق آمده رفتارهای خود را در مسیر این ضرورت منطقی و تاریخی هدایت کنیم. و اگر سوال شود که چطور میتوان با نشان دادن ضرورت منطقی یک امر در سیر حوادث اثرگذاری کرد جواب این است که چون انسان موجودی متفکر است در تعیین جهت رفتارهای خود از جمله به استدلال منطقی می‌پردازد و نتایج این استدلال را که شمه تفکرات در انتخاب رفتارهایش دخالت میدهد. چه بسا نتایج بدست آمده از آگاهی و استدلال منطقی با سایر حرکات آدمی در انتخاب رفتارهایش مغایرت پیدا می‌کند. در این صورت است که می‌گوئیم خردمندان کسانی هستند که در چنین شرایطی به ندای عقل عمل می‌کنند و به حرکات دیگر کمتر اعتنا دارند. به نظر ما در شرایط امروزی ایران بیرون آمدن کشور و جامعه از نکبتی که بدان دچار است مستلزم این است که نخبگان و روشنفکران ایران خود را از جاذبه‌های عاطفی رها کنند و خرد و استدلال منطقی را رهنمای رفتارهای خود قرار دهند. چرا که همه ملت‌ها در اندیشه نخبگان و روشنفکران خود راه مقابله با مشکلات را می‌جویند و بی‌شک اینک موقع آن رسیده است که تمام کسانی که از نخبگان بشمار می‌آیند و نیز موضوع فکر و اندیشه آنها سرنوشت حاکمیت جامعه و ملت ایران است در همکاری با یکدیگر با توسل به استدلال منطقی و تکیه بر واقعیات و نه تخیلات به کار بحث و استدلال بنشینند تا بالاخره این گره کور به یاری عقل و منطق گشوده شود. و اگر بپرسند چگونه یک فرد ادعا می‌کند که صلاحیت دارد راه تعقل منطقی را به دیگران بنماید، جواب این است که اگر همه ما به یک ملت تعلق داریم و ملت کلیتی است که در اجزاء خود فکر می‌کند، این نویسنده نیز یکی از اعضاء ملت است و اگر موضوع تفکر او مشکلات ملت باشد حق دارد بگوید که ملت در او فکر می‌کند اما بی‌شک این امر انحصاری نیست و ملت در مغز و اندیشه دیگران نیز فکر می‌کند و از آنجا که یک فرد هر قدر هم نابغه باشد قادر نیست که غایت فرهنگ جامعه‌ای را که بدان تعلق دارد فرا گیرد الزاماً جزئی از آن را

درمی‌یابد. ولی اگر سمت و سوی دریافت او منطقی باشد با وجه مشترک تفکر و اندیشه دیگران یکی است اما ناقص است. بهمین سبب است که گفتم تفکر ملی یا تفکر در راه مشکلات ملی جز از طریق همکاری بین نخبگان به نتیجه لازم نمی‌رسد و اگر در این استدلال اشتباه نکرده باشم امیدوارم در تحلیلی که ارائه می‌دهم به همان نتایجی برسم که هر متفکر صاحب دردی آنها را صحیح یا لاقول نزدیک به واقعیت بیابد. چنین است که یک واقعیت واحد را میتوان از نظرگاه‌های متفاوت نگاه کرد و از آنجا که قضاوت‌هائی که از نظرگاه‌های مختلف بدست می‌آیند مربوط به یک چیز واحد هستند اگر ابزارهای سنجش و معیار قضاوت‌ها درست انتخاب شده باشند قاعدتاً نتیجه‌گیری در باره آن واقعیت واحد، بایستی یکی باشد. در این مقاله به واقعیت تحولات ایران از نظرگاه خاصی نگاه شده است که موضوع آن بررسی ائتلافات و انشعابات در گروه‌های سیاسی است. برای فائق آمدن به مشکلات موجود با توجه به این نتیجه‌گیری نمایندگان تمایلات مختلف می‌بایستی گردهم آیند و منشوری فراهم کنند که مبنای همکاری و وحدت آنها باشد. حال میتوان به بسیاری از واقعیت واحد اجتماعی ایران از نظرگاه‌های اقتصادی، سیاسی یا طبقاتی یا مذهبی یا فرهنگی نیز نگاه کنیم. اگر کسانی که یکی از این نظرگاه‌ها را برای بررسی انتخاب کنند معیارهای سنجش و قضاوت خود را درست انتخاب نمایند قاعدتاً بایستی بهمین نتیجه برسند. حال اگر بین نتایج تحقیق از این نظرگاه‌های مختلف تفاوت پدید آید باز هم باید نخبگان بررسی کنند که این اختلاف از کجا است و کدام معیار در کدامیک از تحلیل‌ها درست انتخاب نشده‌اند. باز هم نتیجه این است که حقیقت همیشه از برخورد و مبادله عقاید و آراء بدست می‌آید و تنها راه منطقی برای رسیدن به هدف مشترکی درک واقعیت این است که به چنین کار مشترکی دست بزنیم چرا که واقعیت در دسترس هیچ کس نیست و همه چیز را همگان دانند.

حالا باید اولاً تاریخ و ثانیاً ائتلاف سیاسی را تعریف کنیم تا بتوانیم حوادثی را که در دوران مورد نظر اتفاق افتاده‌اند در قالب این دو مفهوم

مورد بررسی قرار دهیم.

تاریخ: ساده‌ترین تعریف تاریخ اینست: نوشته‌ای است که حوادث گذشته را توصیف می‌کند. اما نویسندگان تاریخ به چند شیوه کار می‌کنند. (۱) آنها که حوادث را آنطور که خود دیده‌اند (زندگی کرده‌اند) و یا از شاهدهای معتبر شنیده‌اند یادداشت می‌کنند بدون اینکه کوشش نمایند این حوادث را بهم ربط دهند. (۲) آنها که سعی می‌کنند بین حوادث روابطی را تشخیص داده و آنها را بهم ربط دهند. (۳) آنها که تصور می‌کنند سیر حوادث هدف خاصی را تعقیب می‌کند و از بین حوادثی که می‌شناسند آنهایی را انتخاب می‌کنند که مؤید این نظر باشد. این قسم اخیر را بیشتر میتوان فلسفه تاریخ نام نهاد. در واقع هریک از مذاهب دارای چنین دیدگاهی از تاریخ‌اند و بغیر از صاحبان مکاتب مذهبی، فلاسفه تاریخ نیز وجود داشته‌اند که شاید بزرگترین آنها در بین اروپائیان هگل و مارکس باشند.

این نوع فلسفه تاریخ قبل از اینکه به بررسی تاریخ عینی بپردازد، ابتدا یک الگوی اجتماعی را بصورت ذهنی می‌سازد سپس در میان انبوه آنها حوادث را انتخاب می‌کند (و یا بکلی بصورت ذهنی و تخیلی می‌سازند) بطوریکه ربط دادن ذهنی آنها تحقق جبری الگوی ایده‌آلشان را به اثبات برساند. این نوع فلسفه‌های تاریخ بر چهار گونه‌اند:

۱ - فلسفه‌هایی که سرانجام تطورات تاریخی را به بشهر خدا می‌رسانند (مذاهب کهن).

۲ - فلسفه‌هایی که سرانجام تطورات تاریخی را به مدینه فاضله افلاطون می‌رسانند (کمونیسم).

۳ - فلسفه‌هایی که سرانجام تطورات تاریخی را به استقرار نهائی سیستم سرمایه داری می‌رسانند.

۴ - فلسفه‌هایی که سیر حوادث تاریخی را در جهت تکامل جوامع انسانی و انسان می‌بینند.

تمام این فلسفه‌ها در چند اشتباه بزرگ مشترک‌اند:

۱ - در اغلب موارد علیت‌های محلی را با علیت‌های عام یکسان

می گیرند. یا به عبارت دیگر آنچه را که از بررسی تاریخ یک محل یا منطقه نتیجه گیری می کنند به جوامع دیگر و کل جوامع تعمیم می دهند.

۲ - تأثیر جدال علیت های عام را در شکل یابی حوادث محلی ندیده می گیرند.

۳ - انسان و جامعه را یکی می گیرند و می خواهند با شناختن انسان یا چیزی که آن را شناختن انسان می نامند تاریخ و اجتماع را توضیح بدهند.

۴ - از همه مهمتر این که برای خود تاریخ موجودیت و اصالت قائل اند گوئی تاریخ واقعی است که سلسله حوادث را هدایت می کند.

با این توضیحات حال می گوئیم که ما در این تحلیل هیچ یک از روش های ذکر شده در فوق را بکار نخواهیم برد و مخصوصاً از اشتباه چهارم در فلسفه های تاریخ پرهیز خواهیم کرد. و این ما را به تعریف جدیدی از تاریخ رهبری می کند که در آن خود تاریخ نه واقعیت دارد و نه اصالت و نه دارای قوه و جهتی است. برای نشان دادن صحت این حکم می گوئیم:

تاریخ همیشه تاریخ یک چیزی است که دارای کلیتی میباشد. حوادثی که بر این چیز می گذرند و تأثیراتی که بر آن می گذرند، تاریخ آن کلیت را بوجود می آورند. برخورد میان آن چیز و تاریخ نیست بلکه بین آن چیز و چیزهای دیگری است که در جریان حادثه با هم برخورد کرده اند. اثراتی که حادثه در آن چیز یا کلیت بوجود می آورد ناشی از حقیقت تاریخ نیست، زیرا تاریخ چیزی نیست تا حقیقتی داشته باشد بلکه این اثرات ناشی از حقیقت های داخلی آن چیز و نیز حقیقت های داخلی چیزی دیگری است که با آن برخورد می کند.

چیزها و کلیت هایی که تاریخ پیدا می کنند دستخوش دو نوع تغییرات میشوند: تغییراتی که وجه وجودی آنها را تشکیل می دهند. یک موجود زنده برای اینکه وجود خود را ادامه دهد تغذیه می کند. در جریان این تغذیه دائماً در درون بدن او تغییرات فیزیولوژیک در جریان است، موجود زنده رشد می کند، از صورت جنینی درمی آید و زاده می شود. از صورت نوزاد به صورت بالغ درمی آید. یا از صورت لارو به صورت پروانه درمی آید. این تغییرات وجودی

یا کارکردی هستند. از قوانین کاملاً معین و منظمی پیروی می‌کنند که تکراری است. عین این نوع تغییرات را در جریان کار کردن یک ماشین نیز مشاهده میکنیم و مجموعه آنها را مکانیسم ماشین می‌نامیم که تاریخ نیست. نوع دوم تغییرات مثلاً در یک موجود زنده وقتی بوجود می‌آیند که آن موجود در معرض برخورد با چیزها یا کلیت‌های دیگری قرار می‌گیرد. مثلاً یک خرگوش در جستجوی غذا یا دیگر اعمال حیاتی به یک حیوان درنده برخورد می‌کند برای فرار بسرعت می‌دود مثلاً به چاله‌ای می‌افتد. این حادثه در تغییرات درونی و کارکردی او از پیش ثبت نشده‌اند. این حادثه برای او جزئی از تاریخ زندگی او را تشکیل میدهد. ممکن بود در جریان این حادثه آن حیوان درنده گوش یا قسمتی از بدن او را می‌درید، در این صورت این حادثه تاریخی در کلیت او تغییراتی بوجود می‌آورد. میدانیم که بدن حیوان زخم‌ها را ترمیم می‌کند و بعد از خوب شدن اثر آن زخم در بدن او باقی می‌ماند. می‌گوئیم این تغییر نتیجه یک حادثه تاریخی است.

علم تکامل موجودات زنده بما می‌گوید که حیوانات در جریان برخورد با شرایط متغیر محیط، خود را با محیط تطبیق میدهند و بدین سان تغییرات تدریجی در ساختار آنها بوجود می‌آیند که گفته شده است آنها را به تکامل سیر میدهد. بنابراین کاملاً ممکن است که یک حادثه تاریخی یا سلسله حوادث تاریخی در سیر تغییرات داخلی این موجود یا تغییرات کارکردی آن تحولاتی بوجود آورد. این تحولات را مکانیسم‌های صیانت فرد یا صیانت نسل هدایت می‌کند.

آنچه گفتیم برای حیوانات و انسان‌ها به یک میزان صادق است ولی در انسان خصائصی وجود دارد که او را از حیوانات متمایز می‌کند. از جمله مهمترین این خصائص فکر کردن و به حافظه سپردن گذشته است. در اینجا است که تاریخ مفهوم جدید می‌یابد که تاکنون دانشمندان بدان توجه نکرده‌اند.

وقتی از کسی بپرسیم که کی هستی، اولین جواب او این است که اسم و اسم فامیل خود را بگوید. در قدیم که اسم فامیل مرسوم نبود اسم

پدرش را می‌گفت. در قبائل اولیه مرسوم است که وقتی به نیایش مذهبی می‌پردازند از اجداد خود طلب برکت می‌کنند. نیایش‌گر در اول نیایش اسم جد بانی قبیله را می‌برد و از او طلب برکت و حمایت می‌کند، سپس تمام سلسله نسب قبیله را تا به امروز اسم می‌برد و یک به یک از آنها طلب حمایت می‌کند. در جریان این یادآوری تمام حوادث بزرگ قبیله را به یاد می‌آورد و از قهرمانان آن اسم برده و طلب کمک می‌کند. باین سان تاریخ قبیله از نسل به نسل منتقل می‌شود. حافظه افراد این تاریخ را ضبط می‌کند و در نتیجه خود را محصول این تاریخ میداند و هویت خود را در این تاریخ بازمی‌شناسد. نباید تصور کرد که در جوامع مدرن چنین نیست، درست برعکس هر فرد انسانی که به یک جامعه تعلق دارد وقتی میخواهد تعلق اجتماعی یا هویت اجتماعی خود را بیان کند اگر نه همه، لاقلاً نقاط برجسته تاریخ جامعه خود و قهرمانان آن را بخاطر می‌آورد و خود را دنباله آنها معرفی می‌کند. ما ایرانیان لاقلاً خود را از آن جامعه‌ای می‌دانیم که فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی راهنمایان فکری و قهرمانان آن بوده‌اند. اعراب خود را دنباله‌های آدم و حوا (انبیاء فرضی) و سپس یعقوب، اسحق، اسمعیل، موسی... و غیر اینها می‌دانند. هر جامعه‌ای که به جامعه دیگر مسلط میشود سعی می‌کند تاریخ آن جامعه را از اذهان حذف کند و تاریخ خودش را بجای آن بگذارد. به کودکان دانش‌آموز آفریقایی سیاه مستعمره فرانسه در مدرسه یاد داده بودند که اجدادشان گل‌ها یا فرانک‌ها بوده‌اند. باین ترتیب ملاحظه میکنیم که تاریخ به عنوان یک دستگاه کاملاً ذهنی و فکری یکی از ابعاد بسیار مهم ایجادکننده همبستگی بین افراد یک جامعه و شکل‌یابی آنست. به همین دلیل جوامعی که حافظه تاریخی خود را از دست میدهند یا حافظه‌شان ضعیف میشود دچار صدمه بزرگی شده در جریان بحران‌ها قدرت مقاومتشان سستی می‌گیرد (وضعیتی که در حال حاضر جامعه ما بدان دچار است و بهمین دلیل به همت نخبگان و روشنفکرانی که اینک در ایران به مقاومت پرداخته‌اند از نو توجه به تاریخ به شدت افزایش یافته است. در طی بحث در باره ائتلافات سیاسی به صدماتی که از این جهت به جامعه ایران

وارد آمده است باز خواهیم گشت).

نکته دومی که در این معنی از تاریخ باید بدان تکیه کنیم آنجاست که گفتیم هر کلیتی در جریان برخورد با مشکلات، خود را با محیط و آن مشکلات تطبیق میدهد و به ابزارهایی مجهز می‌شود که بتواند خود را حفظ کند. خواهیم دید که جامعه ایران در جریان برخورد با عوامل و دخالت‌های بیگانه چگونه مثلاً از طریق ائتلافات توانسته است خود را با مشکلات سیاسی تطبیق دهد و در آستانه آن قرار گرفته است که باید تمامی نیروهای خود را سازمان داده از مرحله بسیار بحرانی و نکبت‌بار فعلی بگذرد و هویت خود را باز یافته و زندگی ملی خود را در شرایط امروز پیش ببرد.

اگر ما تاریخ ائتلافات سیاسی را بررسی میکنیم در یک چنین چارچوبی است.

تحلیل تاریخی از ائتلافات سیاسی در ایران در دوران اخیر

برای اینکه بدرستی بر ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی ائتلاف ملی و امکانات عملی آن پی ببریم، یک تحلیل تاریخی از ائتلافاتی که در صحنه سیاسی ایران در دوران اخیر رخ داده‌اند میتواند بسیار مفید باشد ولی قصد ما از این تحلیل بیان ساده تاریخچه ائتلافات نیست بلکه آن را در چارچوب خاصی که بدست خواهیم داد بررسی میکنیم تا بتوان از کمترین جای ممکن حداکثر بهره را گرفت. همچنین برای این کار از آنجا که یک بررسی هر قدر هم سطحی باشد با بکار گرفتن مفاهیمی صورت میگیرد که اگر از قبل تعریف نشده باشند ممکن است تعبیری خارج از نظر نویسنده بدست دهد، لذا مفید است قبلاً مفاهیمی را که بکار خواهیم برد تعریف کنم.

گروه سیاسی مجموعه از افراد که با اتکاء به یک بینش معین اجتماعی مرکب از دو فصل دستگاه فکری و برنامه و براساس یک نظم سازمانی معین طرح کلی عملیاتی را فراهم می‌کند تا بدین وسیله حرکات اجتماعی را در جهت بینش اجتماعی خود هدایت کند.

دستگاه فکری مرکب از دو مقوله است:

الف - اصول و مبانی فکری بینش اجتماعی خاصی است که براساس توجهات خاص نوع فلسفی بوجود می‌آید. ضروری نیست که این بینش و فلسفه پایه‌ای آن بصورت مدون باشد. ولی هر قدر این بینش مدون‌تر و منسجم‌تر باشد درجه ایمان افراد و درجه همبستگی داخلی گروه قوی‌تر است.

پروژه سیاسی: این فصل شامل یک الگوی اجتماعی است که تحقق آن بصورت هدف و ایدآل درمی‌آید و در آن سه موضع‌گیری اصلی وجود دارد و شامل تعریف سه مقوله اساسی است. تعریف گوهر و شرکت آدمیان، توصیف دستگاه سیاسی و رابطه آن با جامعه و افراد. تعریف موقعیت و شکل رابطه دولت ایدآل گروه با سایر جوامع و دولت‌های دیگر. علاوه بر این پروژه سیاسی براساس بینش اجتماعی خود و موقعیت فعلی خود در مجموعه جامعه و دیگر گروه‌های سیاسی موضع‌گیری‌های خاصی می‌کند که بیان‌گر استراتژی و تاکتیک‌های گروه است.

وسيله تحقق این پروژه سیاسی متناسب با موقعیت موجود از یک طرف و بینش کلی گروه از طرف دیگر تعیین میشود که بنا بر تعریف متغیر است.

واضح است که رفتار گروه در مرحله‌ای که در تدارک بدست گرفتن قدرت است با مرحله‌ای که قدرت را بدست گرفته است بکلی متفاوت خواهد بود.

برنامه: عبارت از طرح کلی عملیاتی است که گروه سعی می‌کند با انجام آنها نیروهای اجتماعی را که گروه بنا بر بینش اجتماعی خود تصور می‌کند میتواند برای رسیدن به هدف مورد بهره‌برداری قرار دهد و بصورت بالقوه در جامعه وجود دارد از طریق تبلیغات جلب کرده و با تشکل آنها را بصورت پتانسیل درآورد و آنها را در مقابل نیروهای اجتماعی بالقوه و یا بالفعل رقبا قرار داده در جریان یک مبارزه اجتماعی به هدف خود نائل گردد.

سازمان: مجموعه نهادها و ارگان‌هایی است که همکاری بین افراد گروه را (بمنظور از قوه به فعل درآوردن نیروهای اجتماعی مفروض گروه)

فراهم و هم‌آهنگ می‌کند و طرح عملیاتی گروه را که ابتدا بصورت نظری است در عمل پیاده می‌نماید.

لازم به تذکر است که شکل سازمانی گروه خود، تابع بینش و فلسفه اجتماعی آنست.

واضح است که هر قدر گروه نسبت به مبانی فکری و برنامه خود آگاهی بیشتر و دقیق‌تری داشته باشد و متناسب با آن نظم و هم‌آهنگی بین افراد و دسته‌جات خود را از طریق تعریف دقیق نهادها و ارگان‌ها و شکل ارتباط آنها با یکدیگر بالاتر ببرد از لحاظ سازمانی نیرومندتر است. اضافه کنم هر قدر نظم سازمانی یک گروه بیشتر باشد قدرت جاذبه او بیشتر خواهد بود و هواداران بیشتری بدست خواهد آورد.

عالیترین شکل گروه‌بندی‌های سیاسی حزب است که در آن لاقبل رهبری نسبت به تمام اصول و برنامه‌های خود آگاهی دارد و سعی می‌کند فعالیت اعضا خود براساس این آگاهی و نظم سازمانی از قبل تعیین شده هدایت نماید.

استراتژی: وقتی یک گروه سیاسی طرح عملیاتی خود را با در نظر گرفتن موقعیت‌ها و امکانات گروه‌های خودی و رقیب مورد بررسی قرار میدهد و سناریوی فرضی خود را در موقعیت‌های متفاوت و متحول ترسیم می‌کند می‌گوئیم دارای استراتژی است.

هیچ گروه سیاسی بدون داشتن یک استراتژی، شانس موفقیت نمیتواند داشته باشد.

تاکتیک: وقتی گروه در تنظیم استراتژی خود برنامه‌های ائتلافی با گروه‌های سیاسی دیگر را تنظیم می‌کند می‌گوئیم گروه دارای تاکتیک است.

* * *

بر اساس تعاریف فوق حال میتوانیم عمل‌ها و عکس‌العمل‌های بین گروه‌های سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا است که دو مفهوم متقابل ائتلاف و انشعاب ظاهر میشوند که تعاریف آنها چنین است:

ائتلاف نوعی قرارداد است بین گروه‌های سیاسی که نه براساس اصول

و مبانی فکری و نه بر اساس پروژه سیاسی بلکه برای برنامه‌های عملیاتی جهت رسیدن به هدف‌های جزئی و محلی بسته میشود. در این نوع از همکاری‌های ائتلافی هر گروه سیاسی حق فعالیت‌های مستقل خود را خارج از محدوده قرارداد ائتلافی ملحوظ می‌دارد.

ائتلاف ممکن است مرحله اول نزدیکی‌های بیشتر باشد. شانس افزایش نزدیکی بین دو گروه بسته به درجه نزدیک بودن مراتب ساختار فکری دو گروه است که گفتیم شامل: تاکتیک، استراتژی، برنامه، پروژه سیاسی و بالاخره مبانی فکری و بینش اجتماعی فلسفی میباشد.

به عنوان مثال قبل از انقلاب بین گروه‌های چپ و اسلامی‌ها در زمینه دستگاه فکری و الگوی اجتماعی اختلاف آشتی‌ناپذیری وجود داشت ولی هر دو گروه استراتژی مبارزه مسلحانه برعلیه رژیم را اختیار کرده بودند بهمین دلیل درجه همکاری آنها برای هدف مشترک ساقط کردن رژیم پهلوی به حد اعلا رسید. مثال دیگر تعدادی از گروه‌های چپ مستقل که چه به لحاظ بینش اجتماعی و چه به لحاظ الگوی اجتماعی دارای نظریات مشابهی بودند در جریان یک کنفرانس متحد شده و سازمان واحدی به اسم اتحاد کمونیست‌ها بوجود آوردند. این گروه‌ها نتوانستند با حزب توده و فدائیان یکی بشوند زیرا نظرگاه آنها در مورد روابط دولت خودی با دولت‌های دیگر (در اینجا شوروی) بکلی متفاوت بود.

در واقع تحلیل تاریخی مورد نظر ما درست بررسی این گونه ائتلافات است که مصداق‌های تاریخی آن را بیان خواهیم کرد و هم در جریان این تحلیل خواهیم دید که این برخوردها در اثر چه عواملی ظاهر شده و به چه سمتی میل کرده‌اند.

انشعاب درست نقطه مقابل ائتلاف قرار دارد. وقتی در یک گروه انشعاب رخ میدهد که بین اعضاء آن در سطح یکی از مراتب فکری ائتلاف، استراتژی، برنامه، پروژه سیاسی و بالاخره مبانی فکری، اختلاف نظر آشتی‌ناپذیری پدید شود.

انشعاب خطری است که همیشه یک گروه سیاسی را تهدید میکند.

نیرومندترین سازمان‌های سیاسی هم نمی‌توانند به هیچ وسیله خود را از خطر انشعاب برکنار دارند و نیز مکانیسم انشعاب همیشه به یک شکل عمل می‌کند به قرار زیر.

گفتیم یک گروه سیاسی با اتکاء بر سلسله‌ای فرضیات تشکیل میشود که در سطوح مختلف مراتب فکری، عامل اصلی همبستگی داخلی گروه است. اما نقش این فرضیات این است که بتوانند حرکات و مکانیسم‌های اجتماعی و سیاسی را توضیح داده براساس آن برنامه عملی به منظور دخالت در آنها و جهت دادن به سیر حوادث تنظیم شود. این برنامه است که شکل همکاری افراد را در داخل گروه تعیین می‌کند. حال در هر یک از مراتب فکری تئوریک (مجموعه فرضیات و استدلال‌هایی که منجر به تنظیم برنامه عمل میشوند) بین آنچه که اتفاق می‌افتد و تئوری فاصله کافی ایجاد شود و در نتیجه بی‌اثر بودن برنامه‌های عملیاتی بر عده‌ای از اعضاء معلوم شود، این امر هسته شکل‌یابی یک انشعاب را فراهم می‌کند زیرا قضاوت و تحلیل تمام اعضاء نسبت به دلائل این فاصله بین عمل و تئوری یکسان نیست. اغلب اختلاف بر سر این پیش می‌آید که عده‌ای می‌گویند دلیل این امر عدم تشخیص درست رهبری بوده است و رهبری نتوانسته است واقعیت را آنچنان که هست درک کند و عده‌ای می‌گویند رهبری در اصول (فرضیاتی که مرتبه بالاتر فکری مورد اختلاف را می‌سازد) اشتباه نکرده است و دلیل این فاصله بین هدف مورد نظر و آنچه که پیش آمده است عدم مراعات دستورات و راهنمایی‌های دستگاه رهبری از طرف ارگان‌ها و افراد بوده است.

معمولاً افراد گروه انشعابی که از هر سازمان جدا میشوند کسانی هستند که به واقعیت نزدیک‌ترند و میخواهند ائتلاف را با واقعیت تطبیق بیشتری بدهند. ولی همیشه اینطور نیست. گاهی انشعاب از طرف کسانی صورت میگیرد که در سطوح نزدیک‌تر با تأکید بیشتر بر جهان‌بینی گروه موضع‌گیری‌های رادیکال‌تری می‌کنند که مصداق آن انتگریست‌های هر تمایل سیاسی اعم از مذهبی یا سیاسی است.

محمد آیرملو

یادواره یک بچه قزاق

نام کتابیست خواندنی از تیمسار محمد آیرملو که بخشی از آن، زیر عنوان «تهران زادگاه من» در شماره پیشین سه‌پد به چاپ رسید.

یادداشت‌ها و به گفته نویسنده یادواره، گذشته از نثر روان و دلنشین و اختصار و ایجاز و جانب‌داری از صداقت و امانت و سعه صدر در برخورد با وقایع کشور از امتیازات دیگری نیز برخوردار است.

نویسنده چندین دهه در رده‌های بسیار مهم نظامی و امنیتی کشور انجام وظیفه کرده و نحوه برداشت‌هایش از وضعیت‌ها و قضاوت در باره مردم و اشخاص از شاه تا گدا می‌تواند به فهم علل حرکت قهقرای و نامناسب کشور در سالیان کنونی یاری دهد.

دیگر اینکه جدا از روایت‌ها و اوصاف و تعبیری که واحدهای نظامی و امنیتی و انتظامی پیش از فتنه اسلامی مورد عتاب و خطاب قرار گرفته و می‌گیرند، تا حدودی از ظرفیت و دانش و امکانات آن مجموعه‌ها و گردانندگان و افرادشان مطلع شویم.

باری، در این شماره نیز برگ‌هایی دیگر از این کتاب را با هم مرور می‌کنیم.

تیمسار محمد آیرملو از جمله صاحب‌نظران تحصیل‌کرده و باتجربه است که مسائل و مشکلات ایران را نه از دید و مراتب و منافع و بایست و نبایست‌های عادی و فرمایشی و یا بلحاظ کینه و بغض و پیروی کورکورانه، بلکه از چارچوب مصالح و منافع کشور و ملت ایران نگاه کرده است. جا دارد پیش از ورود به نوشته‌های ایشان اظهار نظر منصفانه پژوهشگر برجسته آقای شجاع‌الدین شفا در مورد کتاب را نیز بیاوریم.

پاریس، ۲۴ مهرماه ۱۳۸۲

دوست ارجمند تیمسار محمد آیرملو

کتاب مرحمتی را با یکدنیا تشکر دریافت داشتم. در چند روز گذشته آنرا با کمال علاقه خواندم و میتوانم بدون مجامله بگویم که آنرا یکی از بهترین دفتر خاطرات یا به اصطلاح زیبایی که خود شما آورده‌اید یادواره‌هایی یافتیم که تاکنون خوانده‌ام، زیرا گمان نمیکنم در جایی دیگر تصویری زنده و «رتوش» نشده از دورانی نزدیک به صد ساله از تاریخ معاصر کشور ما را با همه نشیب و فرازها و تحولات آن بدین صورتی بتوان یافت که شما وصف کرده‌اید. تا پیش از کتاب شما، بهترین خاطره را در این زمینه از کتاب چند جلدی شادروان مستوفی در ارتباط با ایران عصر قاجار داشتیم، و خوشوقتم که اکنون «یادواره یک بچه قزاق» را مکمل شایسته آن می‌بینم.

نکته خاصی که در این کتاب جلب توجه و در عین حال تحسین میکند حافظه استثنایی نویسنده آن است، زیرا بسیار کم میتوان افرادی را یافت که در نود سالگی تا بدین اندازه همه جزئیات سال‌ها و ماه‌های گذشته را در خاطر داشته باشند و با چنین روشن‌نگری آنها را در موارد لزوم مورد ارزیابی قرار دهند.

عکسها و طرح‌های داخل کتاب نیز بنوبه خود سهم مؤثری در آشنا کردن خواننده با حال و هوای وضع اجتماعی یا اداری جامعه ما در آخرین سالهای قرن بیستم دارند.

انتشار این یادواره را به «بچه قزاق» بسیار شایسته نویسنده آن تبریک میگویم و امیدوارم این اثر جالب نسل جوان ایران امروز را به درک واقع‌بینانه‌تر و بی‌غرضانه‌تری از واقعیت‌های فاجعه‌ای که بیست و پنج سال است همچنان ادامه دارد راهنمایی کند.

برایتان تندرستی فراوان و سالهایی که امیدوارم از صد نیز بگذرد، آرزو دارم.

با بهترین درودها - شجاع‌الدین شفا

رضاشاه استاد مشق صف

معمولاً روزهای پنجشنبه، ما شاگردان مدرسه متوسطه (دبیرستان نظام) را برای شرکت در «دفیله» (رژه) مدارس نظام در برابر «رئیس کل مدارس نظام» یعنی سرلشکر خان نخجوان، امیر مؤثق به محوطه مدرسه

صاحبمنصبی میبردند. در یکی از آن روزها ناگهان سر و کله رضاشاه پیدا شد و رعشه بر اندام همگان افتاد. ارشد میدان برایش خبردار کرد و او طبق معمول گفت: آزاد، مشغول باشید، یعنی بکار خود مشغول شوید. به این ترتیب رژه آغاز شد. طبق معمول فرمانده گروهان یکم در حالیکه گروهانش با آهنگ موزیک مارش درجا میزد، با شمشیر کشیده جلوی گروهان قرار گرفت و فرمان «پیش» داد و خود برای حرکت عقب‌گرد نمود، پا را چسباند و با پای چپ براه افتاد. در این لحظه رضاشاه که فرمانها و حرکات فرمانده گروهان را میپایید فرمان ایست داد و فرماندهان را نزد خود خواند. دلیل متوقف کردن رژه آن بود که در لحظه‌ای که فرمانده گروهان پای چپش بزمین خورد پای راست گروهان روی زمین بود به اصطلاح نظامی «پایش غلط شده بود». رضاشاه سپس یکی یکی فرماندهان گروهان را آزمایش نمود. نخست ستوان حسین منوچهری (ارتشبد آریانای بعدی) آزمایش داد و رفوزه شد. رضاشاه پس از آزمایش دو سه فرمانده دیگر، خودش به عنوان فرمانده گروهان فرمان حرکت داد و عقب‌گرد کرد و بدون چسباندن پا، با پای چپ گام برداشت که همگام با زمین خوردن پای چپ گروهان بود. پس از این آزمایش، ستوان منوچهری با یک دو افسر دیگر برای مدتی از مدرسه صاحبمنصبی به صف منتقل شدند (تا مشق صف پیاده یاد بگیرند). (ستوان حسین منوچهری در آنزمان به علت نشان دادن خوی و ژست‌های نظامی‌گری به حسینخان ناپولئون مشهور بود، همچنانکه میرزا آقای باتمانقلیچ به همین مناسبت به میرزا آقا مارشال لقب یافته بود).

نگاهی به بهداشت لشکر

بیماری مالاریا بسان آفت در بلوچستان بیداد میکرد. بسیاری از افسران و سربازان دچار تب مالاریائی میشدند و متأسفانه لشکر درمانگاه درستی برای معالجه مبتلایان نداشت و به مبتلایان فقط قرص گنه گنه داده میشد. بسیاری از سربازان در نتیجه ضعف شدیدی که بدنبال این تبها

به آنها دست میداد و زمینه را برای ابتلای به بیماریهای دیگر آماده مینمود، میمردند. تب مالاریا نخست با لرز شدیدی آغاز میشود. سپس لرز قطع شده تب شروع میگردد که تا چهل درجه هم بالا میرود. پس از مدتی در حدود دو ساعت تمام تن و رختخواب از عرقی بدبود خیس میشود و تب قطع میگردد... برخی از کسبۀ خاش هنگامیکه آمدن لرز را احساس میکردند دکان خود را به شاگرد سپرده برای تب کردن بخانه میرفتند. در این مدت اگر کسی سراغ دکاندار را میگرفت شاگرد میگفت «اوسا رفته تب کنه بیاد»...

داستان کالبدشکافی اسب در بیابان

یکروز دو نفر از افسران هنگ جمازسوار که شترهایشان مرده بود از من خواهش کردند که به آنها برای رفتن به شهر اسب قرض بدهم. یکی از آنها ستوان تیمور بختیار بود. ما با هم بسوی شهر راه افتادیم. اتفاقاً استوار دامپزشک هنگ هم که خود را «دکتر شیدوش» معرفی میکرد همراه ما بود. در میان راه ناگهان یکی از اسبها بزمین افتاد و مرد. من چون میدانستم که فرمانده هنگ از هر پیش آمد مناسب برای تلافی سرکشیهای افسران استفاده میکند به استوار که قدری هم خل بود گفتم: دکتر، خوب است همینجا اسب را کالبدشکافی کنی و علت مرگ را در یک صورتجلسه که همه ما امضا خواهیم کرد بنویسی تا فردا تو را به سهل انگاری در مراقبت اسبها متهم نکنند. او به سربازخانه برگشت و کارد بزرگی با خود آورد و شکم اسب را درید و نگاهی کرد و گفت علت مرگ اسب ضعف بر اثر کم خوراکی است. (اکنون که به آنزمان فکر میکنم از خود میپرسم که اگر واقعاً تشخیص آن استوار درست بوده چه عامل روانی در اسب آنرا وادار کرده که باز هم از انسان اطاعت کند و سواری بدهد؟ و چگونه همین عامل روانی باعث میشود که میلیونها انسان نیز به یک آدم سواری بدهند؟)

تاج اصفهانی

اینهم یک نمونه از داوری‌های نسنجیده: روزی یکی از دوستان اصفهانی، من و یک دو نفر دیگر را برای شام به باغ خود دعوت کرده بود. او از ما خواهش کرد که سر راه آقای تاج اصفهانی، خواننده نامی آنزمان را همراه ببریم. با درشکه به خانه تاج رفتیم و او را با خود بردیم. تاج در راه زمزمه آغاز کرد و کمی آواز خواند. سپس خطاب به درشکه‌چی گفت: علیشاه (آنوقت‌ها درشکه‌چی‌ها را علیشاه صدا می‌کردند، البته بشوخی) من بهتر می‌خوانم یا تاج؟ درشکه‌چی همچنانکه میراند گفت: به، تو انگشت کوچیکه تاج هم نمیشی. مگه هر که قال می‌کوند تاج میشد؟

زن‌های لهستانی و روسپیگری

شگفت‌آور آنکه انگلیسی‌ها در همین گیرودار شمار زیادی زنهای آواره لهستانی را به تهران منتقل کردند. همانگونه که در پیش اشاره کردم این زن‌ها در خیابان‌های پرجمعیت و گردشگاه‌های تهران «ولو» بودند و بالا پائین میرفتند و جوانان خانواده‌های پولدار و رندان دیگر موقع را مغتنم شمرده مانند گرگ به گله آنها افتاده بودند، بقول عبید زاکانی «دو بدین جنگ و دو بدان چنگال — یک بدن‌دان چو شیر غرانا». من خود روزی در خانه یکی از بازرگانان که در تهران یک کارخانه ریسندگی داشت، به نهار مهمان یکی از پسران خانواده بودم که افسر نیروی هوایی بود. هر یک از سه برادران او یک زن لهستانی به تور زده و به عنوان دلسوزی آنها را به خانه آورده بودند. برای من فرصتی پیدا شد تا با دو نفر از آن خانم‌ها به زبان فرانسه گفتگوئی بکنم. یکی از آنها همسر یک سرگرد لهستانی و دیگری همسر یک مهندس راه بود. آنها گفتند که در این خانه از آنها استفاده نامشروع میشود و پدر خانواده از آنها کار میکشد و میخواهد آنها را در کارخانه‌اش بکار وادارد. چندی نگذشت که آنها شبانه از آن خانه گریختند. من در آن گیرودار مدتها در اندیشه فرو رفتم و بخود میگفتم

خدائی که کیفر روسپیگری را سنگسار در این دنیا و آتش ابدی جهنم در آن دنیا قرار داده، خدائی که بگفته پیغمبرش، عزیز میدارد هر که را که بخواهد و خوار دارد هر که را که بخواهد، خدائی که بی اجازه او هیچ برگسی از درختی بزمین نمیافتد چگونه همان خدا اوضاعی فراهم میآورد که در یک چشم بهم زدن هزاران زن پاکدامن به روسپیگری کشانده میشوند. این اندیشه‌ها هیچگاه من را رها نکرد.

عرق خوری در آسانسور

آن ۲۴ ساعتی که من توقیف بودم یک افسر و یک غیرنظامی به جمع ما افزوده شد. مرد غیرنظامی در غم فرورفته و سر بزیر افکنده بود و نمیخواست با کسی حرف بزند، ولی ما کنجکاوها که می‌خواستیم بدانیم علت توقیف آنها در دژبانی چه بوده است دست از سر آنها برنمیداشتیم. تا آن افسر خواست سخن آغاز کند همراه غیرنظامیش حرف او را قطع کرد و با لحنی خشم‌آلود گفت: من برادر دکتر شفقتم و آبرو دارم و این دوست احمق من آبروی من و خانواده من را برد. از چندی پیش بمن میگفت که در ساختمان نوساز وزارت جنگ بزودی آسانسور راه میافتد، هر وقت نوبت نگهبانی من شد تو را به آسانسور سواری مهمان میکنم. تا آنکه دیروز آمد و گفت «من یک بطری عرق میآورم و تو هم نان و گوشت کوبیده و تربچه و سبزی بیار». وقتی وزارت جنگ تعطیل شد ما توی آسانسور نشستیم و آسانسور سواری میکردیم و می‌میزدیم و بالا پائین میرفتیم. خلاصه ما آنقدر آسانسور را بالا و پائین بردیم تا ته بطری عرق بالا آمد. آنوقت از آسانسور بیرون آمدیم ولی یادمان رفت که بطری خالی و بشقاب خالی نان و گوشت را با خود ببریم. اتفاقاً وزیر جنگ، سپهبد احمدی بی‌موقع و سرزده به اداره آمد و یگراست بسوی آسانسور رفت و چشمش به ته بساط ما افتاد... چشمش روز بد نبیند... چه شد... خلاصه حالا این گوشه افتاده‌ایم... نمیدانم بسر ما چه خواهد آمد...

ربوده شدن رئیس شهربانی دکتر مصدق

روز یکم اردیبهشت ۱۳۳۲ سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور بدفترش نیامد. جستجوگران به این نتیجه رسیدند که او ربوده شده است. در آنزمان رئیس اداره آگاهی سرهنگ ۲ توپخانه نادری بود. هنگامیکه من در دوره عالی توپخانه نقشه‌برداری و نقشه‌خوانی تدریس میکردم او را افسری بسیار باهوش شناختم. او پس از ۱۲ روز کوشش شبانه‌روزی موفق به کشف جسد تیمسار افشارطوس در غاری در تپه‌های لشکرک گردید و پس از چند روز همه رابیندگان را (سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ نصرالله زاهدی، سرتیپ دکتر منز، سرتیپ بایندر، سرگرد بلوچ قرائی) دستگیر کرد و آنها به شرکت در توطئه ربودن و کشتن تیمسار افشارطوس اعتراف کردند. جریان بازپرسی از متهمین و پاسخ‌های آنها که روی نوار ضبط شده بود از شهربانی کل کشور توسط بلندگو پخش میشد و مردم پیرامون بلندگو گرد آمده گفتگوها را گوش میدادند. هنگامیکه من از آنجا میگذشتم سرتیپ مزین پاسخ میداد. او میگفت که قصد اصلی ما آن بود که به دنیا نشان بدهیم که دکتر مصدق عرضه اداره کردن اوضاع داخلی کشور را ندارد و شایسته ریاست دولت نیست. ما نمی‌خواستیم افشارطوس را بکشیم ولی پس از آنکه او را دست و پا بسته در غار پنهان کردیم تازه دچار هراس شدیم زیرا بیاد آوردیم که او پس از آزاد شدن همه ما را لو خواهد داد (هنگامیکه افشارطوس رئیس املاک رضاشاه در مازندران بود چنین شهرت داشت که او ستم‌ها و بیدادها کرده و مالکان را بزور شلاق به فروش املاک و امضای قباله وادار میکرده است).

جریان این آدم‌ربائی را در آنزمان روزنامه‌ها بتفصیل شرح دادند و از رادیو نیز پخش میشد. روزنامه‌ها جریان را چنین شرح دادند که روزی سرتیپ افشارطوس پیامی دریافت میکند که خبر بسیار مهمی در دست است که اگر مایل به دریافت آن است باید در فلان ساعت تنها به فلان خانه برود (خانه خطیبی نامی که من اکنون یادم نیست کدام خطیبی). تیمسار افشارطوس نیز بی‌آنکه دریافت این پیام و قصد رفتنش را به آن

خانه با کسی در میان بگذارد تا سر کوچه با خودرویی که راننده داشته آمده در آنجا راننده را مرخص میکند و خود به تنهایی به آن خانه می‌رود. صاحب خانه به او خوش آمد گفته او را به اطاق پذیرائی راهنمایی میکند. به محض آنکه تیمسار روی صندلی که به او تعارف شده بود می‌نشیند، سرتیپ دکتر منزله از پشت دستمالی را که آغشته به داروی بیهوشی کرده بود جلو بینی او گرفته و محکم نگاه میدارد و افشارطوس پس از لحظه‌ای بیهوش می‌شود. سپس حاضرین دست و پای او را بسته و بسوی تپه‌های لشکرک می‌برند و او را در غاری پنهان مینمایند...

در این میان سرلشکر زاهدی به شرکت در این آدم‌ربائی متهم گردیده به فرمانداری نظامی احضار میگردد. او پیشتر نیز به توطئه‌گری بر ضد دولت با همکاری افسران پاکسازی شده متهم گردیده بود. سرلشگر زاهدی با موافقت آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس به همراهی میراشرافی نماینده مجلس (سرهنگ سابق ارتش، هم‌دوره من) به مجلس آمده در آنجا متحصن می‌گردند...

از شرح این بست‌نشینی و سرانجام آن خودداری می‌نمایم.

سلسله مراتب در ارتش

یک روز وابسته نظامی به دفتر من آمد و گفت من چند پرسش از شما دارم خواهش میکنم اگر ممکن است در باره آنها توضیحاتی بدهید. پس از مطرح کردن یک دو پرسش که من پاسخ آنها را دادم تکه کاغذی از من خواست و شمائی روی آن کشید که یکی چنین بود: شاه - رئیس ستاد ارتش - فرماندهان سه نیرو. و دیگر چنین بود: شاه - وزیر جنگ - رئیس ستاد ارتش - فرماندهان سه نیرو. سپس پرسید در ارتش شما کدامیک از این دو معمول است؟ من چون صلاح ندانستم که خود به این پرسش‌ها پاسخ بگویم گفتم برای اینکه به این پرسش دقیقاً پاسخ بدهم باید از رئیس ستاد ارتش کمک بگیرم شما دو روز دیگر سری بدفتر من بزنید. همان روز گفتگوی خود را با وابسته نظامی انگلستان به رئیس رکن گزارش دادم. دو

روز بعد پاسخی آمد بدین مضمون: «اعلیحضرت فرمانده کل قوا هستند و اوامر خود را از طریق ستاد ارتش به فرماندهان سه نیرو ابلاغ می‌نمایند». در باره وزارت جنگ توضیحی در این پاسخ نبود. هنگامیکه وابسته نظامی انگلستان برای دریافت پاسخ آمد موضوع را همانگونه که به من ابلاغ گردیده بود برایش توضیح دادم. خوشبختانه او دیگر از من نپرسید که پس وزیر جنگ چه صیغه‌ایست؟ من انتظار چنین پرسشی را از او داشتم زیرا در کشورهای دموکراتیک رئیس ستاد ارتش تابع وزیر جنگ و وزیر جنگ مانند وزیران دیگر تابع نخست وزیر است و مانند وزیران دیگر در برابر مجلس پاسخگو می‌باشد.

وابسته نظامی عضو سیا

یکی از رویدادهای مربوط به روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد که هم‌اکنون پیادم افتاد دیدار من با معاون وابسته نظامی آمریکا است. این را می‌نویسم شاید تحلیل‌گران سیاسی هنگام بررسی این رخدادها از آن بهره گیرند. میان معاونین وابسته نظامی آمریکا سرگردی بود ارمنی‌تبار که من گاهی یک دو جمله ارمنی با او صحبت می‌کردم و بدینگونه میان ما آشنائی خصوصی پیدا شده بود. او به گفته خودش عضو دستگاه CIA (سی.آی.ا) آمریکا بود که با شغل پوششی معاونت وابستگی نظامی میان نظامیان بُر خورده بود. او روزی به دفتر من آمد و از اوضاع جاری حرف انداخت و در ضمن از من پرسید: خوب، عقیده تو نسبت به شاه چیست؟ گفتم راستش را بخواهی این شاه ما زیاد دموکرات است، مردم هیچ نشانه شاهی در او نمی‌بینند، یا او خود را کنار کشیده یا اینکه عملاً کنارش گذاشته‌اند، مردم از واژه «شاه» چیزهای دیگری می‌فهمند و انتظارات دیگری دارند. سرگرد آمریکائی که نام ارمنی «موشیگیان» داشت با شنیدن این پاسخ دست در جیب کرد و پاکتی بمن داد و گفت: در این پاکت چند فتوکپی از فرمان عزل دکتر مصدق است، آنرا بخوان و میان دوستانت پخش کن. از این پس اوضاع دگرگون خواهد شد.

دسته گلی که رئیس ستاد ارتش جدید به آب داد

یک روز صبح تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش و تیمسار بختیار فرماندار نظامی روی بام «حضیرة القدس»، باشگاه مذهبی بهائیان رفته کلنگ بدست گرفتند و به ویران کردن گنبد آن پرداختند! صبح روز بعد وابسته نظامی آمریکا به دفتر من آمد و با چهره‌ای برافروخته گفت: «این چه کاری بود که از رئیس ستاد ارتش سر زد، چرا باید یک رئیس ستاد ارتش کلنگ بدست بگیرد و جلوی چشم همگان ساختمانی را خراب کند، آنهم ساختمانی که مورد علاقه و احترام شماری از مردم کشور شما است؟ کشور من به ایران کمک میکند تا به تعمیر خرابی‌ها بپردازد آنوقت شما جاهای آباد را هم خراب میکنید؟...

من که خود نتوانسته بودم یک دلیل منطقی برای این تخریب، آنهم بدست رئیس ستاد ارتش پیدا کنم، در برابر سرزنش‌های وابسته نظامی آمریکا دهانم بسته ماند و پاسخی ندادم. چند ساعت بعد شادروان باتمانقلیچ من را خواست و بی‌صبرانه پرسید که وابستگان نظامی در باره رخداد دیروز چه میگویند؟ من صریحاً گفته‌های وابسته نظامی آمریکا را بازگو کردم و افزودم: چند نفر دیگر از وابستگان نظامی نیز از اینکار شگفتی و تأسف نشان دادند. هنگامیکه آثار ناراحتی در چهره ایشان نمودار شد پرسیدم: تیمسار براستی انگیزه شما در اینکار چه بوده است؟ ایشان سر را بلند کرده گفتند «من انگیزه‌ای نداشتم، این دستور ارباب بود» که مقصودشان شادروان محمد رضاشاه بود.

شاه و کیم روزولت

روز ۲۸ مرداد روزیست که تهران به جنب و جوش افتاد و زد و خوردهائی میان «مصدق‌ها» و «شاهی‌ها» درگرفت که به سقوط کامل مصدق و تشکیل دولت جدید به نخست وزیری تیمسار فضل‌الله زاهدی انجامید. در باره هسته این جنب و جوش و چگونگی آن روایات مختلفی نقل شده است. خود شادروان محمد رضاشاه، چنانکه اشاره شد این جنبش

را «خودجوش» خوانده است، در حالیکه یک آمریکائی عضو سیا بنام «کرمیت روزولت» در کتابی که در بارهٔ رخداد ۲۸ مرداد منتشر کرده نوشته است که او توانسته است مأموریت خود را فقط با صرف مبلغ کمی از اعتباری که برای براه انداختن شورش بر ضد مصدق در اختیارش بوده با موفقیت بپایان رسانده است. او ضمناً در کتابش نوشته است که: شاه مرا به کاخ خود دعوت نمود و گفت: من تاج تخت خود را مدیون خداوند، ملت و شخص شما هستم. آنگاه گیلان خود را برداشت و من نیز چنین کردم و سلامتی یکدیگر نوشیدیم...

عضویت من در سازمان «کوک»

پس از ابلاغ شغل تازهٔ من، معاون رکن بمن گفت برو به کاخ مرمر نزد تیمسار سپهبد کیا (حاج علی)، ببین با تو چکار دارد. در آنزمان تیمسار کیا بمناسبت شغلی که داشت دفترش در کاخ مرمر بود. متأسفانه اکنون نتوانستم بیاد بیاورم که آن شغل چه بود همینقدر یادم هست که سر و کارش مستقیماً با اعلیحضرت بود. من نزد او رفتم. خواستم خودم را معرفی کنم، او خندید و گفت نیازی به معرفی نیست، من اگر شما را خوب نمی‌شناختم شما را نزد خود نمی‌خواستم. توجه من به شما روزی جلب شد که من فرماندهی مرزبانی کل کشور بودم و شما کتاب «نقشه‌خوانی و نقشه‌برداری» تألیف خود را بمن ارائه دادید و من هزار جلد از آنرا از شما خریدم.

در باغ کاخ میز کوچکی بود با دو صندلی. او با دست صندلی را نشان داد و گفت «بفرمائید». سپس بحثی را در لزوم سیستم پادشاهی در ایران و محاسن آن آغاز کرد. پس از یکساعت گفتار بمن گفت امروز بس است، فردا همین موقع پیش من بیائید. من گفتم تیمسار، اگر مقصود آنست که من را قانع بفرمائید که سیستم پادشاهی برای ایران بهترین سیستم‌ها است نیازی به اینکار نیست. تیمسار گفت این را میدانم ولی چیزهای دیگری هم هست که من باید به شما بگویم. من شما را بعنوان

یکی از چند «افسر برگزیده» به اعلیحضرت معرفی کرده‌ام. داخل شدن در جرگه این افسران برگزیده مستلزم تشریفات ویژه‌ایست. برای انجام این تشریفات، که سوگند یاد کردن نیز جزو آن است شما باید به فلان آدرس به سرهنگ فلان مراجعه کنید و باز نزد من بیایید. من نزد آن سرهنگ رفتم. او من را به اطاقی برد که پرچم بزرگ ایران و عکس اعلیحضرت آنرا زینت میداد. در زیر عکس قرآنی بود و شمشیری. ایشان سوگندنامه‌ای را جمله به جمله ادا میکرد و من در حالیکه یک دستم روی قرآن و دست دیگرم روی شمشیر بود آنرا بازگو میکردم. چکیده آن سوگندنامه آن بود که من قول میدهم که به شاه وفادار بمانم و در راه میهن از جانبازی دریغ ننمایم. پس از انجام این تشریفات نزد تیمسار کیا رفتم و ایشان بمن گفتند که از این پس شما یک عضو سازمان «کوک» هستید. متأسفانه اکنون فراموشم شده است که این سه حرف «ک.و.ک» حروف نخست چه واژه‌ایست. تیمسار کیا سپس یک کلید رمز بمن داد و گفت شما نباید در باره سازمان «کوک» و عضویتتان در آن با کسی گفتگو کنید. این موضوعیست محرمانه. سپس افزود شما رخدادهای پراهمیتی را که در محل مأموریتتان میگذرد، بویژه آنچه که مربوط به فعالیت‌های دانشجوییست با این رمز به تیمچه فلان در سرای فلان، تجارتخانه فلان گزارش نمایید. (این تجارتخانه خود تیمسار کیا بود که ادوات فنی وارد میکرد)

شاه و مذهب

یک دلیل بزرگ موفقیت آخوندها در واژگون کردن تاج و تخت و برانداختن سلطنت بکار بردن خطرناک‌ترین حربه‌ها یعنی مذهب بود. آنها از یکسو از راه مذهب در دل‌ها و مغزها رخنه کردند و تخم کینه و نفرت از رژیم موجود را در آنها کاشتند و از سوی دیگر این تئوری اختراعی شیعه‌گری را این بار بصورتی جدی مطرح کردند که: حکومت و فرمانروائی در روی زمین با خداست، این فرمانروائی را امامان به نمایندگی خدا در دست دارند و هم‌اکنون در دست امام دوازدهم بنام مهدی و ملقب به

صاحب‌الزمان است که ۱۲۰۰ سال است که در حال غیبت کبری بسر میبرد - در مدت غیبت او حکومت و فرمانروائی در دست نمایان امام زمان است - نمایان امام زمان فقها و مجتهدین‌اند - پس حکومت تا ظهور امام زمان از آن فقها و مجتهدین است. رؤسای دولتها و پادشاهان باید با اجازه و تصویب فقها تعیین و اجرای وظیفه نمایند. هر پادشاه که بدون اجازه فقها به تخت سلطنت بنشیند غاصب است و از حکم خدا سرپیچی کرده است پس محارب با خدا است و باید معدوم گردد.

این تئوری نه مبدائی دارد، نه در قرآن نوشته شده و نه بر پایه سنت است و نه با عقل سلیم همخوانی دارد پس فقط میتوان گفت که این تئوری روزی از یک مغز معیوب تراوش کرده است.

قرنها بود که آخوندها در آرزوی سلطنت به نیابت الله بسر میبردند و از هیچ کوششی بازنايستادند و در انتظار موقع مناسبی برای علنی کردن و به کرسی نشاندن این «مانیفست» خود بودند. این موقع مناسب در زمان سلطنت محمد رضا شاه فرا رسید. آن شادروان مردی بود پاک و میهن‌دوست و عاشق ایران و در راه این عشق پس از کوشش شبانه‌روزی جان سپرد. چیزی که کوشش‌های شبانه‌روزی او را بباد داد خلق و خوی و سرشت و گرایش‌های روانی و مذهبی او بود. او مردی بود بسیار مذهبی. در کتاب «یادداشت‌های علم (یادداشت‌های آقای اسدالله علم وزیر دربار و دوست صمیمی محمد رضا شاه)» دو سه بار به این گفته او که «من مسلمانم، خیلی سخت هم مسلمانم» برمیخوریم. یکبار هم به او گفته بود «من هر وقت احرام میبندم و وارد صحن کعبه میشوم حال عجیبی بمن دست میدهد و تقریباً از خود بیخود میشوم».

بالاخر از این، او سخت معتقد به غیب و امدادهای غیبی و سرنوشت و قضا و قدر بود به گونه‌ای که آقای علم در همان یادداشت‌های خود چند بار او را قَدَری توصیف کرده است.

باز هم بالاتر از این او دچار Hallucination بود (این واژه را من «رؤیا در بیداری» ترجمه میکنم). او در کتاب «مأموریت برای میهنم» که به سه

چهار زبان ترجمه شده است صریحاً نوشته است: هنگام مسافرت سالیانه برای زیارت امامزاده داود در یک سربالائی تند پای اسب روی سنگ لغزید و من با سر روی تخته سنگ واژگون شدم و از هوش رفتم. هنگامیکه بهوش آمدم شنیدم که همراهانم اظهار تعجب میکنند که چگونه است که به من هیچ صدمه‌ای نرسیده و سرم نشکسته است. من گفتم «وقتی من از اسب واژگون شدم حضرت عباس را دیدم که بغل گشوده و من را در بر گرفت و نگذاشت سرم به سنگ بخورد».

در جای دیگر در همان کتاب می‌نویسد: اکنون مطلبی را فاش میکنم که تاکنون به کسی نگفته بودم... من دچار یک بیماری سخت شده بودم تا یک شب علی را با شمشیر دوشاخه‌اش «ذوالفقار» در خواب دیدم که آنجا نشسته و یک کاسه دارو در دست دارد. دارو را بمن داد و گفت بنوش تا شفا یابی. فردای آنروز تب من قطع شد. زندگی مذهبی من از همینجا آغاز شد...

باز در همان کتاب جای دیگر می‌نویسد: سومین واقعه‌ای که برایم رخ داد آن بود که روزی در باغ کاخ سعدآباد به همراهی محافظم قدم می‌زدم ناگهان کسی را جلوی خود دیدم که هاله‌ای از نور بدور سر داشت وقتی جلوتر رفتم او را شناختم، او امام غایب، امام دوازدهم بود. برگشتم به محافظ خود گفتم «تو هم او را دیدی؟» گفت من چیزی ندیدم. (از کتاب مأموریت برای میهنم، نسخه انگلیسی)

هر قدر شخص باسواد و تحصیل کرده و در کشورداری سرآمد باشد، دچار بودن به چنین گرایش‌های روانی روزی یا روزهایی مایهٔ جلوگیری از فرمان عقل سلیم او می‌گردد و در مورد یک پادشاه، این نافرمانی از عقل سالم برای او و کشورش گران تمام خواهد شد. برای محمد رضا شاه به آسانی میسر بود که بموقع جلوی شورش را بگیرد و شعلهٔ فتنه را خاموش کند: ای سلیم آب ز سرچشمه ببند — که چو پر شد نتوان بست به پیل. ولی، به نظر من، او چنان از بازی سرنوشت ترسیده بود که دیگر قادر به اندیشیدن و تصمیم‌گیری درست نبود.

او در حالیکه موج شورشیان هر دم هراس‌انگیزتر میشد، به فرماندهان دستور میداد و تأکید میکرد که از تیراندازی بسوی مردم خودداری کنند که معنای آن این میشود که بگذارید مردم بریزند و بسوزانند و ویران کنند. چنین بود که مهندس بازرگان یکبار در مصاحبه‌ای گفت «ما هیچ انتظار نداشتیم که انقلاب به این سرعت و به سهولت به ثمر برسد. موفقیت چنان غیرمترقبه بود که دو سه روز اول ترتیب کار ما بهم ریخت...».

شاه بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

عیب دیگر کار پادشاه در آن بود که پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روش دمکراتیک و اصول قانون اساسی را کنار گذاشت و بتدریج ولی سرعت زمام همه امور را مانند ریسمان‌های عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بدست گرفت. البته از این روش قصد نیکوئی داشت. او میخواست که تمام طرح‌های آرزویش را برای آبادانی کشور، تا رسیدن به «تمدن بزرگ» بدون مزاحمت مجلس و دولتمردان و ریش‌سفیدان هرچه زودتر به انجام برساند. او در این راه که براستی بیراهه بود بسیار زیاده‌روی کرد. دیگر به حرف هیچکس گوش نمیداد، وزرا را به آسانی یک مهره شطرنج جابجا یا از صحنه خارج میکرد. برای معزول کردن یک وزیر کافی بود که به او بگوید: تو برو خانه‌ات قدری استراحت کن. هر که را که او میخواست به نمایندگی مجلس انتخاب میشد. اینک یک نمونه:

هنگامیکه من معاونت ساواک را عهده‌دار بودم آقائی که ناشر مجله «اکنونیست» بود به دفتر من آمد و با حالی بسیار افسرده از اینکه اداره کل سوم مجله او را توقیف کرده شکایت کرد. من به کار او رسیدگی کردم. چون توقیف مجله او بیمورد بود دستور دادم که از مجله‌اش رفع توقیف شود.

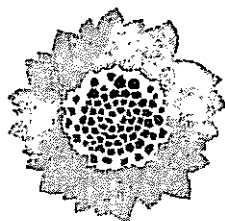
روزی در یکی از میهمانی‌های رسمی، هنگامی که با چند نفر مشغول گفتگو بودیم، او من را دید و شادان و خندان به جمع ما نزدیک

شد و بمن گفت: «خدمت اعلیحضرت شرفیاب بودم، فرمودند برو مجلس». واضح است که وقتی همهٔ امور و مسایل داخلی و خارجی کشور به عهدهٔ یک نفر گذارده شود، کشور بهم خواهد ریخت و اختیار امور از دست این یکنفر بیرون خواهد رفت، بویژه آنکه او دچار ویژگی‌های روانی هم باشد. شاید آن شادروان درست هنگام اوج گرفتن خطر چنین اندیشید که «یکروز خدا چنان خواسته بود و امروز چنین خواسته است و هرگونه اقدام من بی‌فایده است». این همان پاسخ‌یست که اعلیحضرت هنگام مصاحبه با فالاچی به او داد.

از این گذشته، او روزی به مردم قول داد که از این پس قانون اساسی را رعایت خواهد کرد و قدرت قانونی را به مجلس باز خواهد گرداند که دیگر دیر شده بود.

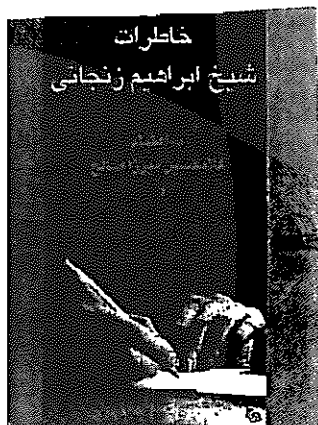
* * *

چون نیک بنگری و بیندیشی به این معما برمیخوری که اگر پادشاه بصورت یک شاه دمکرات غیرمسئول «سلطنت کند» فردی خواهد بود که شغلش همان «سلطنت کردن و حقوق گرفتن» است و اگر بخواهد به کشورش خدمت کند در راه‌هایی گام خواهد نهاد که چندان با قانون اساسی و روش دمکراتیک همخوانی نخواهد داشت.



رحیم شریفی

خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی



صاحب کتاب، شیخ ابراهیم زنجانی همان روحانی معروفی است که شیخ فضل الله نوری را محاکمه و فتوای قتلش را صادر کرد.

او در اولین دوره مجلس از طرف مردم زنجان به نمایندگی انتخاب می‌شود. خود در خاطراتش می‌نویسد: بیدار کردن مردم بر ضد استبداد و ستم و مبارزه با

خرافات و بدعت‌ها که در دین گذاشته شده است هدف من بود. در صفحه ۴ خاطراتش از گرفتاریها و مشکلات کارش سخن می‌گوید و با توجه به جبر زمان و خرافات می‌نویسد: مردم کهنه‌پرست مرا از فرنگی‌مآبان و مشروطه‌طلبان و حامیان مدرسه و تعلیم و خواندن روزنامه و علوم عصر می‌دانستند...

از مطالعه خاطرات زنجانی چنین برمی‌آید که او خواهان اسلامی بوده است که با آنچه در آن زمان بنام اسلام رونق داشته متفاوت بوده است. او برای آبادی دنیای مردم تلاش می‌کرد و چون دریافته بود که در غرب خبری هست می‌کوشید در حد وسع خود غرب را بشناسد. به باور او اسلام تغییر شکل داده و آلت هوس و استفاده و جلب عوام گردیده است. از شرایط موجود در جامعه انتقاد می‌کرد و اصلاح را در درون صنف خود لازم می‌دانسته و در این راه به علوم و فنون غرب علاقمند شده و تئوریهای علمی و فیزیک و اخترشناسی و جغرافیا را دنبال می‌کرده است.

زنجانی تعالی ایران را در تجدد می‌دانسته و برای او تجدد عبارت بوده است از آزادی و رفع ستم، حکومت قانون، امنیت، بهداشت، سوادآموزی، کار و کوشش، و بر این باور بوده است که تجدد مساوی است با همه نعمات بشری و تمتع مشروع از دنیا و سعی در آبادانی آن.

زنجانی معضلات و نابسامانیهای را که در میان روحانیون می‌دید به نقد می‌کشید و معتقد بود که روحانیت یک درخت آفت زده است و باید با آفت‌هایش مبارزه کرد.

می‌کوشید ناملايمات و تیره‌روزی‌های عصر خود را گزارش کند، یکی از این تیره‌روزیها را جهل مردم و اعتقادشان به خرافات می‌دانسته و روحانیت را مسؤول این معضل دیده است. او با چنین فکر و نظری در صدر دادگاه قرار می‌گیرد و در مقام حاکم شرع به اعدام شیخ فضل‌الله نوری حکم می‌دهد. نظرات زنجانی در باره زن، چنان انقلابی و خیره‌کننده است که همه را به شگفتی وامی‌دارد. در صفحه ۷۹ می‌نویسد: گرچه برخی احکام مختص زنان (همچون مسئله ارث و شهادت) در جوامع اسلامی عمل می‌شود اما برخی دیگر از متون اسلامی و انسانی ایشان (نظیر تحصیل و اشتغال) به دلایل متعدد در طول تاریخ مغفول مانده زنان بدبخت ما سال‌ها در کنج خانه زندانی شده‌اند، زیرا به اعتقاد ما زن باید در تمام عمر در تاریکی خانه محبوس باشد اگر بیرون رود عصمت را بر باد می‌دهد. آخر او هم بیچاره می‌خواهد در این جهان وسیع یک روز یا یک ماه و دوماه نفسی بکشد آیا امید و بهانه و وسیله برای نرم کردن دل مردم به غیر نام زیارت قبور و گریه و ناله دارد؟ نه».

او معتقد است که، زنان و مردان در همه حقوق بشریت مساوی هستند و در اداره مال و ناموس و جان و حقوق خود استقلال دارند و هرگز محکوم نیستند خود را پنهان کرده از کار و عمل و داد و ستد و کمک به ملت در امور زندگانی و این جهانی کنار مانده و اختیار نفس و عرض ایشان در دست مردان باشد (صفحه ۱۷۴).

زنجانی اسلام موجود را زیر سؤال می‌برد و می‌نویسد آنچه فعلاً

جاری است... حضرت پیغمبر و امیرالمؤمنین را خدای جهان می خوانند... و معتقدند که حضرت پیغمبر و فاطمه و دوازده امام که نور ایشان یکی و اول مخلوقات الهیه است در عالم هم به همه چیز جزئی و کلی آگاه و به همه علوم دانا و هر چه که محال نیست قادر و توانا هستند و تمام خصایص و صفات ایشان از سایر افراد انسان جدا و ممتاز است در شکم مادر به همه چیز آگاه و در کودکی ظاهری، به تمام علوم و امور محیط آگاه و خواب و بیداری ایشان یکی است و در خواب و بیداری هم می بینند و می شنوند و حجایی برای ایشان نیست مشرق و مغرب و تمام جهان را در آن واحد می بینند و همه سخنان و صداها را می شنوند و اندیشه و میل و خیال کسی بر ایشان پوشیده نیست در آن واحد از مشرق به مغرب و از زمین به آسمان می روند. زنده و مرده ایشان مساوی است پس از وفات هم از هر چیز جهان آگاه و به همه اعمال گواه هستند... (صفحه ۸۶)

زنجانی در صفحه ۸۷ می نویسد: ... مردم از عبادات و طاعات مقرر در اسلام منصرف گردیده و تنها اسلام عبارت شده است از زیارت قبور و نقش ها و صرف مال برای روضه خوانی و گریه... هزاران هزار از مردم که سالی یک دفعه هم نماز نمی خوانند و از نماز و روزه و خمس بیزارند و از خوردن مال مردم و دزدی و ستم باک ندارند در محرم شمشیر بر سر خود زده سرپا خونی می کنند و پشت خود را به زنجیرها مانند جارو دوال حیوانات سیاه می کنند، سینه ها را سنگ ها کوبیده سیاه و خونین می کنند و در عوض همه تکالیف شرعیه. به خواندن اشعار و ذکر حکایاتی که قطعاً دروغ است و رفتارهایی که اصلاً از نظر شرعی ممنوع است می پردازند.

در صفحه ۸۹ می نویسد: همین روحانیون که خود را به اشتباه و تدلیس رئیس و مجتهد به خرج گذارند، اغلب بدتر و فاسق تر و ظالم تر از سایرین که آنها را عوام نامیده اند هستند... این جهال عالم برای اخاذی از عوام، ترک نماز و روزه و عبادات و ارتکاب معاصی و تعدیات را سهل ساخته با اندک وجهی مظلوم را می بخشایند و با قضای حج و نماز و روزه با وجه اندکی جبران مافات می کنند و با یک قطره اشک یا یک قدم زیارت با

گذاشتن یک شمع در سقاخانه تمام گناهان آمرزیده می‌شود... اسلام امروز با بستن نام علم بخود و گردن‌کشی کارش جمع نمودن مال با ریا و فریب است... می‌بینید این جانشینان امام و مروجین اسلام چگونه غرق در پول و زیور و عیاشی و فرمانروائی هستند به کوچه‌های بلاد اسلام و خانه‌های بینوایان و رعایا و زحمتکشان نگاه کنید این همه مردم که از گرسنگی و سرما و برهنگی و بی‌پرستاری تلف می‌شوند با این همه میلیون‌ها از نان مردم بدبخت ایران به نام خیر و احسان، روضه‌خوانی و زیارت و خمس و مال امام و رد مظلومه و دعا و یا اوقاف صرف می‌شود (صفحه ۹۲)

کسانی که این نوشته‌های مرا می‌خوانند، خواهند گفت تو بکلی بی‌اعتقاد به این اوضاع هستی یا از اسلام معرض هستی یا افترا می‌گوئی... خدا می‌داند این دلسوزی‌ها و حقیقت‌گوئی‌ها از شدت غیرت به اسلام است زیرا این بازی‌ها مخالف اسلام بلکه پامالی اسلام است. اما اینکه بگویند افترا می‌گوئی، خدا می‌داند که هزار یک مفاسد را نگفته‌ام. (صفحه ۹۵).

وی خاطرات خود را چنین پایان می‌برد: جای بی‌اندازه افسوس است که پس از غلبه اسلام به ایران و قبولاندن این اسلام به ایرانیان به ضرب شمشیر بران به حکم خلیفه دوم به اقتضای طبع وحشی و خشن و نادان عرب تواریخ و ادبیات و آثار دولت بزرگ ایران از صحنه جهان و زمان سترده شد و پس از غلبه اسلامیان تا دویست سال بیشتر هم اندکی و آن هم موافق میل و صرفه اسلامیان ثبت تاریخ گردید در جنگ با اعراب، ایرانیان چه ایستادگی‌ها کردند و پس از غلبه عرب‌های سوخته برشته دشت عربستان، اعراب درشت خو با بزرگان و نجبا و علما و نازپروردگان و در تنعم بزرگ شده ایرانی که قطعاً در آن عصر اولین دولت و ملت قوی تا عصر تمدن و تربیت یافته و ناشر علم و ادب، با دویم دولت جهان که مسلماً در آن عصر فقط نام روم بود و ایران. و این دو دولت قوی‌تر و متمدن‌ترین دول جهان بودند چگونه رفتار کردند و به سر بزرگان و زنان و کودکان بی‌پناه و مردانشان که بدست این قوم وحشی گرفتار آمدند چه‌ها که نکردند. آنها جان و ناموس و مال ایرانیان را مال خودشان و اسیر و ذلیل کردن ایشان را فخر می‌دانستند.

... در تاریخ نوشته‌اند که از این قبیل هجوم و غلبه قومی بر قوم دیگر و تصرف مملکت و تسلط بر نفوس و اموال زیاد و در هر مملکت رخ داده است ولی داهیه و بلیه بزرگی مانند غلبه اعراب و اسلامیان هیچ وقت نازل نشده بدبختانه علاوه بر این که اعراب و فاتحان گذشته‌های ایران را نابود ساختند، خود اهالی ایران که اسلام قبول کردند به تعصب مذهبی و تقرب در نزد حکام و فاتحین هم کوشش کردند که اشعار وقایع عرب را ضبط و حفظ کرده نوشته و خوانده و تدریس کردند و گذشته‌های ایران را نابود ساختند.

زنجانی در صفحه ۲۴۱ در تجلیل از فردوسی می‌نویسد:

کسی به قوم ایران و زبان و قومیت قدیم آن مانند فردوسی خدمت نکرده، می‌توان گفت هم‌چنانکه قرآن زبان عربی را نگاه داشته و در جهان نشر داده، شهنامه هم زبان فارسی را از مرگ‌رهایی بخشیده است. در حالیکه اعراب به شدت کوشش داشتند زبان ایرانی را محو کنند و به یک درجه یا چندین درجه موفق شده بودند اسکندر با آن غلبه و فتح که در کره زمین تاکنون اشتهار دارد، چنگیز با آن خونریزی و ویرانی نتوانستند آثار سابقه را محو نمایند ایرانیّت و رسوم و همه وسائل تمدن جز حکمرانی حتی ادبیات و کتب باقی ماند بلکه از اثر تمدن استوار ایرانی اسکندر و اسکندریان ایرانی شده آداب و رسوم ایران را اختیار کردند، چنگیزیان و تیموریان بکلی از اساس خودشان جدا شده محو در ایرانیّت حتی در زبان و مذهب شدند. ولی اعراب بادیه‌نشین وحشی ملک پر نعمت ایران را در حقیقت وطن خود کردند و از هیچ جنایتی فروگذار نکردند.

زنجانی در فصل ششم صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶ حرف آخر را می‌زند و می‌نویسد: بالجمله اگر به تاریخ بعد از اسلام ایران رجوع کنید، پس از غلبه عرب و ظهور اسلام، ایرانی همیشه اسیر و کوچک رعایای اقوام دیگر بوده‌اند تا به امروز، زیرا اعراب مدتی ایشان را از مناصب عالیه و اشتراک منفعت محروم گردانیدند، آنان را بنده کردند بطوری که بزرگی و افتخار خود را در تقرب به اعراب و آموختن زبان آنان و مدح ایشان و ترویج ایشان قرار دادند و عادت به تملق و کوچکی و رعیتی کردند.

به کوشش فرامرز گیلانی

سخن از سخن خیزد

■ روزنامه اطلاعات

روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۰۵ شمسی (هشتاد سال پیش) آغاز بکار کرد و تا آستانه پیروزی ارتجاع سیاه یکی از دو نشریه مهم و پرتیراژ ایران بود. در سال ۱۳۵۷ «اطلاعات» نیز همچون کیهان در اختیار آشوبگران و عناصر مرتجع و ضد ایرانی سرخ و سیاه قرار گرفت و با پیروزی ملاها در مجموعه مؤسسات تبلیغاتی حزب الله قرار گرفت.

در باره نقش روزنامه اطلاعات در سالهای شکوفائی آن نشریه و انتشارات دیگر آن مؤسسه و گردانندگان و نویسندگان آن گفتنی بسیار است و خوشبختانه مطبوعات ایرانی هیچگاه آن دوره را به فراموشی نسپردند و اخیراً نیز شاهد فزونی این یادآوری‌ها بودیم.

«سهند» نیز با تأکید بر نقش ارزنده «اطلاعات» و بزرگداشت این روزنامه، نشانه رسمی و همیشگی اطلاعات از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۵۷ را بچاپ میرساند.

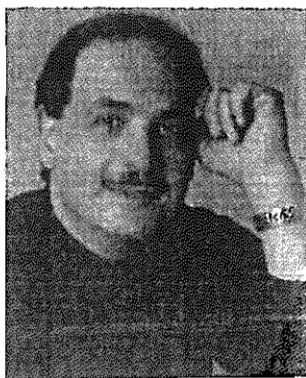


این نگاه سمبولیک و گذرا و هرچند محدود به نشانه‌ای که بیش از

پنج‌ده سال بر تارک یکی از مهمترین مؤسسات مطبوعاتی ایران میدرخشید و پس از سیطره فاشیسم حزب‌الله بعنوان گرایش به آثار استکبار و فساد و فرهنگ غرب معرفی و کنار گذاشته شد، میتواند نمونه‌ای از مقایسه گذشته و حال کشور را نشان دهد.

■ جلوه‌هایی از پیوستگی فرهنگی و هنری

«قالی ایرانی و سمفونی غربی»



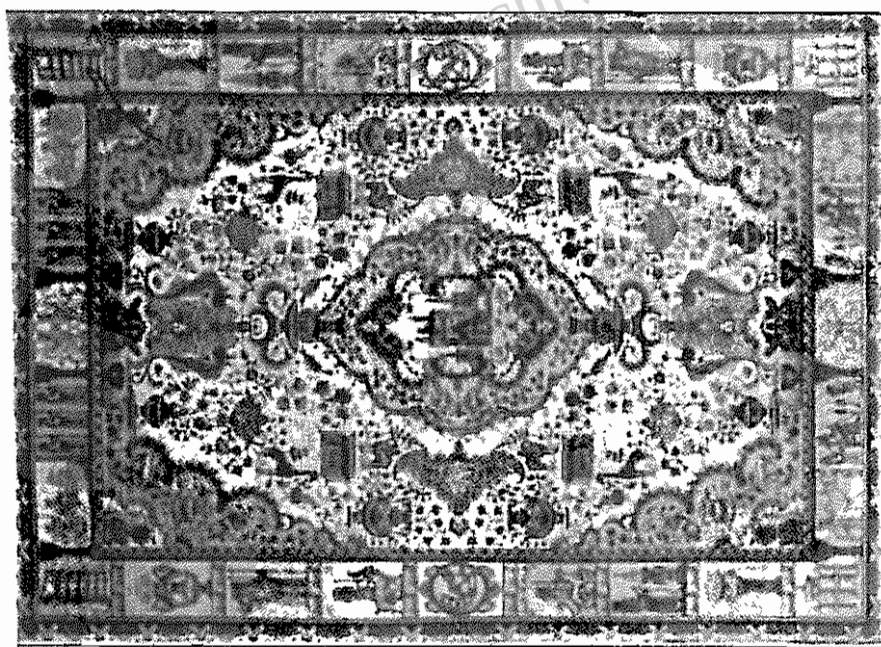
سعدی حسنی نخستین کسی است که جامعه ما را با موسیقی بین‌المللی، تاریخ، موازین و شیوه‌های آفرینش آن آشنائی داده است. بی هیچ گزافه همه موسیقیدانان امروز که گوشه چشمی به موسیقی بین‌المللی دارند، سری در کتاب‌های او برده‌اند و به یاری او آشنائی‌های خود را با تاریخ موسیقی و نیز روش‌های نقد و تفسیر موسیقی افزایش داده‌اند.

«سعدی» در سال‌های نخستین دهه سی، پس از به پایان بردن تحصیل در اروپا و بازگشت به ایران، نخستین مقالات و نقدهای خود را در مجله «سخن» انتشار داد و در سال ۱۳۳۳ مجموعه‌ای از نقدها و تفسیرهای او در کتابی با عنوان «هفت نغمه چنگ» به دست علاقمندان به موسیقی رسید. دو سه سالی پس از آن معروف‌ترین کتاب او، «تاریخ موسیقی» در دو جلد انتشار یافت و در فاصله‌ای اندک «تفسیر موسیقی» او به بازار آمد. جامعه موسیقی ایران که مشتاق آشنائی با موسیقی بین‌المللی بود، در برابر این دو کتاب استقبال فراوان نشان داد. هر دو کتاب به زودی به چاپ‌های بعدی رسیدند. او در همین سال‌ها، نظرات خود را در زمینه موسیقی آینده ایران، در مجله موسیقی (دوره سوم) انتشار می‌داد.

سعدی حسنی از پایه‌گذاران انجمن فیلامونیک تهران بود. انجمنی تأثیرگذار در گستردن موسیقی بین‌المللی که برنامه‌های بی‌وقفه موسیقائی آن، سال‌های متمادی - از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۶ - در تالارهای شهر تهران برگزار می‌شد.

سعدی حسنی در توضیح و تفسیر خود از موسیقی ایران به مکاشفه‌ای می‌رسد. با دقتی شدن در طرح‌های کلاسیک قالی ایران، آن را مشابه با فرم سونات و سمفونی تشخیص می‌دهد. وقتی هنر قالی‌بافی که اصیل‌ترین هنر ایرانی است، چنین ساختاری دارد، چرا موسیقی ایرانی آن را نداشته باشد؟

در قالی‌ها، معمولاً یک نقش بزرگ در وسط و دو نقش کوچک متقارن در بالا و پائین است و در اطراف قالی نیز حاشیه‌هایی ریز می‌آید.



سعدی حسنی، حاشیه‌ها را به مقدمه سمفونی (Introduction) تشبیه می‌کند که چند ضربه و آکورد را در خود دارد. نقش وسط، تم اصلی سمفونی است که تا آنجا که می‌تواند «بسط» (Development) پیدا می‌کند و بعد به دو بخش متقارن منتهی می‌شود که با «برگشت» (Reprise) تم اصلی در سمفونی برابر است.

نقش‌های ریز و درشت مابینی دیگر، نیز نقش «پاساژ»‌های معمولی در سمفونی‌نویسی را ایفاء می‌کنند. تفاوتی که او میان فرم قالی و سمفونی می‌بیند در «تناوب تم‌ها» است. به همین جهت اگر کسی یک سمفونی را کاملاً از روی طرح قالی تصنیف کند، شخصیت تازه‌ای در موسیقی به وجود خواهد آورد. به ویژه اگر معادل رنگ‌آمیزی‌های قالی، سمفونی نیز از سازآرایی‌های رنگینی برخوردار شود. با این کار «اصالت هنر ایران نیز کاملاً محفوظ می‌ماند...»

محمود خوشنام. ۱۳۸۳ - برداشته از «نیمروز»

سعدی حسنی

- دهه سی - پایان دوران تحصیل در اروپا

- چاپ مقاله‌ها و نقدها در مجله سخن

- کتاب «هفت نغمه چنگ»، ۱۳۳۳

- کتاب دو جلدی «تاریخ موسیقی»، ۱۳۳۵

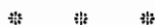
- کتاب دو جلدی «تاریخ موسیقی»، ۱۳۳۶

- مجله موسیقی

- شرکت و پایه‌گذاری انجمن فیلامونیک تهران (۱۳۳۲-۱۳۴۶)

- سرپرست هنری تالار رودکی

- در سال ۱۳۶۵ در آلمان از دنیا رفت



■ آیا عرب‌ها قربانی امپریالیزم امریکا شده‌اند؟

هیچ کدام از قتل‌های سیاسی مهم در جهان عرب طی قرن گذشته با ایالات متحده یا هر قدرت خارجی دیگر ارتباط نداشته برای آنها فرقی هم می‌کند؟

با نخست‌وزیر سابق لبنان رفیق حریری آغاز کنیم که در فوریه

گذشته به قتل رسید. آیا قاتل او سازمان سیا بود یا آن گونه که عبدالحلیم خدام معاون سابق رئیس جمهوری سوریه به تازگی اعلام نموده آن قتل توسط محفل جنایتکاران در دمشق طراحی و انجام شده است؟

فهرست رهبرانی که از ۱۹۰۰ به این سو ترور شده‌اند بسیار طولانی است. این فهرست شش نخست‌وزیر، سه پادشاه، یک امام در قدرت، هفت رئیس جمهور و ده‌ها نماینده مجلس و مسئولان نظامی عالی‌رتبه را در بر می‌گیرد. هر کدام از آنها یا توسط ستیزه‌جویان اسلامی (غالباً اخوان المسلمین) یا ملی‌گرایان پان‌عرب و یا سازمان‌های اطلاعاتی تندروی عرب به قتل رسیدند. این که چرا بسیاری از مردم کشورهای عربی نظریه‌هایی را مورد استقبال قرار می‌دهند که شوربختی آنها را ناشی از اعمال شریانه بیگانگان می‌داند، شاید تا حدی قابل درک باشد، اما هنگامی که آمریکایی‌های بسیاری گرد هم می‌آیند تا فیلمی بسازند که در آن کشورشان به عنوان مظهری از شرارت و پلیدی معرفی می‌شود انگیزه آنها چندان هم روشن نیست.

فیلم «سیریانا» تنها به یک قتل سیاسی محدود نیست، بلکه ایالات متحده را به عنوان قدرتی به تصویر می‌کشد که مسبب اصلی بیشتر تروریسمی است که از خاورمیانه منشأ گرفته است. این فیلم کمپانی‌های نفتی آمریکایی را به عنوان کارفرمایان در کار بردگان آسیایی معرفی می‌کند، در حالی که سازمان سیا در این فیلم تأمین کننده اصلی بمب‌هایی است که تروریست‌ها مورد استفاده قرار می‌دهند.

اما چرا یک آمریکایی شریف باید به نوشتن یا کارگردانی و یا بازی کردن «سیریانا» علاقمند باشد؟ اگر ایالات متحده همانقدر شیطانی است که آنها می‌گویند آیا نباید از خود شرمند باشند؟ و اگر دولت آمریکا - و کنگره آن نیز همچنین - در نظارت و کنترل کمپانی‌های نفتی آمریکایی است آیا باید اکنون به این نتیجه برسیم که هالیوود آخرین سنگر دموکراسی آمریکایی است؟

در مسافرتی که به تازگی به آمریکا داشتم متوجه شدم که اگر بخواهید مردم آمریکا به حرف شما گوش فرا دهند، باید آنها را به ریشخند بگیرید. در یک جلسه هنگامی که به طور مؤدبانه اظهار کردم که جورج دبلیو بوش احتمالاً انتخاب بهتری از ملا عمر یا صدام حسین است چیزی نمانده بود که حاضرین مرا هو کنند. واقعیت این است که امروزه در ایالات متحده بازاری برای خودانزجاری به راه افتاده و بسیاری، از جمله همین تولیدکنندگان «سیرینا»، عزم خود را جزم کرده‌اند که آن را برای منافع خود مورد استفاده قرار دهند.

اولین وا (Evelyn Waugh) وضعیت فعلی آمریکا را هنگامی که سازندگان «سیرینا» کودکی بیش نبودند به خوبی شرح داده است: «موقعیتی دلپذیرتر از مخالفت با جامعه‌ای دموکراتیک و باثبات وجود ندارد». علت آن نیز روشن است: در یک جامعه دموکراتیک و باثبات که قانون حافظ انسان است می‌توان دروغ گفت، کلاهبرداری کرد و دیگران را به اشتباه انداخت و همه آنها را در نام مخالفت سیاسی به انجام رساند و در عوض به شهرت و ثروت رسید.

این واقعیت که سازمان سیا چندان فرقی با دستگاهی پرهزینه که اطلاعاتش به بیرون درز می‌کند ندارد و توسط گروه‌های رقیب در حاکمیت سیاسی آمریکا برای متهم کردن یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد چرا باید مایه نگرانی تهیه کنندگان «سیرینا» باشد؟ ریش سفیدان سیا شاید به سهم خود از سیرینا بسیار خوششان هم بیاید، حتی اگر فقط به این خاطر باشد که آن فیلم نشان می‌دهد که هر کاری به واقع از دست مأمورین این سازمان ساخته است!!

طرفداران خود انزجاری در ایالات متحده چه خوبست که بر بخش دوم نقل قولی که از اولین وا آورده شده تعمق کنند: «هر چقدر یک جامعه پرطول و تفصیل‌تر و پیچیده‌تر باشد به همان نسبت نیز در برابر تهاجم آسیب‌پذیرتر است و فروریزی‌اش به هنگام شکست تمام عیارتر». این افراد که به طرز نگران‌کننده‌ای بخش بزرگی از نخبگان این کشور را

شامل می‌شوند در حال انجام سه کارند:

اول آنکه، آمریکا که به عقیده آنها قدرت شیطانی است، هدفی مشروع برای حمله‌های انتقام‌آمیز تندروهای عرب و دیگران است. دوم، پیام آنها برای مردم آمریکا این است که سخن از دموکراسی یاوهای بیش نیست و کمترین دلیل برای آن این که تصمیم‌های اصلی در آمریکا نهایتاً توسط باندهای سرمایه‌داران و البته سیاستمداران و حقوقدانانی که مزدور آنها هستند انجام می‌گیرد و سرانجام آمریکایی‌های از خود منزجر - و شاید بدون آن که به آن واقف باشند - عرب‌ها را به سطح اشیاء صرف در تاریخ تقلیل می‌دهند. از نظر آنها این آمریکایی‌های قدر قدرت هستند که هر جزء ناچیز از زندگی عرب‌ها را تعیین می‌کنند، و این وضعیتی است که در آن عرب‌ها در بهترین حالت فقط تماشاچی هستند و در بدترین حالت قربانیان خشونت آمریکایی. حتی این فیلم اتهام آنچنان اعمال تروریستی توسط اعراب را پس می‌گیرد و نشان می‌دهد که این عوامل سازمان سیا هستند و نه عرب‌ها که تصمیم می‌گیرند چه کسی کدام فرد را و در کجا به قتل خواهد رساند.

این فیلم که مدعی است نسبت به «عرب‌هایی که قربانی امپریالیسم آمریکا شده‌اند» همدلی دارد، در واقع نمونه‌ای است از قوم‌پرستی خارج از کنترل. پیام آن این است که عرب‌ها هیچ‌اند، حتی آن تروریست‌هایی که انگیزه معینی دارند هم نیستند و در نهایت چیزی نیستند بیش از عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی که سرنخ‌های آنها در دستان آمریکایی‌های قدر قدرت است.

هنر اصلی سازندگان «سیرانا» با القای این نظریه که ایالات متحده هم نفت اعراب را ربوده و هم قدرت تصمیم‌گیری آنها را، در واقعی تلاشی است برای ربودن چیزی به مراتب مهم‌تر از عرب‌ها: ربودن تاریخ آنها. مسأله شگفت‌انگیز آن است که اکنون چنین به نظر می‌رسید که عرب‌ها هم مایل هستند به این دزد یاری رسانند. یا شاید همه چیز طبیعی است و نباید چندان حیرت‌انگیز باشد.

مخالفان، همیشه در تاریخ شباهت‌های بسیاری با یکدیگر داشته‌اند. از این رو شاید چندان عجیب نباشد که عرب‌ها در حال آموختن هنر خودانزجاری از آمریکایی‌ها هستند و این در حالی است که آمریکائی‌ها نیز در حال پروراندن ذوقی برای نظریه‌های توطئه به سبک عربی‌اند.

برگردان امیر طاهری

این مقاله در شماره ۸ ژانویه ۲۰۰۶ در نشریه نیویورک پست چاپ شده و ترجمه فارسی آن توسط علی محمد اربابی در تارگاہ «ایران امروز» به نشانی www.iran-emrooz.net مندرج است. علاقمندان به مطالعه متن مقاله به انگلیسی و سایر مقالات امیر طاهری می‌توانند تارگاہ زیر را سیر و مرور کنند: eb@benadorassociates.com

■ چند کاریکاتور از روزنامه کیهان

مخالفت پنجاه شصت ساله برخی ایرانیان بویژه برادران و خواهران و رفقا با اتا زونی و رهبران و راه و رسم‌هایش شاهد فراز و نشیب و شدت و ضعف و تفسیر و تأویل‌های فراوانی بوده است. اکنون نیز که ابراز علاقه به دموکراسی و... رواجی نشان می‌دهد باز توجه به اعمال و کردار امریکائیها موضوع نکوهش‌ها و عیب‌جوئی‌هاست و لازم نیست که برای مشاهده و مطالعه نمونه‌ها حتی به مطبوعات حکومت اسلامی و یا نشریات احزاب توده مراجعه کنیم. از اینرو از میان کاریکاتورهای ضد امریکائی که مبتکر صفحه یادداشت‌های بدون تاریخ هفته‌نامه کیهان چاپ انگلستان در کشکول می‌گذارد (شماره‌های ۱۰۳۲، ۱۰۴۲، ۱۰۷۵) سه تا را برگزیدیم و کوشیدیم زبدهٔ پیام این تصویرها را استخراج کنیم:

– امپریالیزم امریکا نمونهٔ واقعی تروریسم دولتی است:

پدر دانا و باتجربه‌ای با اشاره به واقعهٔ انفجار هسته‌ای هیروشیما در اواخر جنگ دوم جهانی، پرسش فرزند بی‌اطلاع و کنجکاوش را در باب

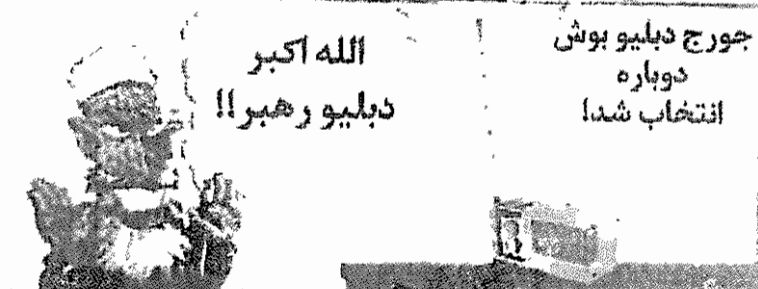
عاملیت امریکا در تروریسم دولتی مورد تأیید قرار میدهد. ناگفته نماند که اگر امریکائی‌ها، حکومت اسلامی را از نمونه‌های آشکار تروریسم دولتی می‌شناسند، خود حکومت اسلامی و امریکا شناسان مذهبی و چپی و... البته برخی از امریکائیان و از جمله از خود خالق این کاریکاتورها امثال اتازونی و اسرائیل را تروریست قلمداد میکنند.



- رئیس جمهور امریکا رهبر تروریسم اسلامی است:

بن لادن و نظایر او انتخاب دوباره جورج دبلیو بوش را به فال نیک گرفتند و او را همراه خویش می‌شناسند.

کاریکاتور هفته



پیروزی بوش و نگاه WIA کاریکاتوریست نوول آپسروآتور - ۳۰ نوامبر

باری اگر قافیه خیلی تنگ آمد، لابد انتخاب کننده کاریکاتور خواهد گفت، من روزنامه‌نگار و بیطرفم و یا نظیر خانم شیرین عبادی و دیگر برادران و خواهران و رفقا از احترام عمیق به ملت و کشور امریکا ولی نفرت از دولت اتازونی و رئیس جمهورش سخن‌ها خواهد گفت.

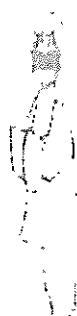
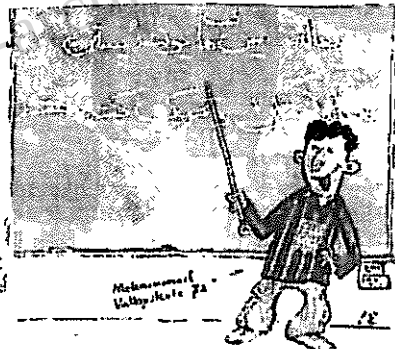
- امپریالیزم امریکا عامل و منبع ارعاب و شکنجه و گمراهی است: چشم پزشک (عمو سام امریکائی) با معیار امپریالیستی خود قوه بینائی و به عبارت روشن‌تر، نحوه بینش شهروند ساده‌دلی و بی‌شילה و پيله‌ای را به امتحان گذاشته است و چون او را بیگانه از مطامع خود می‌بیند دست به تهدید و ارعاب می‌زند که اگر مطابق سرمشق جواب مثبت ندهد، سر از بیمارستان ابوغریب (منظور زندان یا به توصیفی شکنجه‌گاه ابوغریب) در خواهد آورد و حقیقت را خواهد پذیرفت.



«باید بفروسمت بیمارستان (ابو غریب) چشماتو عمل کنن!»

■ کاریکاتورهای جنجال برانگیز

چندی پیش از انتشار این تصویرها در چند نشریهٔ اروپائی، حزب الله حاکم در ایران و دیگر همقطاران و حامیان و دنباله‌روان به مقابله و جنجال و تظاهر دست زدند و عده‌ای هم زخمی و کشته شدند. گفته شد این کاریکاتورها توهین به رسول الله بوده و قلوب مؤمنان را جریحه‌دار ساخته است. اما با کمی دقت و مشاهدهٔ عمامه و قبا و ردا و خنجر و زنان بسته‌بندی شده و محجبه و علائم فتیله و بمب و خشونت و تعصب و جهالت، آدم بیشتر آخوندها و امثال بن‌لادن و ملاعمر و نصرالله را در کاریکاتورها می‌بیند. آیا واقعاً اطلاع یا تصویری از وضعیت ظاهری پیغمبر اسلام موجود است. ای بسا که سربوшы ساده و ردائی و دشداشهای در کار بوده باشد و بر اهل تحقیق است که سابقه اونیفورم‌های کنونی علمای اعلام و گردانندگان و مقلدان و پیروان حزب الله را پیدا کنند.



■ بخشی از مصاحبه مجله فرانسوی Elle با شیرین عبادی

- امریکائی‌ها اشتباهی که در عراق مرتکب شدند در ایران تکرار نخواهند کرد.

- مردم ایران اجازه نخواهند داد که حتی یک سرباز امریکائی پا به ایران بگذارد.

- حتی اگر هم میهنانم، انتقاداتی به دولت خویش دارند، بهنگام حمله خارجی، همبستگی ملی جای هرگونه اختلاف را خواهد گرفت.

- شاهی که در جریان انقلاب ایران سقوط کرد، شخصیتی موهوم و غیرواقعی، دوستدار شامپانی فرانسه، طرف معامله با امریکائی‌ها و بی تفاوت به حال و روز مردم بود.

مجله Elle چاپ فرانسه - مه ۲۰۰۶

■ اندر ولایت مطلقه فقیه

اختیار ارزاق و آجال ساکنان کره زمین و وضع احکام دین را به پیشوایان شیعه دادن، و رشته خاتمیت را به مقرض امامت بریدن راهی است که غالبان شیعه قرن‌ها رفته‌اند و در آن فخری نیست و چه فرق عظیمی است میان شیعه‌یی که علی را می‌گیرد تا محمد را نبازد و شیعه‌یی که از علی، محمد دیگری می‌سازد.

همین اعتقاد بود که به آیت‌الله خمینی جرأت می‌داد تا اختیارات و امتیازات پیامبر و ائمه را برای فقیهان هم ثابت و جاری بداند و دست نیابت از آستین امامت بدر آورد و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیزد و تکیه بر جای امامان بزند و حکومتی اتوکراتیک و غیردموکراتیک بنا کند و از جایگاهی قدسی و الهی، به تشریع و تقنین بپردازد و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود بداند. این خطا از مطهری نسب می‌برد.

خاتمیت و غیبت

پیامبر خاتم، نمی‌تواند منصبی را به دیگران اعطا و تفویض کند که

ختمیت او را نقض نماید و نبوت او را تداوم بخشد. از این که بگذریم، هر درجه‌یی از درجات قرب الهی برای سالکان، علی قدر مراتبهم، میسر است. شیعیان با طرح نظریه غیبت، ختمیت را دو قرن و نیم به تأخیر انداختند و گرنه همان آثاری که بر غیبت مترتب است بر ختمیت هم متفرع است، با این تفاوت که برای ختمیت ذاتی رسول، تبیین خردپسندتری می‌توان عرضه کرد تا برای غیبت عرضی و ناگهانی و نامنتظر امام منتظر. عبدالکریم سروش - ۲۰۰۵



■ آسوده بخواب که ما هم در خوابیم!

تاکنون بررسی جامعی در باره معمای خمینی به عمل نیامده است. آنان که مطالبی زیرزبانی زمزمه می‌کنند دستی از دور بر آتش دارند و آنان که این آتش را برافروخته‌اند، مهر سکوت بر لب زده‌اند و آنچه ما از راه دور گفته‌ایم و شنیده‌ایم همه ماجرا نیست. اما می‌توان درخت را از میوه‌اش شناخت. خمینی چون درخت زقوم که در دوزخ می‌روید، میوه تلخ، زننده و تهوع‌آور داشت. به دست پروردگانش که پرکشور اشغال شده ما فرمان می‌رانند توجه کنید تا او را بشناسید. به ویژه این تحفه آخری که در هاله نور! تشریف‌فرما شده‌اند و چشم نمایندگان سازمان ملل را بدون اغراق! به جمال خود خیره کرده‌اند، در واقع بخار معده را با نور اشتباه گرفته‌اند و حاضران از دیدن حلقه گمشده است که حیران مانده‌اند.

احمدی‌نژاد تیر خلاصی است که بر فرق ملت نیمه‌جانی شلیک گردیده است. ببینیم دنیا در باره ما چه می‌گوید، می‌گوید مگر می‌شود مردمی که آنقدر ادعای فارس و عراق دارند و آن اندازه از کورش و داریوش به خود می‌بالند چنین موجودی را به زمامداری پذیرا باشند؟ یک جای این معادله ناقص است، می‌گویند آنچه ایرانیان در باره نیاکانشان به هم می‌بافند لابد درست نیست و گرنه چرا آرامگاه آن بزرگان را در آب غرق می‌کنند و کسی لب به اعتراض نمی‌گشاید. ساکت نشسته‌اند تا

بدانند عاقبت کار به کجا کشیده می‌شود؟!

پیشنهاد بنده این است که کمتر از کورش‌ها و داریوش‌ها، رستم و فریدون‌ها سخن بگوییم. آبروی آنها را بیش از این نبریم. بگذاریم آسوده بخوابند. ما هم قبول کنیم که تا هجوم اعراب نه تاریخ داشته‌ایم و نه تمدنی. منشور حقوق بشر کورش را در سازمان ملل گذاشته‌اند ولی در خانه هیچ ایرانی تصویری از آن دیده نمی‌شود. کدامیک از ما این منشور را به دقت خوانده‌ایم؟ آیا واقعاً کورش را به درستی می‌شناسیم؟ پیشنهاد کنیم منشور را از سازمان ملل بردارند و اعلامیه حقوق بشر را بگذارند چون فرانسوی‌ها بیشتر لیاقت آن را دارند. در آرامگاه ناپلئون پوست سگش را می‌بینیم که از کاه پر کرده‌اند و در گوشه‌ای گذاشته‌اند حتی دستمال شبانه‌اش در کنار تخت‌خواب حفظ شده است. نمی‌گذارند بزرگان‌شان فراموش شوند. در حالی که کورش کجا و ناپلئون کجا؟ بگذاریم کورش آسوده بخوابد که ما هم در خوابیم.

سرهنک محمد جناب

■ نظراتی از داریوش همایون

«- طرح مشروطه‌خواهان بیشتر روی کاغذ ماند.

- واژه مشروطه در فارسی با شرط اشتباه گرفته شده است.

- پادشاهی سی و هفت ساله محمد رضا شاه بیشترش در

کشمکش‌ها و بحران‌هایی گذشت که مجال چندانی برای دنبال کردن طرح نوسازی مشروطه نگذاشت.

- سنت مشروطه در ایران هیچگاه فرصت آن را نیافته بود که حزب

خود را داشته باشد.»

از جزوه حزبی برای اکنون و آینده ایران - ۲۰۰۰ میلادی

«انقلاب مشروطه که انقلاب عصر روشنگری ایران بود، و چپ‌گرایان

و اسلامیانی می‌خواهند آن را به مشروطه کردن پادشاهی فروکاهند، در

جامعه‌ای قرون وسطائی روی داد و نیروی پیش راننده آن طبقه متوسط کوچکی بود که تازه داشت با الفبای مدرنیته آشنا می‌شد.»

کیهان ۲۰۰۶

■ سخنی با نامداران

این بار روی سخن من نه با احزاب و افراد و فعالان سیاسی کسه بیش از اندازه به خیالات خود مشغولند و به آهستگی و رخوتی باور نکردنی در کابوسی که همگان را فرا گرفته است، خمیازه کشان از خواب ایدئولوژیک و رؤیای صد در صدی خود بیدار می‌شوند، بلکه با نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان نامدار ایران است. بر «نامدار» بودن آنان تأکید می‌کنم، زیرا چه ما را خوش بیاید یا نیاید، آنان که نام خود را مدیون سال‌ها تلاش و جوهر آثار و پذیرفته شدن خویش از سوی عموم هستند، چه با نظرات آنها موافق باشیم چه نباشیم، همواره کفه ترازو را سنگین‌تر می‌کنند و بی‌رودریستی، نمی‌توان هر آن کسی را که قلم به دست گرفت، در کنار آنها قرار داد. از این رو «فعالان سیاسی» که چیزی می‌نویسند در این مقوله نمی‌گنجند.

آری، با شما، شاعران، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، نقاشان، طراحان، کارگردانان، فیلمبرداران، آوازخوانان، آهنگسازان، ترانه‌سرایان، با شما اهل قلم و هنر سخن می‌گویم. گمان می‌کنید تا کنون چند نامه سرگشاده و بیانیه و فراخوان و غیره از سوی گروه‌ها و احزاب و افراد سیاسی و حتی اهل قلم و هنر خطاب به زمامداران غاصب و مغضوب از خامنه‌ای و شاهرودی تا منتظری، از خاتمی تا احمدی‌نژاد، خطاب به شخصیت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و احزاب کشورهای دیگر از کوفی عنان و ماندلا تا حزب سبز آلمان و حتی جرج بوش نوشته شده است؟ آیا زمان آن نرسیده است یک بار هم شده نگاه خود را بگردانیم و آنها را که نه تنها به آرمان و اهداف ما نزدیک‌تر، بلکه با ما هم سرنوشت هستند، ببینیم؟

الهه بقراط - کیهان ۲۰۰۵

سخنان پاپ در آلمان

سخنان پاپ در یکی از دانشگاه‌های آلمان در ماه سپتامبر ۲۰۰۶ به نقل از «مانوئل پالایولوگوس دوم از آخرین امپراتوران روم شرقی (بیزانس) در باره پیامبر اسلام سوژه تازه‌ای برای برانگیختن احساسات کور مذهبی در اکثر کشورهای اسلامی بدست داد. داستان از این قرار است که مانوئل در گفتگو با یک عالم مسلمان ایرانی خطاب به او گفته بود: «بمن نشان بده که محمد جز خشونت و شمشیر چه چیز تازه‌ای ارائه کرده است... او حکم می‌کرد که ایمانی که وعظ می‌کند باید به زور شمشیر گسترش یابد.»

مسلمانان برای تکذیب این سخنان و نشان دادن اینکه اسلام دین خشونت نیست و دین رحمت و عطف است به تظاهرات و حمله به سفارتخانه‌ها و ویران کردن دو کلیسا و کشتن یک راهبه ۸۰ ساله دست زدند و عملاً آنچه را که منکرش بودند به نمایش گذاشتند.

در باره شمشیر و خشونت اعراب مسلمان، ایرانیان خاطره‌ای تلخ و غم‌انگیز دارند، زمانی که این مهاجمان به ایران تاختند تا مردم اهل دین و آئین را به دین خود بخوانند، بیش از پانصد هزار نفر را از دم شمشیر گذراندند، شهرها را ویران ساختند، کتابخانه‌ها را آتش زدند، زنان و مردان و کودکان و نوجوانان را اسیر و در بازارها فروختند. از غارت شهر مدائن نهصد بار شتر بعنوان غنیمت برای خلیفه عمر فرستادند و به هر یک از شصت هزار سپاهی ۱۲ هزار دینار پرداختند. در این رابطه بی‌مناسبت نیت فرمایشات امام خمینی را در اجتماع ائمه جمعه در ۳۰ آذر ۱۳۷۸ بیاوریم:

«یوم‌الله واقعی روزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام شمشیر را کشید و خوارچ را (۸ هزار نفر) از اول تا به آخر درو کرد و تمامشان را

کشت... امیرالمؤمنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمی کشید تا ۷۰۰ نفر را در یک روز گردن بزند... چرا همه آیات رحمت را در قرآن می خوانید و آیات قتال را نمی خوانید؟ قرآن می گوید بکشید، بزنید... پیغمبر شمشیر دارد تا آدم بکشد. ائمه علیه السلام همگی جنگی بودند شمشیر می کشیدند، آدم می کشتند... ما خلیفه می خواهیم که دست ببرد، حد بزند، رجم کند همانطور که رسول الله دست می برید، حد می زد، رجم می کرد، همانطور که یهود بنی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند قتل عام کرد...».

آیا این اظهارات امام خمینی تأییدی بر گفته این پاپ و آن امپراتور

نیست؟



No. 22 The revenge ground of Moshtar

(۲۲) دارالانقام محشر

روبرت ردکر و ارباب اسلامی‌ها

روزنامه معروف فیگارو چاپ فرانسه (به تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۶) مقاله‌ای از روبرت ردکر Robert Redeker (دبیر آموزش متوسطه در یکی از مدارس فرانسه و نویسنده کتاب *Dépression et philosophie – Edition Pleins Feux*) به چاپ رساند که با مخالفت طوفانی اسلامی‌ها روبرو گشت. خود نویسنده نیز تهدید به قتل شد و از آن تاریخ پنهان به زندگی خود ادامه میدهد.

دنایای آزاد در مقابله با ارباب اسلامی‌های قشری چه باید بکنند؟

عکس‌العمل اسلامی‌ها در برابر بیانات پاپ Benoît XVI متوجه ارزشمندترین عنصر زندگی غربی یعنی آزادی اندیشه و بیان است. آزادی که در هیچیک از کشورهای اسلامی وجود ندارد. اسلام میکوشد قواعد خود را به اروپا تحمیل کند. اختصاص برخی ساعت‌های روز به زنان در استخرهای شنا، اعلام ممنوعیت کاریکاتور در ارتباط با این مذهب، اصرار بر رعایت برنامه ویژه غذایی بچه مسلمان‌ها در غذاخوری مدارس، مبارزه برای برقراری کامل حجاب اسلامی در آموزشگاه‌ها و متهم کردن آزاداندیشان به دشمنی با اسلام.

چگونه میتوان ممنوع بودن استفاده از زنان از String در پلاژ کنار رودخانه سن پاریس در تابستان امسال را با دلائل غریبی که ارائه شد توجیه کرد؟ از خطر اختلال در نظم عمومی سخن گفتند. یعنی جوانهای محروم با مشاهده جلوه‌های زیبایی دست به خشونت خواهند زد. شاید بیم آن میرفته که دسته‌های امر به معروف و نهی از منکر اسلامی دست به نمایشاتی بزنند.

بهر حال ممنوع نکردن استعمال حجاب اسلامی در معابر عمومی خود نوعی پذیرش فشاری است که از این راه بر زنان تحمیل میشود. پذیرش این

نکته دور از ذهن نیست که این ممنوعیت، از آثار اسلامی شدن افکار در فرانسه حکایت میکند و نوعی گردن گذاشتن آگاهانه به احکام قرآنی است. این چگونگی حاصل مهاجمه و کمین‌گذاری اسلامی‌ها بر فکر و اندیشه فرانسویان است و آنها را مہیای پذیرش توقعات اسلامی میکند.

آنها که با نام‌گذاری میدانی در پاریس برای بزرگداشت پاپ قبلی ژان پل دوم مخالفت کردند در جریانات مربوط به ساختن مساجد برای مسلمانان پیدایشان نمیشود. بدین ترتیب اسلام میکوشد اروپا را نسبت به نظریاتش در باره بشریت مقید سازد. اکنون همچون گذشته و دوران کمونیسم غرب بار دیگر خود را زیر کنترل ایدئولوژیک می‌بیند. این بار اسلام بعنوان جانشین مرحوم کمونیسم در دنیای غرب عمل میکند.

اسلامی‌ها با الهام از کمونیسم برای استیلای به اندیشه‌ها، حساسیت‌ها را مورد هدف قرار میدهند. اسلام حساسیت غربیان در توجه به هموعان را می‌شناسد و خود را صدای محرومان جهان اعلام میکند. دیروز صدای حمایت از فقرا از مسکو برمیخاست و امروز از مکه.

اکنون روشنفکران همچون چشمان قرآن عمل میکنند. همانگونه که پیش از این برای مسکو می‌دیدند و میکردند. امروز اتهام ضد اسلامی بودن همچون ضد کمونیست بودن در گذشته رواج دارد.

در موضوع پذیرش دیگران در جهان غرب، گرایش مسیحیت به لائیسیته مشهود است و در اساس ناظر به نکات زیر است، «دیگری» باید همیشه بر «من» مقدم آید. غرب وارث مسیحیت خود را مہیای پذیرش تازه‌ها کرده است. او این خطر را بجان می‌خرد که در این روند ضعیف شناخته شود. اما نظیر ضربه‌هایی که کمونیسم نثار غرب میکرد، اسلام نیز، گشاده‌دستی، آزاداندیشی، آسان‌گیری و مهربانی، آزادی زنان و آزادی عقاید و دیگر ارزش‌های دموکراتیک را نشانه انحطاط و ضعف غرب قلمداد میکند. اینها نقاط ضعفی منظور میشود که از طریق «احمق‌های مفید» یعنی عناصر باوجدان و خوش‌باور برای تحمیل نظام قرآنی بر غرب مورد بهره‌برداری قرار میگیرد.

بهر صورت قرآن خود مشحون از خشونت‌ی باورنکردنی است. ماکسیم رودنسون Maxime Rodinson در این باره نکاتی را که در فرانسه نگفتنی شمرده میشود عرضه میکند:

... محمد در مدینه بی آنکه کسی را بدگمان کند خصوصیات رهبری سیاسی و جنگ‌آوری خویش را نشان داد... به جنگ‌هایی با هدف‌های شخصی دست میزد که پدیده و نهادی متداول در عربستان بود... و دیری نپائید که گروه‌هایی از هواداران خود را برای حمله به کاروان‌های مکیان سازمان داد. از این راه ناسپاسی آنان را پاسخگو شد و ضمناً غنائم هنگفتی را از آن خود کرد.

دیگر آنکه محمد با بالا گرفتن اقتدار، هدف‌هایی نظیر قتل‌عام طایفه یهودی بنی‌قریظه را که متهم به رفتار مشکوک بودند تحقق بخشید.

آنگاه پس از مرگ خدیجه، با بیوه زن خانه‌داری بنام Sawda همچنین دختری بنام عایشه که بزحمت ده ساله میشد ازدواج کرد. او پس از مدتی طولانی که کشش به زنان را در خویش مهار کرده بود بیش از ده بار مزاجت کرد.

تهییج و تشویق به خشونت، جنگ‌آوری بدون ترحم، تاراجگری، کشتار یهودیان، چند همسری از خصوصیات است که قرآن برای محمد می‌شناسد.

آیا سنگسار شیطان که همه ساله در مکه تکرار میشود غیر از خرافه است؟ این مناسک نه تنها مردمانی را که در بدویت و از خود بیخودی در صحنه گرد می‌آورد، بلکه در حوزه مردم‌شناسی هم قابل بررسی است. در واقع مراسمی است که طی آن هر فرد مسلمان باید در عملی خشونت‌آمیز وظیفه دینی و تعبدی و قلبی خود را بمنصه ظهور بگذارد.

هر ساله در جریان این سنگباران مؤمنانی چند و گهگاه حتی چند صد نفر لگدمال میشوند.

یهودیان و مسیحیان به خنثی کردن نظیر این خشونت ورزی‌ها بدوی دست زده‌اند (یهودیت با رد قربانی انسان، متمدنانه عمل کرده و مسیحیت

تقدیس نان و شراب را جانشین آن کرده است)، اما اسلام شرایط اعمال خشونت را هر چه ممکن تر فراهم میکند.

در مذاهب یهودی و مسیحی مراسمی در تقبیح خشونت و نفرت صورت می‌گیرد حال آنکه اسلام و در متن خود کتاب مقدس و چه در مراسم معمول به خشونت و نفرت دامن زده میشود.

قرآن در تعالیمی که برای هر مسلمان منظور میکند مشحون از این گرایش است و همچون دوران جنگ سرد، خشونت و ارباب ابزار سلطه ایدئولوژیک بحساب می‌آید.

امروز پاپ قربانی این روش است. اکنون در مقابل جهان اسلام، دنیای غرب را همچون گذشته و دوران جنگ سرد، جهان آزاد نامید. گو اینکه دشمنان جهان آزاد یعنی کارگزاران متعصب و چشمان قرآن در همین حوزه بکار خویش مشغولند.



درگذشت دکتر کمال جناب



دکتر کمال جناب در شهریورماه ۱۳۸۵ در تهران درگذشت. او در سال ۱۲۸۷ در اصفهان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی را در دبستان گل بهار و متوسطه را در دبیرستان ضارمیه به پایان رساند و تحصیلات خود را در دارالمعلمین تهران ادامه داد و با کسب رتبه اول در رشته‌های فیزیک و شیمی موفق به اخذ درجه لیسانس گردید.

در سال ۱۳۱۱ جزو نخستین دانشجویان ممتاز از سوی دولت به اروپا اعزام شد و از دانشگاه نانسی فرانسه در رشته فیزیک و ریاضی و تکنیک از دانشگاه سوربن با کسب رتبه اول فارغ التحصیل شد. سپس عازم امریکا گشت و از انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا (C.I.I.) دکترای فیزیک اتمی و ریاضی را با درجه ممتاز بدست آورد. در سال ۱۳۱۶ به وطن بازگشت و با تأسیس دانشکاه تهران و دانشکده علوم به عضویت هیأت علمی و استادی رشته فیزیک در دانشکده علوم در آمد و ریاست دانشکده علوم را پذیرفت.

او عضو انجمن فیزیکدانان امریکا بود و تحقیقات فراوانی در رشته فیزیک اتمی و ریاضی به انجام رساند که بصورت مقالات معتبر علمی به چاپ رسید. از تألیفات مهم او «فیزیک جدید» و «تحقیقات علمی در فیزیک اتمی» را می‌توان نام برد.

وی به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و عربی مسلط بود. همزمان با تدریس در دانشگاه تهران، در دانشکده افسری و دانشگاه جنگ نیز تدریس می‌کرد. او علاوه بر همکاری با مؤسسات مختلف، مدیر کل دبیرخانه دانشگاه و معاونت وزارت فرهنگ و ریاست تربیت بدنی و پیشاهنگی ایران را نیز

عهده‌دار گشت.

به ورزش، بخصوص شنا و کوه‌پیمائی علاقه‌ای خاص داشت و در ۲۵ سالگی عرض کانال مانش را میان فرانسه و انگلستان با شنا طی کرده بود. دکتر جناب شخصیتی ملی و سیاسی و اجتماعی بشمار میرفت. در ابتدای تأسیس حزب ایران به عضویت آن حزب در آمد. نامبرده علاوه بر عضویت در شورای عالی حزب ریاست هیئت نظارت حزب ایران را بعهده داشت.

در دوران نخست وزیری شادروان مصدق رئیس سازمان تربیت بدنی بود و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آغاز فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی به عضویت کمیته آن در آمد. او از جمله ۱۲ نفر استادانی بود که نامه اعتراض به قرارداد کنسرسیوم را امضاء کردند. روانش شاد و پادش گرامی باد.

مهندس امیر حسین امیر پرویز



لطفاً بهای این شماره و یا کمکهای مالی
را به آدرس زیر از طریق پست ارسال
فرمائید.

SAHAND – SHARIFI R.
B.P. N° 384
75723 PARIS CEDEX 15



شماره (۲۴)

پاریس – آبان ماه ۱۳۸۵

نوامبر ۲۰۰۶

SAHAND

Revue Politique et Culturelle Iranienne
Volume 6 - N° 24 - Novembre 2006

Fondée en 1984
Fondateur et directeur
de la publication M.R.SHARIFI
N° d'enregistrement 92/0441

ADRESSE :

SAHAND - SHARIFI R.
B.P. N° 384
75723 PARIS CEDEX 15

سپهند
تأسیس آذر ۱۳۶۳
شماره ثبت: ۹۲/۰۴۴۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: رحیم شریفی
سر دبیر: نیو نابت
با همکاری: شورای نویسندگان

SAHAND

A Persian Journal of Political & Cultural Studies

CONTENTS

1. Prologue
By : Staff
2. Has the Time not come for Action Yet ?
By : Rahim SHARIFI
3. From Jamaran to Jamkaran
By : Niv NABET
4. Memoirs from a Remote Past
By : Mohammad MOSHIRI-YAZDI
5. Mosaddegh in the Course of his Trial
A Poem by : Mazaher MOSAFFA
6. A Familiar Way for Coordination (2)
By : Niv NABET
7. Hadi Khorsandi As Seen Through a Few of His Works
8. Let us Review the Qor'an
By : Mehran GHAVAM
9. The Big Deceit and Lie (4)
By : R. LOTFABADI
10. A Brief Account of Political Coalitions in Iran
After the Second World War
An unpublished article by the late Hossein MALEK (1300-1383.S.H.)
11. Memories of A Cossack from his Own Childhood
By : Mohammad AYROMLOU
12. Memories of Sheykh Ebrahim Zanjani
By : Rahim SHARIFI
13. Word Stems From Word
By : Faramarz GUILANI
14. The Pope's Controversial Speech in Germany
By : R. LOTFABADI
15. Robert Redeker and Menacing the Islamists
Translated by : Nava ABTIN

16. OBITUARY :

Dr. Kamal Jenab (1287-1385 S.H.)
By : Amir Hossein AMIRPARVIZ